

تطبیق لغات
جغرافیائی قدیم و جدید
ایران

تألیف :

محمد حسن خان اعتماد السلطنہ

نسخہ ۱

میراثہ محمد علی



بها: ۲۸۰ ریال

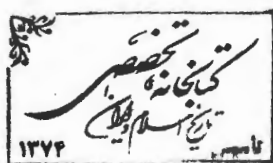
مجلد الحادی
مجموعه
۲
—
۳۴

محمد حسن خان عثمادلس

تألیف :

و جدید ایران

تطبیق

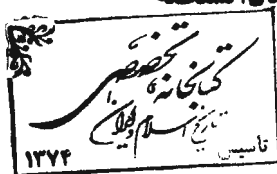


اسکن شد

تطبيق لغات جغرافياي قديم و جديد ايران

تأليف

محمد حسن خان اعتماد السلطنة



به تصحيح
ميرهاشم محدث



مؤسسة انتشارات اميرکبير
تهران، ۱۳۶۳



اعتماد السلطنه، محمد حسن خان
تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران
به تصحیح: میرهاشم محدث
چاپ اول: ۱۳۶۳
چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران
تیراژ: ۵۵۰۰ نسخه
حق چاپ محفوظ است.

فهرست

۱۵	به جای مقدمه
	فصل اول
۲۳	در جغرافیای قدیم
	فصل دوم
۳۰	در فن اتونوگرافی
	فصل سیم
۳۴	در باب السنه مختلف عهد قدیم
۴۵	اسامی شهرها
۱۱۵	فرهنگ مورخین و جغرافی دانان
۱۵۸	مورخین عرب و عجم
۱۷۷	فهرستها

تقدیم به برادرم
علی محدث

بسم الله الرحمن الرحيم

یکی از کتب تاریخی و جغرافیایی که تا کنون به زبان فارسی درباره اشکانیان نوشته شده کتاب «دررالتیجان فی تاریخ بنی الاشکان» است تألیف محمد حسن خان اعتماد السلطنه.

مؤلف برای نگارش این تاریخ به کتب فراوانی مراجعه نموده و از مآخذ بسیاری سود جست. به این علت که بسیاری از بلاد و امکنه ای که در کتاب فوق بدانها اشاره شده اکنون تغییر نام یافته اند یا اوضاع جغرافیایی آنها دگرگون شده، اعتماد السلطنه مجبور گشته است تا جزوه ای به آخر کتاب بیفزاید که حاوی مطابقت نام شهرهای قدیم و جدید ایران باشد و آن را «تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران» نامیده که همین کتاب حاضر است. مصحح چون این رساله را پربارتر از متن کتاب یافت اقدام به تصحیح و چاپ مجدد آن به صورت امروزی نمود و برای روشنتر شدن مطلب از کتب دیگری که پس از «دررالتیجان» به چاپ رسیده اند کمک گرفت.

چون مؤلف در تألیف کتاب حاضر به نقل قول پاره ای از مورخین و جغرافی دانان استناد کرده بنابراین مصحح، شرح حال مورخین و علمای جغرافی معروف دنیا را که اکثراً در زمینه تاریخ ایران صاحب نظر بوده اند از آخر جلد اول دررالتیجان استنساخ کرده به انتهای این کتاب

افزود تا فایده آن اتم شود.

شرح حال مؤلف در اکثر کتب رجال زمان قاجار هست با این وجود به معرفی وی در چند سطر می پردازیم^۱:

محمد حسن خان اعتماد السلطنه پسر چهارم حاج علی خان مقدم مراغه ای - قاتل میرزاتقی خان امیر کبیر - است که در ۲۱ شعبان ۱۲۵۹ در تهران متولد شده در ۱۲۶۷ یعنی در نه سالگی وارد رشته نظام مدرسه دارالفنون گردید. در ۱۲۷۴ جزء پیشکاران امیر قاسم خان فرزند ناصرالدین شاه شد و در سال ۱۲۷۶ در سن ۱۷ سالگی حاکم شوشتر گشت. در سال ۱۲۸۰ که حسنعلی خان گروسی وزیر مختار ایران در پاریس بود محمد حسن خان اعتماد السلطنه به سمت وابسته نظامی در سفارت ایران منصوب شد و دو سال هم نایب دوم (دبیر) سفارت بود. در سال ۱۲۸۴ پس از چهار سال اقامت در پاریس و تکمیل تحصیلات به ایران آمد و به سمت پیشخدمتی و مترجمی حضور شاه تعیین شد. در سال ۱۲۸۸ به سمت ریاست کل دارالطباعه و دارالترجمه ممالک محروسه ایران (ریاست اداره سانسور مطبوعات) تعیین و ملقب به صنیع الدوله شد و روزنامه ای زیر نظر وی به نام «روزنامه ایران سلطانی» یا «ایران» تأسیس گردید؛ سپس در سال ۱۲۸۹ روزنامه «مریخ» و بعد از آن «روزنامه علمی» در ۱۲۹۳ به طور ماهانه زیر نظر او چاپ می شده. در سفر اول ناصرالدین شاه به فرنگ همسفر شاه بود و پس از بازگشت به ایران به معاونت وزارت دادگستری رسید و چندی بعد در همین سال شغل مقدم السفرائی و مترجمی مخصوص شاه و تصدی اداره باغها و عمارات دولتی نیز به مسؤولیتهای او افزوده گشت. در صفر ۱۲۹۹ جزء اعضای مجلس شورای دولتی قرار گرفت و در اول محرم سال ۱۳۰۰ روزنامه مصوری به نام «شرف» تحت مدیریت او ایجاد شد.

۱. تلخیص از شرح حال رجال ایران تألیف مهدی بامداد.

و در همین سال وزارت انطباعات و دارالترجمه دولتی علاوه بر مشاغل قبلی به کارهایش اضافه شد و تا آخر عمر در سمتهای مزبور باقی و برقرار بود تا این که در شب پنجشنبه ۱۸ شوال ۱۳۱۳ یک ماه پیش از کشته شدن ناصرالدین شاه در اثر سگته درگذشت.

درباره این که آیا اعتمادالسلطنه خود شخصاً مؤلف و مترجم بوده یا کتبی را که دیگران می نوشته اند وی به خاطر دارا بودن مقامات بالای اداری به نام خود ثبت می نموده تا کنون زیاد اظهار نظر شده و مصحح خود را در این مقوله وارد نمی کند فقط از آثاری که تا کنون به نام وی چاپ شده کتابنامه ای ترتیب داده^۱ که می بینید.

کتابنامه اعتمادالسلطنه

- ۱- مرآة البلدان در ۴ جلد (جلد اول و چهارم جغرافیای عمومی و جلد دوم و سوم تاریخ زمان ناصرالدین شاه است). جلد اول ۱۲۹۴ ق^۲ سنگی. جلد دوم ۱۲۹۵ ق. جلد سوم ۱۲۹۶ ق. و چهارم ۱۲۹۷-۱۲۹۶ ق.
- ۲- منتظم ناصری در ۳ جلد (جلد اول در خلاصه تاریخ اسلام از اول هجرت تا سنه ۶۵۶ یعنی تاریخ وقایع خلفا به ضمیمه وقایع مهمه ایران و اروپا. جلد دوم خلاصه وقایع و نخبه حوادث عالم از انقراض خلافت بنی عباس-۶۵۶- تا ابتدای سلطنت قاجاریه-۱۱۹۳-.
- جلد سوم در تاریخ قاجاریه از ۱۱۹۴ تا ۱۳۰۰ ق. جلد اول در ۱۲۹۸ ق، جلد دوم در ۱۲۹۹ ق، جلد سوم در ۱۳۰۰ ق.
- ۳- خلسه یا خوابنامه یا اسرار انحطاط ایران. چاپ اول ۱۳۲۴

۱. با استفاده از فهرست کتب چاپی خانبا با مشار و فهرست کتب چاپی سه جلدی که توسط بنگاه ترجمه و نشر کتاب چاپ شده و روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه و...
۲. چاپ تنقیحی دوره کامل مرآة البلدان به تصحیح مشترک دکتر عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث بزودی از چاپ خارج می شود.

ش. چاپ دوم توسط محمود کتیرایی در ۱۳۵۷.

۴- تاریخ ایران، ۱۲۹۲ ق، سنگی.

۵- تاریخ فرانسه، ۱۳۱۲ ق، سنگی.

۶- تاریخ کشف آمریکا، ۱۲۸۸ ق، سنگی.

۷- مختصر تاریخ هردوت، ترجمه اعتماد السلطنه، چاپ وقطع؟

۸- التدوین فی احوال جبال شروین (تاریخ سواد کوه)، ۱۳۱۱

ق، سنگی.

۹- تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران (به ضمیمه

در التیجان فی تاریخ بنی الاشکان)، ۱۳۰۸ - ۱۳۱۱ ق، سنگی (کتاب

حاضر).

۱۰- خانم انگلیسی تألیف هورتست انگلیسی ترجمه

اعتماد السلطنه. چاپ اول، تهران ۱۳۰۴ ق. چاپ دوم ۱۳۲۵ ق.

چاپ سوم، بمبئی، به سال ۱۳۱۸ ق.

۱۱- حجة السعادة فی حجة الشهادة، چاپ اول در تهران به

سال ۱۳۰۴ ق، چاپ دوم در تبریز به سال ۱۳۱۰ ق.

۱۲- خیرات حسان تألیف سید محمد ذهنی مؤلف مشاهیر النساء

ترجمه اعتماد السلطنه، ۳ جلد، بار اول در ۱۳۰۴ ق، بار دوم در

۱۳۱۲ - ۱۳۱۱.

۱۳- در التیجان فی تاریخ بنی الاشکان، ۳ جلد، ۱۳۰۸ -

۱۳۱۱ ق.

۱۴- راه نجات، سنگی.

۱۵- روزنامه خاطرات، با مقدمه و فهرس ایرج افشار، ۱۳۴۵ ش.

۱۶- سالنامه دولت علیه ایران، ۱۲۹۲ ق.

۱. این کتاب را ملاروح الله بادکوبه ای به ترکی ترجمه نموده و اعتصام الملك میرزا یوسف خان آشتیانی به عربی به نام ثورة الهند در آورده.

- ۱۷- سرگذشت مادموازل مونت پانسیه، ترجمه اعتماد السلطنه، ۱۳۱۲ ق.
- ۱۸- سفرنامه ناصرالدین شاه به خراسان (سفر دوم)، چاپ اول ۱۳۰۰ ق، چاپ دوم ۱۳۶۲ ش.
- ۱۹- سفرنامه ناصرالدین شاه به مازندران، چاپ اول ۱۲۹۴ ق، چاپ دوم ۱۳۱۴ ق.
- ۲۰- سیاحت نامه کاپیتان آتراس به قطب شمال تألیف ژول ورن، ترجمه اعتماد السلطنه، چاپ اول در ۱۳۱۱ ق، چاپ دوم در ۱۳۲۱ ق.
- ۲۱- مریض خیالی تألیف مولیر ترجمه اعتماد السلطنه، ۱۳۲۲ ق.
- ۲۲- عروس اجباری تألیف مولیر ترجمه اعتماد السلطنه، ؟
- ۲۳- جغرافیای طالقان (به ضمیمه کتاب فشندک)، تصحیح هوشنگ پور کریم، ۱۳۴۱ ش.
- ۲۴- فلاح و باغبانی، ۱۳۲۸ ق.
- ۲۵- کاراستره (میزی املاک و اراضی و تعداد نفوس) ترجمه اعتماد السلطنه، ۱۳۰۷ ق.
- ۲۶- کشف المطالب (نظیر کشف الآیات) ضمیمه قرآن چاپ حسن، ۱۳۵۳ ق.
- ۲۷- گرامر، ۱۲۹۳ ق.
- ۲۸- لغت نامه فرانسه به فارسی، ۱۲۹۹ ق.
- ۲۹- المآثر والآثار، ۱۳۰۶ - ۱۳۰۷ ق.
- ۳۰- مطلع الشمس (در تاریخ مشهد مقدس و ایالت خراسان) ۳ جلد، جلد اول ۱۳۰۱ ق، جلد دوم ۱۳۰۲ ق، جلد سوم ۱۳۰۰ ق.
- ۳۱- منتخب مثنوی رومی به انتخاب ناصرالدین شاه به اهتمام اعتماد السلطنه، ۱۲۹۴ ق.
۱. در متن «طبيب اجباری».

- ۳۲- نفع اللسان (در لغت فارسی و فرانسه) ۱۲۹۴ ق.
- ۳۳- وقایع روزانه دربار ناصرالدین شاه.
- ۳۴- وقایع عظیمه (از تاریخ خلقت آدم تا تاریخ هجرت حضرت ختمی مرتبت. ص)، ۱۲۶۲ ق.
- ۳۵- صدرالتواریخ به کوشش محمد مشیری، چاپ اول سال ۱۳۴۹ ش، چاپ دوم سال ۱۳۵۷ ش. (هر دو چاپ در تهران)
- ۳۶- خرنامه یا منطق الحمار (توسط علی دهباشی در تهران زیر چاپ است).
- ۳۷- سفرنامه تفلیس [سفرنامه صنیع الدوله مشهور به اعتماد السلطنه] به کوشش محمد گلبن، چاپ انتشارات سحر، تهران، ۱۳۵۶، ۷۹ ص.
- جز اینها اعتماد السلطنه را کتب و رسالات و مقالاتی است که به صورت خطی می باشد.

میرهاشم محدث
تهران. ۲۰ اسفندماه ۱۳۶۲

به جای مقدمه

بسمه تبارک و تعالی

به اقبال بی زوال بندگان اعلیٰ حضرت قدر قدرت همایون شاهنشاه
ولی نعمت بی منت جم جاه، مالک الرقاب امم، دارای تخت و تاج جم،
السلطان الاعظم والخاقان الاکرم، ناصرالدین شاه قاجار خلدالله ملکه و
ایدالله دولته.

جهان تا جهان باشد او شاه باد بنام اخترش افسر ماه باد
خرد دارد و نیکنامی و داد جهان بی سر و افسر او مباد
سپاه و دل و گنج و دستور هست همان رزم ویزم و همان سورهست
جلد سیم در التیجان فی تاریخ بنی الاشکان به اتمام رسید.

پیوسته این نامه بر نسام اوی

همه مهتری بساد فرجام اوی

به علاوه در این جلد ملحق و ضمیمه نمودم مختصر جغرافیای قدیم
را یعنی مطابق نمودم اسامی قدیمه اماکن و بلاد و ممالک و جبال و
بحار و انهار و صحاری و براری و طوایف و قبایل اسم و ملل اهل عالم
را با آنچه امروز به آن موسوم و معروف می باشد و این خدمت را با کمال
زحمت به ابناى وطن خود بل به کل فارسی زبانان ترکستان و هندوستان
و سایر بلاد آسیا برای آن نمودم که این عصر و زمان مزیت اقتران که
ما در آن زندگانی می کنیم به مرحمت و عنایت و توجه پادشاه خردمند

ایران ورای اعصار سالفه و ازمنه سابقه می باشد. آگاهی از السنه و علوم خارجه و میل به استکشاف دقایق و حقایق و مطالب صحیحه تاریخی ما را بر آن می دارد که راه شناس تمام طرق علم تاریخ باشیم. مثلاً باید بدانیم هردوت مورخ و استرابن عالم علم جغرافیا و بطلمیوس منجم در تألیفات رشقه خود اسم رود جیحون را چه نوشته؟ و خوارزم و گرگان را چه نامیده اند؟ تا اگر در کتب و جراید و صفحات دفاتر اکسوس و کوراسم و هیرکان بینیم بدانیم از این اسامی کدام یک از امکنه مقصود است.

تقریباً یکصد و پنجاه سال قبل دانویل فرانسوی و بعد از او در این اواخر کیپر آلمانی بیشتر اسامی جغرافیایی قدیم را که در کتب یونانی و لاتینی مسطور است کشف و معلوم نموده که حالا چه گفته می شود به عبارت آخری توضیح کرده که فلان محل را که در قدیم فلان نامیده اند امروز چه می گویند اما باز در آنچه متعلق به ایران بود مختصر تحقیق و دقتی لازم می نمود. در مدت سه سال تمام اسباب این کار را بدون طفره و تعلل فراهم آوردم و سال گذشته پس از مراجعت از عراق عجم در اوقاتی که بروز ناخوشی کلرای عام که در میان عوام به وبا مشهور است مجبوراً از رکاب همایون دورم ساخته در زاویه و گوشه درویشی خود معروف به حسن آباد در حالت عزلت زندگانی می کردم برای اشتغال خاطر و انصراف خیال از آن بلای وحشت زا به نگارش کتابی مشتمل بر تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید پرداختم و این کار را در ظرف سی روز بساختم و دوازده هزار بیت در این موضوع نگاشتم و سفینه را به لالی تحقیقات انیقه انباشتم. یعنی علاوه بر مطابقه لغات و اصطلاحات قدما و متأخرین در هر مورد از شروح و بیانات لازمه که مورت توضیح و تبیین بود فروگذار نکردم و حدود طبیعی و پلتیکی امکنه مهمه را باز نمودم و بر آن بودم که امسال آن کتاب را بتمامه

به حلیه طبع رسانم و چون سایر مؤلفات و مصنفات خود یادگار دیگری برای ارباب خبر گذارم. جمعی از دوستان خیراندیش گفتند روا نیست چنان تألیفی منیف از ملحقات کتاب دیگر باشد خود جای آن دارد که علیحده دفتری گردد و در محضر صاحب نظران چهره نماید. چون آن گفته را صواب دیدم از آن کار تن زدم اما برای آن که در مقدمه جلد دوم در التیجان وعده داده بودم که در آخر جلد سیم به تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید پردازم یکباره خلاف قول را نیز از رسم ادب دور دانستم لهذا مختصر و خلاصه ای از آن کتاب را که ضرورت داشت و لازم بود استخراج نموده در اینجا طبع کردم و آن مشتمل است بر مسطورات و تحقیقات مورخین یونانی و لاتینی و مطالب منقوره در بیستون و تخت جمشید و مزبوره در کتب قدیم یهود راجع به ممالک ایران در عصر و زمان اشکانیان و ساسانیان و بالطبع از مضافات هم سخنی رفته است. رجاء واثق آن که در زیر سایه بلندپایه شاهنشاه عادل باذل عالم که مربی ارباب هنر و مشوق دانشمندان است وقتی تمام آن تألیف مفید جداگانه طبع و منتشر گردد.

بدین داستان در بیارم همی به سنگ اندر آن لاله کارم همی
این ذره بی مقدار و ضعیف خاکسار اگر تحمل این قسم زحمات
نموده و زیاده از چهل سال تمام زندگانی خود را صرف تحصیل کرده
و جهاسن الوجوه به عیش و تنعم که جوانی داعی آن است نپرداخته و با
ادای تکالیف نوکری در سفر و حضر آنی از آموختن غفلت نورزیده
متجاوز از سی جلد کتاب در علوم متنوعه خاصه در جغرافیا و تاریخ
طبع و تألیف نموده و منتشر ساخته خداوند تبارک و تعالی گواه است که
منظوری و مقصودی نداشته جز این که به پارسی زبانان دنیا دو خدمت
کرده باشم: اول آن که سبک و اسلوب انشاء و مراسلات سابقه را که
فهم آن برای قاطبه مردم مشکل می نمود جرح و تعدیل نمایم و رسم

مغلق نویسی و قید به سجع و قافیه را براندازم. ثانی آن که به نشر معلومات مهمه پردازم. و افسوس می خورم که زبان فارسی حالیه ما بالسنه خارجه مخلوط شده و میدان لغت فرس تنگ است و در هیچ یک از ممالک آسیا ایجاد آکادمی نشده که رفع این عیب کند و اقلاً سی چهل هزار لغت فارسی به دست ما باشد که در تحریر و تقریر محتاج به لغات غیر فارسی نباشیم در این ریاست مطبوعات و دارالترجمه که حالا علی الرسم المعمول به اسم وزارت نام برده می شود چه در تألیفات شخصی خود چه در مؤلفات جدیدۀ سایرین به قدری که قول و نصیحت من نفوذ داشت راهنمایی و خدمت کردم و مطلقاً از استهزاء مستهزئین پروا نداشتم و خود را همسر و هم شأن آنها نپنداشتم چه آن فرقه بعضی جهولند و اغلب عنود بلکه جمله حسود. ترک تواضعی که به سهو از من بینند یا حرفی از مفسّدی غماز شنوند برنهند و کمر قلم ببندند و زحمات چندین ساله مرا که در عالم علم و مدنیت معروف است هیچ پندارند و جزء ترهات شمارند و بارها این کار شده و من از آن دلتنگ نشده ام بلکه بر جهل جاهلان ترحم نموده بیشتر از پیشتر در صدد برآمده که راه آگاهی و اطلاع آنها را باز نمایم و دری از دانش به روی ایشان گشایم و بحمد الله تعالی که زحمات من به هدر نرفته اجر جمله را از ولی نعمت بی منت خود یافته ام

به بار آورد شاخ دین و خرد کمانش به دانش خرد پرورد
راهی را که از بدو عمر برای سیروس لوک خود تعیین کرده بودم
پیموده تا کنون به فضل الله تعالی از آن منحرف نشده ام اگر قصور عالیه
نساختم و به تیمار کالسکه و کمندهایی اسب نپرداختم صنایع خود
را به زر جعفری نیاکندم و مخازن خود را از شالهای کشمیری پرنساختم
و به واسطه زر و زیور به دوستان خود شأن و مرتبت نفروختم و اظهار
جلال و تجمل نکردم نه از آن بود که از دریای رحمت ملوکانه و

مکرمات پادشاهی کمتر از دیگران بهره یافتم بلکه مرا هم همان نعمت شامل گشت ولی به اندازه‌ای دور از رسم و راه اسراف و تبذیر به مصرف معیشت و مایلزم نوکری خود رساندم و باقی را صرف تهیه و تدارک لوازم خدمت ملت نمودم.

بناهای آباد گردد خراب	زیاران و از تاپش آفتاب
ییفکندم از نثر کاخی بلند	که از باد و باران نیابد گزند
بر این نامه بر عمرها بگذرد	همی خواند آن کس که دارد خرد
کند آفرین بر جهاندار شاه	که بی او میناد کس پیشگاه

بالجمله دانشمندان فاضل متبحر از هر ملت که یافتم دور خود جمع کردم و به قدر استطاعت کفالت ایشان نموده و می‌نمایم اگر چه نان جوین و جامهٔ پشمین من درخور معاش ایشان نیست چون در عنصر خود قرار گرفته و چنانند که السمک فی الماء با من و این آب و نان قلیل ساخته‌اند و خیالات دیگر را به دور انداخته اللهم کثر امثالهم و ضاعف اقبالهم. نیز زیاده از چهار هزار جلد کتاب از هر زبان از فرنگ و مصر و قسطنطنیه و هند خریده‌ام و به اعانت آن اشخاص و معاونت این اسباب از مدد بخت به این سعادت رسیده اگر با آنها که امروز محشورم اغلب قدر مرا ندانند ممکن است بعد از صد سال دیگر که رسم برپا نمودن مجسمهٔ دانشمندان در ایران برقرار شود فرضاً که از فلزات گرانبها و احجار نفیسه به پاداش خدمات علمیه که نموده‌ام مجسمهٔ مرا سازند اقلاً از گل و گچ آن را مجسم دارند.

آخراً امر در این وقت به امید قدردانی و خدمت‌شناسی ولی نعمت بی‌منت و جمعی از هموطنان بی‌غرض نکته‌فهم معاصر وعده می‌دهم که به یاری خدای متعال و اقبال شاهنشاه با شوکت و جلال تاریخ صحیح بی‌حشو و زاید ایران را که غیر مشوب به خرافات و افسانه باشد از طبقهٔ پیشدادیان تا زمان شروق و ظهور نیر اعظم اسلام در چند مجلد

بنگام و مزید التوضیح گویم تاریخ اشکانیان چنان که ذکر نمودیم
تمام شد حالا شروع می کنیم به تاریخ ساسانیان و برای همین رشته
تاریخ از کتب فارسی و عربی و عبری و لاتینی و یونانی و هندی و
فرانسوی و انگلیسی و آلمانی زیاده از پانصد نسخه حاضر کرده ام و
تاریخ این سلسله را که پادشاهان حقیقی ایران هستند بعون الله تعالی
زنده خواهیم نمود و خدا و خداوند پرستی شیوه دیرینه خود و اجداد
بوده و این راه را جمله به قدم صدق پیموده ایم. والسلام.

العبد العاصی الخاطی المذنب
محمد حسن الشهیر به اعتماد السلطنه
فی ۲۵ صفر ۱۳۱۱
دار السلطنه طهران

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد الحمد والصلوة

چون در مجلدات کتاب «دررالتیجان فی تاریخ بنی الاشکان» لغات جغرافیایی قدیم، مکرر ذکر شده و اگر مطالعه کنندگان ندانند آن لغت اسم شهر یا ولایت یا ناحیه یا رودخانه و کوه و غیره است دچار مشکلی لاینحل می‌باشند و اگر بدانند و ندانند که آن در کجا و کدام مملکت واقع شده از مطالب کتاب ممکن نیست به درستی استیفای حظ خود نمایند و بهره‌ای که باید ببرند لهذا دفع این منقصت و تکمیل مرام را به تألیف این رساله مختصر در تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران و مضافات پرداخته یعنی باز نمود که فلان کوه یا دره یا ناحیه را که در قدیم به فلان اسم می‌نامیده امروز چه نام دارد یا اگر اسم قدیم تغییر نکرده در کدام ولایت و چه نقطه واقع شده، و از آنجا که این نگارش متعلق به جغرافیای قدیم است مختصر مقدمه‌ای هم راجع به مطالب مهمه جغرافیای قدیم و ریشه و مبدأ این علم و پیدایش و زایش آن در ضمن سه فصل نگاشت که موجب ازدیاد خبرت و بصیرت گردد. اگر چه این مقدمات خیلی زیاده بر این است اما چون این رساله، خود مختصر است در مقدمه آن نیز طریقه اختصار را اختیار نمود و از اطناب و تفصیل اجتناب کرد ارجو که در محضر

ارباب افاضت و اصحاب فضل و معرفت این سعی مشکور باشد چه اگر
مشکور باشد اجر آن موفور است و مطلوب میسور.
والله اعلم بحقایق الامور

فصل اول

در جغرافیای قدیم

فضلا و دانشمندان فرنگ، جغرافیای قدیم را «ژئوگرافی آنسین» می‌نامند. کلمه ژئوگرافی مرکب است از دو کلمه یونانی که «ژئو» و «گرافی» باشد. ژئو به معنی زمین است و گرافی یعنی شرح حال می‌گویم، پس ژئوگرافی عبارت است از علم به احوال و اوضاع بسیط زمین و در آن گفتگو می‌شود از چگونگی بلاد و ممالک و جبال و اراضی و بحار و انهار و غیرها. کلمه ژئوگرافی را اعراب معرب کرده جغرافیا گفته و آن را به رسم الارض و هیئة الارض تعبیر و معنی نموده‌اند. زمین را چند قسم جغرافیاست و ما را در اینجا کاری به آن نیست فقط مقصود ما هیئة الارض و اسامی امکنه آن است و از آنجا که هیئت زمین تغییرپذیر است و اسامی امکنه نیز تغییر می‌یابد پس جغرافیا بالطبع منقسم به جغرافیای قدیم و جغرافیای جدید می‌شود.

اما تغییراتی که در هیئت زمین پیدا می‌شود گاهی فوری است مثل فوران ماده آتش‌فشانی از منفذی و آن ممکن است شکل آن محل بلکه ناحیه را به کلی تغییر دهد، صورت اولی در حال نابود شود و هیئت دیگر حاصل نماید. بعضی اوقات آن تغییر به مرور دهور و تصاریف سنین و شهور است و اغلب راجع به حوادث و سوانح غیر طبیعی کره زمین.

تغییرات طبیعی و مادی کره ارض ثابت و پایدار است بر خلاف تغییرات غیر طبیعی. مثلاً وقتی ماده آتش فشانی از یک نقطه بنای فوران را می گذارد کوهی تشکیل می دهد یا فلان وادی را پر و فلان رودخانه را از سراب و مجرا محو و نابود می کند یا رودخانه ای از نو جاری می سازد. این قسم تغییر طبیعی، ثابت است و فوراً معاصرین آن را محسوس و به رأی العین می بینند و آن سانحه را در دفاتر خود مغلد می نمایند. اما قسم دیگر از تغییر طبیعی که در طی قرون و ادوار و تمادی اوقات و اعصار سمت حدوث می یابد یکمرتبه محسوس نمی شود و در تواریخ ضبط نمی کنند اگر چه از تغییرات ثابت است. و از این قبیل است تغییر یافتن مجرا و مصب رود جیحون که ابتدا بنابر وضع جریان که داشت به دریای خزر می ریخت بعد در زمانی طویل مایل و منحرف گشته دریاچه آرال را مصب خود قرار داد. این است که نمی توانند تعیین کنند که این واقعه در چه سال واقع شده.

اما تغییرات غیر طبیعی و مادی کره ارض که ثابت و پایدار نیست از قبیل معمور و مسکون شدن قطعه زمینی بایر است و ممکن است که آن باز خراب گردد و از عمارت و سکنه خالی شود و بالعکس. و علم به این قسم تغییرات متعلق به علم وصف امکانه است و علمای جغرافی فرنگ آن را «تپگرافی» نامند و این علم اگر چه خود نیز شعبه ای از جغرافیاست اما در عالم جغرافیای هیئة الارض چندان اهمیتی ندارد برخلاف شعبه دیگر که معروف به معرفه الامم یا علم انتشارالبشر می باشد و فرنگیها آن را «اتنگرافی» می گویند که در شناسایی زمین و هیئت آن مدخلیت کلی دارد و زاید الوصف آن را مهم می شمارند. چه معرفت به احوال ملل و امم ساکنه در هر نقطه طوری با معرفت آن نقطه مختلط شده که گویی آن دو یکی گردیده و متحد گشته است یعنی باید به واسطه معرفت به حال امم و ملل، معرفت به احوال هیئت زمین

و تغییرات آن حاصل نماییم. پس ما برای بصیرت کامل به احوال هیئت قدیم کره ارض و تغییراتی که این سیاره را طاری گشته ناگزیریم که به احوال ملل قدیمه ساکنه در اقطار عالم نیز بصیرت کامل داشته باشیم. به عبارت آخری تاریخ قدیم را به جغرافیای قدیم ملحق کنیم یا جغرافیای قدیم را دو شعبه نماییم، یک شعبه آنچه متعلق به طبیعت و هیئت زمین است، شعبه دیگر آنچه متعلق به احوال ساکنه اقطار آن است. و در این هر دو به دقت نظر نماییم تا مقصود به درستی حاصل شود و مجهول به تحقیق معلوم و مکشوف گردد.

بسیار دیده شده و به کرات مشهود گشته که در قطعه‌ای از اقطاع زمین خاصه در دامنه جبال شامخه صعب‌المسلک یا در جزایر مجردة مفروزة دریا‌های محیط در وسط دریا که از هر قسم آبادی و نقاط معموره منتهای دوری را دارد جماعتی ساکنند و زندگانی می‌کنند و تاریخ عاجز است از این که بگوید این قوم از کدام پشت به وجود آمده؟ و از کجا به اینجا رونموده؟ و کی مهاجرت کرده؟ و اسباب وصول آنها به این سرزمین چه بوده است؟ و چون به قرائن مدلل می‌شده که آنها با امت دیگر مختلط نگشته و خونهاشان با خون ملت دیگر مخلوط نگردیده یک جنس‌اند بدون اختلاط و پیوند، به درجه ثبوت رسیده که مسکن آنها از بسیاری از تغییرات مصون مانده است اما غالب امکنه و اقطاری که در قدیم مسخر و مفتوح ملل متمدنه گردیده دستخوش تغییرات کلیه بوده و از اینجاست که اهمیت علم معرفة الامم زیاده از علم وصف امکنه است چه ریشه مطالب در علم معرفة الامم بدست می‌آید و چون اصول معلوم شد فروع خود بالتبع معلوم می‌شود. این تغییرات که فی الحقیقه سوانح و انقلابات تاریخی است بیشتر در ظرف چند مائه مابین تاریخ عهد قدیم و قرون متوسطه یعنی از میلاد حضرت مسیح (ع) تا مائه ششم هجری رو داده است. در

همین ازمه و قرون، طوایف جرمن و سقلاب از آسیا کوچ کرده به اروپا رفته‌اند و اعراب و اتراک به مغرب آسیا و شمال افریقا مهاجرت کرده‌اند و این قبایل بدوی در جاهایی سکنی گرفته که تمدن رومیها و یونانیها و ایرانیها آن امکنه را روشن داشته. پس باید گفت قبل از این تغییرات، سوانح و انقلابات تاریخی و جغرافیایی و معرفه‌الامم محدود بوده و نویسندگان در ضبط حوادث به آنچه دیده و شنیده اکتفا نموده‌اند. در قرن شانزدهم مسیحی علم جغرافی قدیم را فنی جداگانه قرار دادند و «ژئوگرافی آنسین» گفتند لکن اسم بود و مسمی نبود. اطلاعات علمای آن عصر با آن که بالنسبه بسطی داشت اما در پیش آنچه ما امروز می‌دانیم چیزی بشمار نمی‌آید. آنها از حوادث و تواریخ فقط نقل اقوال نویسندگان سلف می‌نمودند دیگر تحقیق و انتقاد امروزه در کار نبود.

خلاصه بعد از آن که معلوم شد در علم جغرافیای قدیم، ما را از علم تاریخ قدیم گزیری نیست و این رشته را به آن شعبه باید ملحق نماییم و برای کشف مطالب در هر دو نظر کنیم باید متوسل به اسناد صحیحه شویم. سند شعبه اول که جغرافیای قدیم یعنی علم به تغییرات مادی کره ارض و معرفت اقالیم و ممالک و بلاد است نقشه‌های مرسومه است یا شروخی که با نقشه کمال ملازمه را دارد و با وجود این دو انتقادات حالیه و تحقیقات هندسی نیز در کار است و بدون این جمله ناقص و قلیل‌الفایده خواهد بود. اما سند شعبه تاریخی، کتب تواریخ وادیات قدماست خاصه آن دو ملت که آنها را ملل کلاسیک خوانده‌اند یعنی صاحب‌العلم والادب و آن دو ملت، یونانیها و رومیها می‌باشند چه از ادبیات و کتب قدیم مشرق زمین چیزی که قابل استناد باشد به دست نیست هر چه هست ناقص و ناچیز است این است که باید پیروی ملتن کلاسیک نماییم و تخلف از آن را جایز ندانیم چه آنها در همان عصر و زمان به قدم تحقیق این راه را پیموده و نسبت به وقت خود دقتی

شایان نموده. [برای] تأیید و توضیح گوئیم بعضی کتب دینی عبرانیها و هندیها و باختریها که در دست است مدنیت و ادیت آن ملل را بر ما معلوم و هویدا می سازد و از آثار عتیقه و منقورات موجوده مصر و ایران و عراق عرب می توان تحصیل برخی از تحقیقات جغرافیایی نمود لکن از این جمله آنچه حاصل شود فقط اسامی امکنه و بلاد و جبال و بحار و انهار و غیرهاست و از آنجا که مؤلفین یونانی و رومی، آن اسمها را به لهجه خود تلفظ کرده و به املاي خود نوشته، تحریف شده پس در منقورات و کتب مسطوره، صحیح آن ضبط است و این فایده واحدی است برای جغرافیا که از این راه حاصل می شود اما برای السنه و ادیات فواید دیگر هم دارد.

اما رسم نقشه و نقشه کشی:

باید دانست اول ملتی که ابداع نقشه کشی نمود و مطالب جغرافیایی را مصور و مجسم نمود یونانیها بودند که به سبک و اسلوب هندسی به این کار پرداختند، بعد از آن سایر ملل قدیمه در این کار پیرو یونانیها شدند و گذشته از این که الفضل للمقدم نقشه های آنها به کمال و تکمیل نقشه یونانیها نرسید، چه از یونانیها ممتازتر یعنی به قواعد علمیه نزدیکتر بود و می توان آنها را مبدأ نقشه های حالیه و اصل و اساس آن حساب نمود. و از نقشه های قدیم که در دست است یکی نقشه ای است که استرابن یونانی در سنه بیست میلادی رسم کرده و در چند مجلد شرح آن را نگاشته و بلاد و امکنه را به وصف در آورده. همچنین نقشه ای دیگر با کتاب شرح آن از منجم معروف اسکندریه که اصلاً یونانی بوده — یعنی بطلمیوس — موجود است. این نقشه و کتاب را فیما بین صد و پنجاه و صد و شصت سال بعد از میلاد رسم و تعریف کرده

و سالها همان مأخذ و منشأ تحصیل علم جغرافیا بود، با وجود تغییرات کلی در حدود و ثغور دول و ممالک.

پوشیده نباشد که پیش از استرابن و بطلمیوس باز در ملت یونان دانشمندان بوده که اقدام به نگارش این فن شریف نموده اما چون آن دو فعل فاضل به تکمیل مطالب متقدمین پرداخته و به صحت نزدیکتر ساخته این نام و اشتهار، آن دورا عاید آمده است.

از علمای قدیم جغرافی که قبل از استرابن و بطلمیوس بوده یکی اراتوس سنتس می باشد و او کتابداری کتابخانه اسکندریه داشته و فیما بین سنین دویست و سی و صد و نود و پنج قبل از میلاد کتابی در جغرافیا تألیف نموده است. و پیش از او آن کسی ماندر نام از فلاسفه یونان در سال پانصد و پنجاه قبل از میلاد کتابی در علم جغرافی نوشته و نقشه ای رسم کرده و مسلماً از اهالی فنیقیه که امروز معروف به فنیسی می باشند و در آن زمان در علم و فضل سرآمد اهل زمان و مقدم بر اهالی مصر و یونان بودند کسب اطلاعات نموده و بعد از او هیکاتی نام در سنه پانصد قبل از میلاد و پس از او ادکس یونانی در سال سیصد و شصت قبل از میلاد و دیسه آرک یونانی از سنه سیصد و بیست و الی سیصد و ده قبل از میلاد به این کار پرداخته. و این آخری، اول جغرافیادان و مورخی است که از مغرب آسیا اطلاعات حاصل کرده و اسکندر کبیر را اطلاعات او در لشکر کشی به این قسمت از این اقلیم هادی و دلیل راه بوده است.

اول نقشه کش یونانی هیپارک نام داشته و فیما بین سنه صد و شصت و پنج و سال صد و بیست و پنج می زیسته و درجات عرضی و طولی را او در نقشه ها یادگار گذاشته که الآن هم با قلیل جرح و تعدیلی معمول است.

گذشته از علمای جغرافی، مورخین قدیم هم از قبیل هردوت که

چهارصد و چهل سال قبل از میلاد زندگانی می‌نموده و پلیب که دومائۀ قبل از میلاد بوده در ضمن شروح تاریخی خود بسا اطلاعات که متعلق به جغرافیاست برای ما به ودیعت گذاشته‌اند. اطلاعاتی که از کتب هردوت حاصل می‌شود راجع به مشرق زمین است و آنچه از مسطورات پلیب مستفاد می‌گردد متعلق به مغرب می‌باشد. اما فضلا و علمای روم از قبیل پومپونیوس و پلین (پلیناس) که در مائۀ اول میلادی بوده‌اند در این فن تألیفات زیاد دارند و لکن منشأ و مأخذ آن تألیف همان کتب جغرافیا و تواریخ یونان بوده است.

در سلطنت آگوست اول — قیصر و امپراطور روم — آگرپا از سرداران این امپراطور کتابی در تعیین فراسخ و منازل مابین بلاد در نقاط مهمه که در معبر عام بود نوشت و نقشه‌ای بر طبق آن رسم کرد. و آن اول کتابی بود که در این موضوع پرداخته آمد. و در همان اوان یعنی در عهد امپراطوری آگوست در شهر رم و بعد در اغلب بلاد معظمه که در تصرف قیصره روم بود منتشر ساختند.

تکمیل مرام را گویم ابتدا که نقشه‌کشی در فرنگ رسم و معمول شد در بلاد جنوب غربی و مرکز آن اقلیم بود و ارتباط علمای این فن در آن وقت که تقریباً از مائۀ شانزدهم تا مائۀ هفدهم مسیحی باشد با ممالک نیمه وحشی از قبیل عثمانی و طرف مغرب آسیا و بعضی از قطعات شمالی آفریقا طوری که حالا هست نبود بنابراین علمای آن عصر اکتفا به همان نقشه‌های جغرافی قدیم نموده بودند.

فصل دوم

در فن اتونوگرافی

برای توضیح مطلب باید مختصری از فن اتونوگرافی که آن را به «معرفة الامم» و «انتشارالبشر» ترجمه نمودیم ذکر و ایراد نماییم. بنابراین گوییم این کلمه را اگر به انتشارالقبایل هم معنی کنند دور نباشد و در هر حال مقصود شناسایی طوایف انبای جنس است. و باید دانست بعد از تحقیقات کامله در هیئت و سطح کره ارض و اختلافات طرز و وضع و شکل آن و طبیعت هر خاک و انقلابات هوا، علمای فن جغرافی را معرفت حیوانات و نباتات موجوده و منتشره در روی زمین خاصه سلاسل و قبایل بنی نوع بشر که انبای جنس اند کمال اهمیت دارد و از آنجا که انسان نسبت به سایر حیوانات برای مهاجرت مستعدتر می باشد و زودتر این خیال او را پیش می آید و به این کار اقدام می نماید و به آسانی معتاد به آب و هوای امکنه مختلفه می شود و در هر جا زندگانی می کند پس باید به طور تعمق و تحقیق معلوم کنیم هر قومی که در سرزمینی سکنی دارند آیا بومی آنجا هستند یا از جای دیگر به این محل کوچ کرده اند؟ قدما بر این بوده که هر قوم و قبیله که در نقطه و قطعه ای از نقاط و قطعات زمین دیده شوند بومی همان مکان اند و آباء و اجداد آنها نسل^۱ بعد نسل در همان مسکن ساکن بوده و زندگانی می نموده اند. اما امروز به تحقیق پیوسته که این سهوی بین و

ناشی از عدم استقصا و فحص باشد این است که جغرافیادانهای کامل که در علم معرفة الامم راسخ می باشند مساکن و اماکن اصلیه هر طایفه را معین کرده و نسبتی که قبایل را با یکدیگر است از حیثیت شباهت صوری و معنوی تشخیص داده اند و این علم را کلیه «اتونوگرافی» یعنی معرفة الامم نامیده اند.

از مسطورات فوق معلوم و مستفاد شد که دانشمندان قدیم را در معرفة الامم دستی نبوده و این راه را اعظم علمای این عصر و قرن باز نموده اند و به دانستن این علم است که ما می توانیم فرق گذاریم و تشخیص دهیم قبایل و امم مختلفه را و این تمایز و امتیاز نه از جهت مساکن و اماکن آنهاست که از حوادث می باشد و به واسطه ازمه و لزوم تغییر می نماید بل به واسطه طبایع که از امور مادی است و اعراض روحانی مثل هیئت و شمایل و السنه اقوام و طوایف، و پس از این قسم تمایز و فرق باید نسبت فیما بین آنها را تمیز دهیم. توضیح آن که ما قومی را در اقصی بلاد مشرق می بینیم با خلقت و سیما و آداب و عادات مخصوص و زبان و لغت معین. بعد از آن در اعماق مغرب جماعتی را ملاقات می کنیم که بشره و رسوم و بعضی از لغات و اخلاق آنها شباهت به آن قوم مشرقی دارد در حال ملتفت می شویم که این جماعت شعبه محقری می باشد که یک وقتی از قوم مشرقی جدا و منشعب گشته رفته رفته به مغرب آمده در آنجا سکنی گرفته، نه این که بوم زادان غرب باشند.

بعد از آن که ما دانستیم فلان شعبه کوچک انسان از فلان شعبه بزرگ جدا گشته و از فلان محل به فلان مکان آمده و طوری از جایگاه اصلی خود دور شده که گویی از این طرف کره ارض به آن سمت رفته و در بدو امر آن شعبه کوچک با آن شعبه بزرگ هر دو در یک جا مقام داشته، آن وقت در اندازه تغییراتی که در تکلم و تلفظ و وضع و

خلقت آنها حاصل شده دقت می‌نماییم و از آنجا می‌فهمیم که در چند قرن پیش این دو شعبه از هم جدا شده‌اند. لکن در این تعیین و تحدید باید به تقریب و تخمین قناعت نمود چه به تحقیق معلوم کردن زمان جدا شدن فلان شعبه را از فلان شعبه غالباً امری محال می‌نماید. پس همین قدر درایت و اطلاع که دانستیم فلان قوم از فلان قبیله جدا شده و تقریباً در فلان مائه از فلان محل به فلان مکان آمده کافی است و مقصود که شناختن قبایل و سلاسل بنی‌نوع بشر و اینای جنس باشد حاصل می‌باشد.

عجب آن است که علمای قدیم یونان و روم با آن که ربط و ارتباطی با اهالی آسیا و آفریقا داشته‌اند ملتفت دقایق معرفة‌الامم نگردیده یعنی شباهت و مشابَهت اقوام را به یکدیگر نسنجیده و در نسبت السنه و اخلاق و عادات آنها دقتی ننموده و در اختلافات حاصله بعد از تفرق و تفریق غوری نکرده‌اند همین قدر زبانی که غیر از زبان خودشان بود آن را زبان وحشیان می‌گفتند و فقط فرقی که در میان قبایل و امم مختلفه می‌گذاشتند و تفاوتی که فی‌مابین قرار می‌دادند رنگ پوست بود. مثلاً می‌گفتند دو نوع انسان در عالم هست: سفید پوست و سیاه‌پوست، و کلیه بنی‌نوع بشر یک جنس است منتهی این که چون در امکانه مختلفه سکنی دارند به واسطه اثر آفتاب و هوا رنگ جلد آنها تغییر کرده است و از این جهت جماعت ترک و چینی که در منطقه بارده جای دارند رنگشان مایل به زردی است و چون هوای مصر و نوبه گرم است اهالی این دو مملکت سیاه‌چرده می‌باشند. خلاصه این قلت‌تدبیر و تعمق علمای یونان و روم در علم معرفة‌الامم، دانشمندان این زمان را متعجب می‌سازد.

عبریه‌ها که در دوره خود به اندازه‌ای راه تمدن پیموده بودند می‌گفتند تمام خلق عالم را شجره نسبت به سه نفر منتهی می‌شود: سام

و حام و یافت. آنها که اولاد یافت‌اند سفیدپوست می‌باشند اما فرزندان
سام و حام را رنگ جلد سیاه است. مصریها که در مدنیت بر عبریها
برتری داشته انسان را چهار نوع کرده بودند و دارای چهار لون:
جنس مصری — یعنی خودشان — را سرخ پوست و سیاه موشمرده، سکنه
سواحل نیل علیا یعنی اهالی سودان و غیره را سیاه رنگ، مردم آسیا را
عموماً زردپوست و موسیاه و قاطنین اقطار شمالی آفریقا را سفیدپوست
می‌دانستند. و هنوز در بعضی از آثار و نقاشیهای مصریهای قدیم این
چهار رنگ انسان دیده می‌شود و این عقیده چهارهزارسال پیش مصریها
بوده است.

فصل سیم

در باب السنه مختلفه عهد قدیم

بعضی از علمای معاصرین را عقیده این است که امم و ملل مختلفه را نباید فقط به هیولا و هیکل و سیما و بشره و استخوان بندی و حالت پیشانی و شکل و شمایل از یکدیگر متمایز ساخت و فرق داد و حکم کرد که فلان جماعت اصلاً از فلان شعبه بوده اند چه هیکل و هیولا و بشره و سیما ممکن است به مرور زمان و اختلاط اجناس تغییر پذیرد و این اختلاط و تغییر، اختصاص به فلان جماعت ندارد بلکه فلان شعبه که این جماعت از آن منشعب شده نیز دستخوش همین حوادث است و بسا هست که از این تغییر و اختلاط سهوهای عظیم زاید و اسباب ضلالت شود. چراغ این تاریکی و هادی این راه باریک، السنه مختلفه ای است که امم باضیه در سوائف ایام به آن زبان سخن می گفتند و دانشمندان ما به واسطه تبجر و تدرب در آن السنه می توانند از روی حقیقت و تحقیق هر شعبه ای از شعب قبایل و ملل را از شعبه دیگر جدا و متمایز دارند و بدانند که فلان طایفه را با فلان قوم خویشی است. اگرچه در این وقت هزاران فرسخ و میل از یکدیگر دورند اما افسوس که این آب را از سرچشمه و منبع آن غزارت و فیضانی که باید نیست یعنی حالا از السنه قدیمه چیز درستی به دست نیست و اگر از بعضی زبانها لغتی چند باقی مانده باشد آن زبانی کامل نیست که

مقصود از آن به درستی حاصل گردد. چیزی که هست هوشمندان زمان ما دست وپایی کرده السنه متداوله عصر را مأخذ قرار می دهند و از میان آنها لغات و اصطلاحاتی بیرون می آورند و با اصطلاحات و لغات السنه قدیمه تطبیق و موازنه می کنند و از این راه — یعنی تطابق و توازن — درجه نسبت و قرابت امم با یکدیگر ایشان را معلوم می شود. خطوطی که از سوابق ایام در منقورات احجار و در الواح اقطار مانده همه خوانده شده اسلوب خط و میزان صرف و نحو و معانی بیان آن به دست آمده و اگر قاموسی محیط مشتمل بر چهل پنجاه هزار لغت معمول آن زمان به دست نداریم کتابچه ای محتوی بر سه چهار هزار لغت داریم مرکب از عبارات چند که همان تولید صرف و نحوی کرده و تشکیل معانی بیانی داده است و از دانستن آن، راه به جایی توانیم برد و از آن زبانهای متروک چیزی فهمید.

در چندین هزار سال قبل زبان سانسکریت در هند دایر و در کار بوده و هنوز آثاری از آن دیده می شود. همچنین زبان زند که باختریان به آن تکلم می نموده بقیه ای از آن است. ریشه این دو زبان یکی است یعنی زند از سانسکریت مشتق شده و همان طور که زبان یونانی و لاتینی را با هم ربط و ارتباطی است آن دو زبان نیز با هم مربوط می باشد و همین حالت را دارد السنه عربی و عبری و سریانی. و باز از زبانهای قدیم که به واسطه کتب دینی و غیره آثاری از آن مانده همان عبری و سریانی مذکور است با حبشی و قبطی و فنیسی.

از منقورات مصر و بابل و عراق عرب و ایران السنه اهالی آسیری یعنی بنی آشور و بابلیها و خوزیها و ایرانیهای قدیم منکشف گشته و این اکتشافات از مزایای عصر و زمان ماست. در فرنگ زبان اسک و ادبرین و اتروسک و در آسیای صغیر زبان اهالی لسی و فریژی و در قسمت دیگر فرنگ، زبان ایلیری که آلبانیها به بعضی از لغات

آن تکلم می نمایند و در دو طرف قفقاز السنه مختلفه که معمول بوده هر یک به وجهی و اندازه ای مکشوف گشته و با این وسایل که بعضی از آن کامل و برخی ناقص و قسمتی در حالت توسط است معرفت به حال امم و شعب و قبایل ابنای جنس ما حاصل می گردد.

اما السنه اصلیه دنیا زیاده از سه زبان نبوده و نیست و علم السنه بالغات که فرنگیها آن را «لن گیس ئیک» می گویند به تجدید و تعریف هر یک از این سه زبان پرداخته و آنها را از هم متمایز ساخته و این تحدید از روی ادوات و روابط و قیاسی است که آن السنه نسبت به یکدیگر دارند.

یکی از این سه زبان آن است که لغاتش همیشه مجرد است و مزید فیه ندارد و برای تغییر معانی هرگز چیزی بر اصل و جوهر کلمه افزوده نمی شود. قواعد صرفی و اشتقاقی آن کم است و دست و پای آن زبان بسته. پس لغات این زبان کلیه از صرف و اشتقاق دور و از صیغ مختلفه مهجور و به عبارت اخری، از کاستن و افزودن مصون است. فرنگیها آن را «مونوسیلاب» می گویند یعنی جوهر کلمه و ترکیب آن همیشه در حالت واحده است مثل «زد» در فارسی که اگر به قصد تأکید یا مقصود دیگر بگوید زداندم یا زداندند غلط است و حکماً باید بگوید زدم و زدند و قبول تغییر نمی نماید و صرفش محدود است برخلاف شنید که در وقت متعدی نمودن می توان گفت شنوادم و شنواندند و صحیح است و جوهر کلمه تغییر کرده یعنی چیزی بر آن افزوده شده برای افاده معنی دیگر که شباهت به معنی اصلی دارد که شنیدم و شنیدند باشد.

زبان دویم آن است که به واسطه افزودن و ملحق کردن بعضی حروف، جوهر کلمه تغییر می کند. یعنی حالت افعال مزید فیه عربی و اسماء مصغره و غیر آن را پیدا می کند مثلاً کرم یعنی کریم بود همزه

مفتوحه که بر اول آن ییفزاییم و کاف را ساکن و راء را مفتوح کنیم اکرم می شود یعنی اکرام کرد. و رجل که به معنی مرد است یائی در وسط افزوده رجیل گوئیم یعنی مرد کوچک. و علام که به معنی دانشمند است چون مبالغه در دانش خواهیم، هائی در آخر زیاد نموده علامه گوئیم یعنی بسیار دانشمند. و این زبان را اهل اروپا «آگ گهلوتینانت» گویند یعنی قبول حروف زائده کننده. و در اینجا به جای این که بگوئیم جوهر کلمه تغییر کرده بهتر آن است که بگوئیم ترکیب کلمه تغییر نموده است.

اما زبان سیم آن است که اشتقاق آن بسیار است و صیغ کثیره از یک مصدر در آن مشتق شود و اسامی و صفات عدیده از یک اصل ساخته و مرکب گردد و این زبان را فرانسویها «فلکسیون» می گویند. و فلکسیون در لغت به معنی انحنا و انعطاف است. و مقصود قابل انحنا و انعطاف است یعنی لغات معموله در این زبان را می توان به اشکال مختلفه متشکل نمود و در معانی مختلفه استعمال و صرف کرد. به عبارت اخری تصریف در این زبان برای افعال و اسماء زیاده از سایر السنه ممکن و درکار است و آن مثل زبان یونان و لاتین است نسبت به السنه سایر ملل و ممالک فرنگ. و آنها که در لغات اروپایی نظری کرده داند که ریشه و اصل غالب لغتهای فرنگی، لاتینی و یونانی است چه هر وقت محتاج به اسمی یا صفتی شده اند که آن را در زبان خود نیافته و قواعد اشتقاق را هم در همان زبان مساعد ندیده متوسل به زبان یونان یا لاتین گشته کلمه بسیط یا مرکبی از آنها استعاره کرده اند از قبیل تلگراف و فتوگراف و فونوگراف و غیرها.

پس از این مقدمه باید دانست قبایلی که در مشرق آسیا سکنی داشته و دارند به زبانی تکلم می نمایند که قواعد صرفی آن کم است پس زبان آنها «مونوسیلاب» است یا قلیل الصرف و از آن قبایلند مردم

چین که مدنیت آنها بسیار قدیمی است و از دیرگاه در راه تمدن افتاده‌اند. اما علمای قدیم یونان و روم فقط اسماء آنها را شناخته و از رسم و راه آن قوم چیزی نمی‌دانسته‌اند.

طوایف صحرائشین آسیای وسطی که در قرن پنجم مسیحی در اناکن و جایگاه تمدن قدیم مغرب آسیا و جنوب اروپا سکنی گرفته تکلمشان به زبان «آگ‌گه لوتینانت» است یعنی لغاتشان قبول حروف زایده برای تغییر معنی می‌نماید آنها که در سواحل دریای مدیترانه (بحرایض) و جنوب غربی آسیا ساکن گشته زبانشان فلکسیون یا قابل انحنا و انعطاف است. و اسم و طوایفی که به‌السنة مزبوره سخن گفته منقسم به سه شعبه بزرگ شده‌اند:

یکی شعبه سامی که عبرانیها این اسم را به این شعبه داده و این قوم در سواحل شمالی آفریقا و در کنار نیل سفلی سکنی داشته و آنها مصریهای قدیمند که در دوره خود دارای تمدنی به‌اعلی درجه شدند ولیکن آن دولت مستعجل بود و به‌زودی مقهور اسم سایره گردیدند. این مصریها چنان که پیش اشاره شد سرخ پوست و سیاه‌موبودند.

شعبه دیگر که تیرگی پوستشان بیشتر از مصریها بلکه قریب به سیاهی بوده اما آلات و اعضای صورت و هیئت و ترکیب بدنشان شبیه به مصریها و مطلقاً از حیثیت بشره و سیما تفاوتی با سفیدپوستها نداشته جز لون و سیاهی پوست، در نوبه واقع در جنوب مصر و در حبشه ساکن بوده‌اند و مملکت نوبه همان است که خرطوم و دنقلا از معموره‌های معتبره آن است و یونانیهای قدیم نوبه‌ای‌ها را و سیاه‌پوستان آفریقا را «اتیوپین» گفته یعنی اهل اتیوپی. و اتیو در لغت یونان به معنی «من می‌سوزم» است و اپ به معنی چشم است و حاصل معنی آن که چشم من از شدت گرما می‌سوزد. چون اهل آن مملکت حالا یا حالا این سخن گفته به این اسم موسوم شده. و جماعتی از لغوین گویند اتیو

به معنی سیاه است و اتیوپی یعنی مملکت سیاهان.

در هر حال مصریهای قدیم این قوم را «کوش» می گفته اند و کوش نیز در لغت قبط ظاهراً معنی اتیوپی را داشته باشد و ملحق به همین امت وقوه اند. قبایل لیبی که طرف شمال آفریقا را تا محیط غربی مسکون ساخته یسا به طور صحراگردی در آن بر و بادیه بی آب و علف گردش کرده و بالنسبه سفید پوست تر و با اهالی جنوب فرنگ از حیثیت لون چندان فرقی نداشته و این قومند که در سمت مراکش و الجزایر سکنی گرفته و هنوز از نسل و نژاد آنها باقی است. رومیها این طوایف را «باربار» می گفته و اعراب بعد از غلبه بر آن حدود، اندک تغییری در لفظ و تلفظ باربار داده آن طوایف را «بربر» نامیده اند.

طایفه دیگر از طوایف معظمه اهل عالم امروز به اسم «سمیتیک» معروفند و زیاده از صد سال نیست که این اسم به این طوایف داده شده. و سمیتیک را معنی بنی سام است یعنی قبایلی که قبول این اسم کرده خود را اولاد سام بن نوح علیه السلام می دانند و آنها مرکبند از نسل سامی و آری و یورت، و مسکن این قوم در میان مساکن دو طایفه مزبوره بوده و زبانشان نیز از زبان آن دو طایفه ترکیب و تشکیل یافته و در جنوب مایل به مغرب آسیا سکنی داشته اند. و مزیداً للتوضیح گوید طایفه سمیتیک از چند قوم و قبیله تشکیل یافته: یکی از آن قبایل سکنه سواحل طرف سفلی فرات و دجله بوده اند که بابلیها و بنی آشور باشند. دیگر قوم آرامن که یونانیهای قدیم آنها را «سیرین» نامیده یعنی سریانیها. دیگر آنهایی که در اراضی کنعان سکنی داشته تا ساحل دریای سفید، و یونانیها آنها را «فیکي» گفته و به فنیقی معرب شده و فرنگیها این طایفه را فنین می گویند و بعد از آنها بلافاصله مسکن عبریها و بنی اسرائیل و آمونیت و معاویت و ادوهیت بوده.

طایفه دیگر از سمیتیک، اعراب می باشند که در عربستان جای

گرفته و سکنه سواحل نیل ازرق و مصر نیز از این طایفه بوده. و حالا از جنس بنی سام فقط همان اعرابند که در حالت جنسیت اولی خود باقی مانده‌اند.

اما طایفه آراین که مثل فرنگ به آنها نام «اندو اروپین» داده‌اند یعنی هندی فرنگی یا «اندو ژرمانیک» یعنی هندی ژرمنی، با رومیها و یونانیهای قدیم بیشتر از سایر طوایف مراوده داشته و حالا از سایر قبایل و بنی نوع عدداً زیادترند و در تمدن و تربیت و علم و صنعت از جمله پیشتر. و این طایفه نیز به سه شعبه بزرگ منشعب گشته:

اول شعبه آسیایی. و این شعبه نیز سه قسمت گشته: یکی آریاها که در هندوستان سکنی داشته و دارند و بیشتر شمال هند را مسکون ساخته سفید پوستند و با تمدن، و در مذهب پیروی برهنه یا برهما را می‌نمایند. دیگر مردم ایران که در سمت مغرب آسیا متوطن گشته و این قوم و طایفه آراین هند هر دو در عهد قدیم به نام آریا معروف و یک سلسله بوده. گویند چون این دو دسته از هم جدا شدند آنها که به هند رفتند اسم آریا را برای خود نگاه داشتند و آنها که به طرف ایران آمدند معروف به ایرانی شدند. به زعم بعضی، جدایی این دو دسته تقریباً در دو هزار سال قبل از میلاد اتفاق افتاده. دیگر ارامنه‌اند که در ارمنستان و آسیای صغیر و آناتولی سکنی گرفته‌اند.

شعبه دوم از طایفه آراین عبارت است از اهالی یونان و غالب سکنه جنوب فرنگ و مقدونیه و غیرها. همچنین طایفه لیگور و ایلیرین و سکنه ایتالیا. این طوایف را عقیده این است که چون به هر طرف رو آورده غلبه کرده و اراضی را قهرماً گرفته‌اند از این جهت آریا نام یافته چه آریا در لغت خود آنها به معنی مالک و صاحب است.

شعبه سیم از طایفه بزرگ آراین، در مرکز و شمال فرنگ ساکن گشته و چند فرقه بوده: فرقه اول طایفه سلت که در مغرب فرنگ و

جزایر انگلیس اقامت جسته و بعضی از آنها گاهگاه به اسپانیا بلکه به آناتولی هم مهاجرت نموده‌اند. دویم طایفه ژرمن که در آلمان توطن اختیار کرده. سیم طایفه استوئی‌ووند که اجداد صقالبه باشند. اما طوایفی که در دو سمت کوه قفقاز و داغستان و منگولی‌جای داشتند بلکه به قولی قسمت عمده از آناتولی را مسکون ساخته بعضی آنها را از جنس آریین دانسته و قومی انکار این معنی کرده‌اند. و زمره‌ای را عقیده این است که قبل از هجوم و استیلای طایفه آریین بر این نقاط، این اماکن را جماعتی معمور داشته و سکنه اصلی این سرزمین بوده‌اند. چون آرینها بر آنها غلبه کرده غالب و مغلوب مختلط و مخلوط گشته‌اند.

طوایف دیگر از بنی‌نوع بشر که در اراضی شمال و مشرق دنیای عتیق یعنی در غیر اقلیم ینگی‌دنیا و اقلیم استرالی سکنی داشتند و مسکن آنها شمال فرنگ و در شمال و مرکز آسیا بود دانشمندان قدیم یونانی و رومی معرفتی به حال آنها نداشتند لکن بعضی از علمای عصر، کلیه آنها را مغول نامیده‌اند. و جنس مغول را با سایر بنی‌نوع بشر خلقة^۱ تباین کلی است چه، گونه مغولها برجسته و پیشانی محدب و ذقن نیز همین‌طور و رنگ بدن سفید مایل به زردی و موها سیاه و ضخیم و ریش کوسه یا یکباره طلس. این قوم یا این جنس مخصوصاً از اقصی امکنه شمالی آسیا مهاجرت کرده به نقاط معینه رفته و از قدیم دارای تمدن بوده و چینیه از همین قومند. اگر یونانیها و رومیها این جنس را نشناخته یعنی معرفتی به حال آنها حاصل نکرده اما آرینهای آسیا اعم از هندی و ایرانی از قدیم از وضع و حال آنها آگاه بوده و معرفتی کامل به حال آنها داشته چه در مساکن و یورت با آنها همسایه بوده و حدودشان به یکدیگر اتصال داشته است. و هندیهای طرف شمال و ایرانیها آن قوم را «سک» می‌گفته‌اند و از همین لغت برهنه‌ها و ایرانیها «اسکیث» یونانیها وجود یافته و اشکانیان چنان که مکرر نگاشته شد همان

اسکیشها می‌باشند و در دوره ساسانیها، اسکیشها را «تورانی» گفتند و این لغت جامع و شامل تمام طوایف مغول و فی‌نوا و ترک و تنقوز می‌باشد که در ناحیه وسیعی از صفحات مرکزی و شمالی آسیا سکنی داشته و دارند و در عهد قدیم تمام شمال فرنگ هم مسکن آنها بود. و علمای یونانی و رومی، معرفت به حال بعضی از این طوایف که در سمت شمال اروپا توطن اختیار کرده داشتند و آنها را «فی‌نوا» می‌گفتند و باید دانست که در شاهنامه فردوسی علیه‌الرحمة و کتب دیگر هر جا اسم سکسار و سکزی برده شده مقصود همین طایفه سک است.

قومی را عقیده این است که قبل از هجوم و استیلای طایفه آراین بر ایران و ارض کلد و بابل و آناتولی طوایفی در امکنه مزبوره ساکن بوده سیاه‌پوست یا سیاه‌چرده اما وضع خلقت و بشره آنها شباهتی به سیاه‌پوستان حالیه آفریقیه نداشته و این طوایف را یونانیها «اتیوپی» و مصریها «کوش» و «کوشید» می‌گفته‌اند و از نژاد آنها الآن بلوچها و بعضی از طوایف هندی و سکنه جنوب عربستان هنوز باقی می‌باشند.

نیز مردم قدیم خوزستان قبل از هجوم آراینها از همین جنس بوده‌اند. نگارنده گوید این بود خلاصه اقوال بزرگان اهل فضل و علم در باب معرفه‌الامم و السنه مختلفه عهد قدیم. و خود چون به نظر تدبر و تأمل نظر نماییم دانیم از مشابیه‌السنه به یکدیگر نمی‌توان قرابتی نزدیک برای طوایف آراین و دو طایفه بزرگ دیگر که شامی و سامی باشد ثابت نماییم لکن می‌توانیم بگوییم قبل از انفصال این سه جنس یا سه طایفه زبانهای آنها به حدی با هم شباهت داشته که اگر السنه ثلاثه را واحد نامند چندان خطا نکرده بعد از آن که از هم دور شدند و مدتی بگذشت و لهجه هر یک دیگرگون گشت لغات را تغییر کلی حاصل آمد و هر یک صاحب زبان علیحده شدند بالغت و قواعد جداگانه و رفته‌رفته آن در کتب یا منقورات ضبط شد و طوایف و شعبه‌هایی که

از این سه طایفه اصلی منشعب شده از حیثیت وضع و خلقت مطلقاً شباهتی با سکنه آفریقا و اهالی شرقی و شمالی آسیا ندارند. و باید دانست که علمای این مائه یعنی آنها که از یکصد سال قبل تا کنون در این مبحث سخن رانده سفیدپوستها را جنس قفقازی نامیده و مقصود این نیست که این جماعت مخصوصاً سکنه قفقاز بوده اند و از آنجا به سایر اقطار عالم مهاجرت نموده بلکه این اسم را برای این طوایف اسم جامعی یافته و به علاقه مشابهت و مجاورت و قرابت همه را جنس قفقازی گفته اند.

تکمیل مرام را در آخر این فصل گوئیم اگر چه علمای قدیم ایران دستی در علم معرفه الامم نداشته و اطلاعاتشان در عالم جغرافیا کم بوده اما باز کلماتی چند گفته و سطری چند نوشته و از اقوال آنهاست که سه پسر فریدون یعنی سلم و تور و ایرج، روم و توران و ایران را معمور و مسکون ساخته اند و یقیناً آیین یونانیان همان ایرج ایرانیهاست و این که گفته اند اولاد سلم، روم را آباد کردند از آن است که از قلت مهارت در جغرافیا حدود مغرب مایل به شمال ایران همچنین مغرب مایل به جنوب را روم می پنداشتند و مساکن جنس توزانی را که همان طوایف سک و سگری زمان کیان و ساس و داس دوره اشکانیان و تورانیهای عصر ساسانیان باشند ترکستان گفته یعنی از انتهای شمال کره ارض و اقصی بلاد مشرقی آسیا تا حدود جیحون و خوارزم به این اسم موسوم شده.

در تورات نیز سه پسر نوح را اجداد سه طایفه بزرگ نوشته: یافت را پدر طوایف فرنگی و اغلب قبایل آسیایی، و سام را پدر بنی-سام که سریانیها و کلدانیها و بنی آشور و غیر اینها و اعراب باشند، و حام را پدر سیاهپوستان گفته و حام یا شام همان است که به واسطه بی-ادی به پدر خود نوح، او و پسرش کنعان هر دو ملعون شدند. زبان

بنی‌سام آرامن یعنی سریانی بوده.

در اینجا به همین قدر مقدمه اقتصار نموده اینک می‌رویم بر سر
اصل مطلب که نگارش لغات جغرافیایی و تطبیق و تعیین آن باشد
به ترتیب حروف تهجی.

اسامی شهرها

آتا: شهری بوده است واقع در مملکت منگیرلی و در دهنه رود فاز که به قره دنکیز می ریزد.

آونس باکترپانا: اسم قدیم شهر طالقان خراسان بوده و محاصره کردن چنگیزخان این شهر را معروف است. و ترجمه یونانی این اسم «دهنه جهنم» می باشد.

آباسی: اسم قدیم بعضی از طوایف تورانی است و آنها در ازمنه سالفه به سواحل شرقی دریای سیاه معروف به قره دنکیز آمده در آن حدود مسکنی گرفته اند. و مملکت این طایفه در طرف مشرق به رودقوبان و در جنوب غربی به دریای مذکور و در شمال شرقی به شعبه ای از کوه قفقاز محدود بوده امروز آن مملکت را «آنجازیا» می نامند. طایفه مزبوره غالباً به اسم «آبازه» نام برده شده و گویند صحیح آن «آبازخ» است. آنجازیا حالا در تصرف دولت روس است و قلاع و حصون در آن ساخته و جمعی کثیر از گرجی و ترکمان و روس و یونانی و ارمنی به اختلاط در آن قلاع و حصون ساکن می باشند و شهر آناپا و سخوم قلعه که در این حدود است از ابنیه عثمانیها می باشد. غالب طایفه آبازه صحرانشین بودند و کلاً مسلمان حنفی مذهب و تعداد نفوس آنها چهل و دو هزار است. تا پانصدسال قبل از این پیرو دین مسیح بودند از آن وقت اسلام

اختیار کردند.

آبست: اسم قدیم شهر بست است از اعمال قندهار واقع در ساحل جنوب شرقی رود هیرمند و در محل التقای رود ازغندآب به هیرمند. و آن معروف به قلعه بست است. و در اغلب کتب تواریخ و جغرافیا آبست ضبط شده و هیرمند را فرنگیها «هلمند» می نویسند.

آبنیکم: اسمی است که اهالی شهر رم به شهر معروف آنی که پایتخت ارمنستان بزرگ بوده داده اند. خرابه های این شهر در حوالی قارص و در کنار غربی آراپچای هم اکنون دیده می شود. کلیساهای زیاد در این بلد بوده و آن ابنیه از فرط رفعت، ناظرین را متعجب می نموده.

آبوس = آباس: اسم قدیم کوه معروف بیگ کول می باشد که آن را هزار چشمه هم می گویند. این کوه در طرف جنوب شرقی شهر ارزنة الروم واقع است و رود ارس و بعضی شعب شطرات از این کوه پرمفعت جاری می شود. مفسرین تورات و فضلاء ارمنی، این کوه را «جنت آدم علیه السلام» می دانند. دانویل از مصنفین در جایی گوید اسم حالیه این کوه، ابی داغ است اما سهو کرده.

آپامنا مزپتامیا: به عقیده بعضی اسم قدیم روم قلعه است که امروز خراب و در ساحل یمین فرات و در لوای اورفه از توابع حلب واقع بوده. جماعتی دیگر گویند آپامنا مزپتامیا اسم قدیم شهر سلوکیا که در کتب اسلامیة آن را مداین نوشته اند می باشد و این قول به نظر صحیح می آید چه روم قلعه از بلاد جزیره خارج است.

آپامنا مزنس: اسم قدیم قصبه قورنه بغداد بوده که در ملتقای نهرین فرات و دجله واقع است و ناحیه ای که از البطحه تا بصره امتداد دارد در قدیم نیز به همین اسم نامیده می شود.

آپامنا بابیلینیا: اسم شهری بوده در نزدیکی بابل و می توان گفت

تل ابراهیم که امروز جز یک تپه خاک آثاری از آن نمانده جای همان شهر بوده.

آپاماندیا: اسم شهری بوده از بلاد جبال و امروز خرابه آن در نیم فرسخی قصر دوشان تپه که از قصور سلطنتی عالیه و در طرف شمال شرقی دارالخلافه تهران است دیده می شود و محل تماشاخانه آن که فرنگیها سیرک می گویند نمودار و به اسم گنج آباد موسوم است. نگارنده به دلالت مسطورات کتب تواریخ و جغرافیای قدیم، این محل را کشف کرده به نظر دقت چند نفر از علمای این علم رسانیده.

آپاواراکتیکا: در ازمنه سالفه یکی از نواحی هیرکان که گرگان باشد موسوم به این اسم بوده و شهر اییورد که آن را باورد هم می گفته اند همین نام داشته.

آپل لونیآسیریا: اسم قدیم قصبه شهریان یا شهروان بوده که محل آن در نیم فرسخی ساحل جنوب شرقی رود دیاله من اعمال بغداد است و باید دانست که آپل لن کنایه از آفتاب است و این نیر که امروز مرکز عالم ماست و ایرانیهای قدیم آن را «شیداشیدا» و اعراب «نورالانوار» می گفتند. صابئین رب النوع نوروفنون و صنایع و علوم و طبابت می دانستند و یونانیها و رمنها با آنها در این عقیده موافقت نموده معبدی که به اسم آپل لن بنا می کردند اضافه به اسم آن شهر می کردند چنان که آپل لونیآسیریا یعنی معبد شهر آسیری و شهر را نیز به همین اسم نام می بردند و از این قبیل نسبت مطرد است مثل شهرهای اسکندریه و انطاکیه و سلوکیا و آپامنا که منسوب به اسم اسکندر کبیر و آنطیوخوس و سلوکوس و آپامه مادر سلوکوس نیکاتر شده.

آتروپاتنا: اسم قدیم مملکت آذربایجان است و آذربایجان ابتدا از مدی یعنی از بلاد جبال بود بعد جدا شد. وجه تسمیه این ولایت به این اسم آن که در زمان دارا آخرین پادشاه کیانی شخصی آذرباد نام

از جانب آن پادشاه در این ولایت حکومت داشت و آذرباد را یونانیها «آتروپات» می گفتند و ولایت منسوب به او را آتروپاتنا ضبط کرده بعد به زبان پهلوی آن را آذربادکان گفته و اعراب آن را معرب نموده آذربایجان کرده اند. کرسی این ولایت «کازاکا» یا «کانزاکا» بوده که تقریباً همین تبریز حالیه است و ارامنه آن را «تاوریژ» تلفظ نموده اند.

آتوریا: آتوریا ممالک آثور است که آسیری حالیه باشد و یونانیها آن را آتوریا تلفظ نموده اند. در اکثر کتب فارسی و عربی آثور را آشور نوشته اند.

آدرانوچنوم: اسم قدیم قصبه اردانوج است و اردانوج تابع لوای چلدد ولایت ارزن الروم بوده در جنگ آخری روس و عثمانی اردانوج با قارص و اردهان و اولتی به دولت روس واگذار شد، قلعه ای مثل قلعه بلده نور بلکه صعبتر در بالای این قصبه موجود است.

آدیابن: اسم قدیم ناحیه ای است که اربل دارالملک آن می باشد زابعلیا و زاب سفلی و دجله و سلسله کوهی این ناحیه را محدود نموده. به اصطلاح عثمانیها قضای اربل تابع لوای کرکوک از ولایت موصل از ممالک عثمانی است و آن همان آدیابن قدیم می باشد. ابتدا اسم آن کادیاب یا شادیاب بوده و شاداب مخفف شادیاب است.

آراییا: آراییا همان عربستان است که یونانیها این طور تلفظ نموده اند. و باید دانست که علمای جغرافی قدیم، تمام جزیره العرب را عربستان می گفته و آن را منقسم به سه قسمت بزرگ کرده بودند و ما بعد از تحدید حدود این مملکت و بیان قسمتهایی که در کتب جغرافیای اسلام نگاشته شده به شرح سه قسمت مسطور خواهیم پرداخت.

اما حدود جزیره العرب یا عربستان در شمال شرقی و شمال این مملکت محدود می شود به شطرات، و در شمال غربی به ولایت حلب، و در مغرب به ولایت بلقay سوریه (شام) تا خلیج عقبه و در غرب

مایل به جنوب می رسد به باب المندب از دریای احمر در جنوب شرقی به دریای باب المندب و دریای عمان و در مشرق مایل به جنوب به خلیج فارس تا مصب شط العرب که شکلاً مثلث می باشد و شبیه است به نیم گلابی که از رأس تا قاعده آن را دو نیمه کرده باشند. و از سمت رأس که در شمال غربی و مغرب واقع است به خشکی اتصال دارد. سطح این مملکت شش کروویکصد و پنجاه و شش هزار کیلومتر مربع است و عدد سکنه آن را بیست و چهار کرویر تخمین نموده اند ولی قرائن و قواعد علمیه معلوم می نماید که زیاده از این است.

کلیه عربستان این اوقات چهارده قسمت است از قرار شرح ذیل:
اول: بادیة العرب است و آن از نجف اشرف است تا بلقay شام و این قسمت در شمال جزیره واقع و آبادی آن در ساحل جنوبی فرات است.

دویم: ارض تیه که از یسان تا کانال سویش معروف به سوئز امتداد می یابد و در طرف مغرب مایل به شمال جزیره واقع و آبادانی آن آنچه در سرحد سوریه است تابع ولایت بلقay شام می باشد و آنچه فیما بین خلیج عقبه و کانال سویش است به خدیو مصر تبعیت دارد.

سیم: حجاز است که فیما بین بادیة العرب و ارض تیه و بحرا حمر و یمامه و تهامه و در طرف غرب جزیره واقع و شکل آن مربع است.
چهارم: تهامه است فیما بین حجاز و بحرا حمر و یمن و حضرموت و یمامه. و آن نیز در طرف غرب جزیره واقع ولی شکل آن مستطیل می باشد.

پنجم: یمن است که فیما بین تهامه و بحرا حمر و عدن و حضرموت و باز در غرب جزیره واقع شده.

ششم: عدن است فیما بین یمن و حضرموت و ملتقای بحر احمر و باب المندب و در انتهای جنوبی جزیره واقع و شکل آن مثلث است.

هفتم: بصره است فیما بین بادیة العرب و شط العرب و بحرین و خلیج فارس و در مشرق مایل به شمال جزیره واقع و شکل آن نیز مثلث است.

هشتم: بحرین است که فیما بین یمامه و مسقط و بصره و خلیج فارس و در مشرق جزیره واقع و شکل آن نیز مثلث است.

نهم: مسقط است فیما بین بحرین و خلیج فارس و عمان و در طرف مشرق جزیره واقع و شکل آن مستطیل می باشد.

دهم: عمان است که اطراف آن را خلیج فارس و مسقط و یمامه و احقاف احاطه کرده و در منتهای مشرق مایل به جنوب جزیره واقع شده.

یازدهم: احقاف است که فیما بین دریای عمان و شحر و عمان و یمامه و تهامه و در جنوب شرقی جزیره واقع است.

دوازدهم: شحر است محدود به دریای عمان و احقاف و حضرموت و تهامه که در منتهای جنوب جزیره واقع شده.

سیزدهم: حضرموت است که فیما بین عدن و دریای مندب و یمن و شحر و نیز در انتهای جنوب جزیره واقع می باشد.

چهاردهم: یمامه است که آن را بادیة العرب و بحرین و بصره و عمان و احقاف و شحر و تمامه و حجاز احاطه کرده و در وسط جزیره واقع است.

طرف جنوبی بادیة العرب و شمالی یمامه را «نجد داخل» گویند و بحرین و نصف دیگر یمامه را «نجد خارج» گویند و مملکت شحر را سبا و مارب می نامند. و اما سه قسمت جغرافیای قدیم به ترتیبی است که در ذیل نگاشته می شود:

آرایادزوتا: معنی این کلمه همان بادیة العرب است. حدود این قسمت را از طرف شمال پالمیر که تدمر باشد دانسته اند و تمام قسمت شرقی جزیره العرب را از شمال غربی تا شمال شرقی موسوم به این اسم

کرده‌اند و آن عبارت است از بادیه‌العرب و یمامه و احقاف و مسقط و عدن. و این قسمت از دو قسمت دیگر وسیعتر است امالم یزرع و شن زار می‌باشد. بطلمیوس مصری گوید ده طایفه با جمعیت در این قسمت بادیه‌پیمایی می‌نمودند از آن جمله بوده است بنی‌قحطان.

آرایا فلیکس هرروز: معنی این کلمات، عربستان سعید است چه این قسمت را به سبب سوق عکاظ مکه معظمه — زادها الله شرفاً و تعظیماً — که هر سال یک بار برپا می‌شد با سعادت و فرخنده می‌دانسته‌اند. توضیح آن که در سوق عکاظ مزبور مال‌التجاره هندوستان بلکه چین داد و ستد می‌شده و بعضی را نقداً می‌فروختند و قدری را مبادله می‌کردند و چون اعراب، آن امتعه را به شام حمل نموده به تجار یونان و رومیه الکبری می‌فروختند یونانیها و رمنها گمان می‌کردند آن جمله محصول و حاصل زمین عربستان و نتیجه سعی اهالی آن است و فرض می‌نمودند که هوای این مملکت دائماً با اعتدال و اراضی همواره سبز و خرم و مملو از اشجار و ازهار می‌باشد این است که این قسمت را عربستان با سعادت می‌دانستند. چون به اطلسهای قدیم نظر نماییم معلوم شود که مملکت حجاز و تهامه و یمن و عدن و حضرموت و شحر را علمای جغرافی آن ازمنه جزء این قسمت می‌شمرده‌اند و مورد و بلسان و کندروفلوس را محصول بلاد تمیم می‌دانستند. بطلمیوس مصری گوید پنجاه و شش طایفه از عرب در این مملکت سکنی داشته و از آن جمله بوده است طایفه حمیر که پنج قبیله آن را به بزرگی ستوده‌اند. و نیز دانشمند مصری اسم صد و هفتاد شهر این مملکت را می‌برد. بلاد معظمه عربستان سعید، مارب یا نینبوع و سبا و یثرب یا مدینه منوره و ماکورابا یا مکه‌الرب یا مکان‌الارباب که مکه معظمه — اجلها الله تعالی — باشد و نجران و معیله و غیرها. عاد و ثمود و جدیس و طسم و غیرها که آنها را عرب بایده می‌نامند به واسطه این که از ایشان اعقایی در دنیا نمانده

در این قسمت می‌زیستند.

آراپا پترآ: این قسمت را به واسطه شهر شهرپترا که معروف به مداین صالح است به این اسم موسوم نموده‌اند. و این مملکت عبارت است از وادی تیه که حضرت باری تعالی چهل سال بنی اسرائیل را در آن سرگردان و محبوس داشت و مداین صالح امروز معروف به «الحجر» است. طایفه عمالقه و مدین و نبط در این قطعه سکنی یافته و هم- اکنون خانه‌های عمالقه که در کمرهای کوه در سنگ تراشیده شده مشهود و اسباب عبرت ناظرین است. کوه سینا که فیما بین خلیج‌های عقبه و سویش می‌باشد از مفاخر این قسمت است.

آراپیتا: اسم طایفه‌ای بوده که در طرف مغربی دهنه رود سند که آن را فرنگیها «اندوس» می‌گویند و به محیط هند می‌ریزد سکنی داشته بعد از آنجا کوچ کرده به زابلستان آمده در آنجا یورت و اقامت اختیار کرده‌اند. و می‌توان گفت این طایفه افاغنه یا قومی از آنها می‌باشند. بعضی از علمای علم انساب طایفه مزبوره را «اورینه» هم نامیده‌اند.

آراختس: اسم قدیم رودخانه ارغنداب بوده و آن از سلسله کوه پاغان واقع در ایالت مالستان یعنی افغانستان از چندین چشمه تشکیل یافته از شمال به طرف مغرب جاری شده از سمت غربی قندهار گذشته به رودهای تازماک و انکران پیوسته از کنار قلعه بست به رود هیرمند می‌ریزد.

آراخوزیا: اسم قدیم افغانستان است. مسیوکیپر از افاضل علمای جغرافیا گوید هوای این مملکت سرد و ارتفاع آن از سطح دریا از هزار الی هزار و دویست متر است. اگر چه زراعت آن زیاد نیست ولی برای اغنام و مواشی چراگاههای پرفایده بسیار دارد. سکنه قدیم این مملکت را پاکتوی می‌نامیدند. در این وقت آنها را «پشتو» می‌گویند. اهالی

ایران آنها را «افغان» می خوانند. درست جنوب غربی این مملکت زمین مسطحی است و دورودخانه عظیم در این ناحیه جاری می باشد: اسم یکی اتوماندوس است یعنی دارای پل زیاد و آن همان است که امروز معروف به اسم هیرمند می باشد. دیگری موسوم به آراختس که حالا به ارغنداب مشهور می باشد و تمام قسمت جنوبی پشت مملکت را به اسم این رودخانه آراخزیا گفته اند. در وسط این مملکت، اسکندر کبیر برای مهاجرین مقدونیه شهری بنا کرده آن را به اسم خود و به نام مملکت آلکساندر یا آراخس نامید یعنی اسکندریه آراخزیا و آن همین قندهار حالیه می باشد.

کاتب چلبی از اجله فضلای عثمانی در کتاب جغرافیای تاریخی خود که موسوم به جهان ناست گوید: «آراخزیا قسمتی از مملکت سیستان است و اسکندر کبیر بانی شهر قندهار». صاحب قاموس الاعلام می گوید: «آراخزیا اسمی است که یونانیهای قدیم به دارالملک سیستان داده اند و آن شهر را سمیرامیس ملکه آشور بنا کرده است و کوفه نامیده» و شک نیست که کوفه شهر کابل حالیه است چه دانویل می نویسد: «کوفه اسم رودخانه ای است که از کابل عبور می کند و رودخانه مزبور که به رود کابل معروف می باشد از چند چشمه کوه هندوکش تشکیل یافته و جاری شده به رود پنجاب می ریزد و بنابراین می توانیم بگوئیم زابلستان قدیم همان آراخزیا بوده است.

نیز کاتب چلبی در فصل بیست و پنجم از کتاب خود گوید: «مرو را اهالی فرس، باختر می گویند و زابلستان مملکتی است که اطراف آن را کوهها احاطه کرده ولایت طولانی می باشد. حدود آن در مشرق پیشاور و بعضی از بلاد هند، و در مغرب کوهستان هزاره، و در شمال ولایت قندر و کوه هندوکش و در جنوب افغانستان و قزمل و امکنه دیگر و دارالملک این مملکت شهر کابل است. در ازمنه سالفه زابلها

این شهر را مبارک و مقدس دانسته احترام آن را از فرایض می دانسته اگر یکی از سلاطین آنها در غیر شهر کابل تاجگذاری می کرد اطاعت و انقیاد او را واجب نمی شمردند».

در تاریخ کاشغر از مؤلفات عاطف بیگ که به زبان ترکی است و در سال هزار و سیصد و دو در اسلامبول طبع شده چنین مسطور است که: «تمام پادشاهان زابلستان را که در صدر اسلام سلطنت می نمودند «زانبیل» می گفته اند. معنای عرب، زانبیل را زنبیل نوشته اند و آخر الامر تحریف کتاب، زنبیل را رتبیل کرده چنان که فیلقوس پدر اسکندر، فیلقوس شده». نیز همین مؤلف گوید: «زانبیلها با امرای مسلمان سیستان گاهی جنگ می کرده و زمانی صلح می نموده اند».

در تواریخ عجم زال پدر رستم را حکمران سیستان نوشته اند و رستم را که می گویند چند صد سال عمر کرده چون عقل از قبول این گفته ابا و امتناع دارد اگر بخواهیم محمل صحیح برای این حرف قرار دهیم باید بگوییم چند نفر از همین خانواده حکمرانی سیستان کرده و چون رستم شخص شاخصی بوده شاهنشاه ایران به آن چند نفر حکمران متوالیاً لقب رستم داده و از این قبیل کار در عالم بسیار اتفاق افتاده است. نیز می توانیم گفت زال مخفف زانبل و زانبل مخفف زانبیل است^۱.

آرادوس: اسم دو جزیره بوده است در خلیج فارس در حوالی هرموز که طایفه موسوم به فنیقیه از این دو جزیره مهاجرت کرده به ممالک ساحلیه شام رفته در آنجا سکنی گرفته اند. این طایفه که فرنگیها آنها را فنیسی می گویند در تجارت و کشتیرانی، انگلیسیهای زمان خودشان

۱. آراخوزیا نام ناحیه ای باستانی در محل قندهار کنونی که آن را «هراوتی» و «هرخوداهیش» و یونانیان «آراکوزیا» و عرب «رخج» می نامیدند (لغت نامه دهخدا).

محسوب می شدند.

آرازات: اسم قدیم ناحیه ای بوده که رود ارس از آن ناحیه می گذشته بعدها کوه ماسیس که ترکان آن را «آغری داغ» می گویند و در حد فاصل ممالک دول ایران و روس و عثمانی واقع است به این اسم موسوم گشته. کیپر استاد بزرگ جغرافیا گوید: «موسوم شدن این کوه به این اسم از روی تحقیق و مأخذی نبوده است». در هر حال چون طایفه اوراتی یا اورارزو از طوایف تورانی در این ناحیه حکومت می نموده این سرزمین که در حقیقت ارمنستان کبیر است منسوب به این طایفه شده آن را آرازات گفته اند!

آراکس: اسم یونانی رود ارس است که از کوه مین گول واقع در ارزنة الروم سرچشمه گرفته از اراضی دولت علیه ایران گذشته داخل رود کر شده به دریای خزر می ریزد.^۲

آراکس مزهتام: اسم قدیم رودخانه خابور است که از جبال ویران شهر واقع در داخله لواء دیر سرچشمه گرفته در سمت شمالی تل-کوکب به رودخانه جاجاغای پیوسته در پایین البصیره فیما بین دیر و میادین به شطرات می ریزد

۱. آرازات نام کوههای آتشفشان آذربایجان که به گفته تورات کشتی نوح بر یکی از قله های آن قرار گرفت و کوه جودی و اگری داغ و آغری داغ و جبل نوح و ماسیس و مازیک از نامهای این کوه است و آن را «آرازات» نیز نویسند (لغت نامه دهخدا).

۲. ایالت اران در مثلث بزرگی در مغرب ملتقای دو رود «سپروس» و «آراکس» واقع است که اعراب آنها را «کر» و «ارس» نامیدند و بدین مناسبت حمدالله مستوفی اراضی بین این دو رود را «بین النهرین» نامیده است. (ص ۱۹۰ جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی) دو رودی که ایالت اران را از دو جانب در بر می گیرد نزد یونانیان به نام «آراکس» و «سپروس» معروف بود و لسی اعراب آن دو رود را نهر الارس یا (ارس) و نهر الکر (یا کر) نامیدند. ارس به قول حمدالله مستوفی از کوههای قالیقلا و ارزن الروم بر می خیزد و به ولایت ارمن و آذربایجان و اران می گذرد و به آب کر و قراسو ختم شده در حدود گشتاسفی به دریای خزر می ریزد (ص ۱۹۲ جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی).

آراکس: اسم قدیم رود کرفارس است که از کوهستان سمت شمالی شیراز تشکیل یافته و به طرف جنوب شرقی جاری گشته در مرودشت با رود پلوار یکی شده به دریاچه موسوم به دریای نیریزی ریزد. آراکس: اسم رود ارس می باشد که سرحد ایران و ارمنستان است.^۱ نیز اسم رودی است در عراق عرب که آن را حالا الخابور گویند.

آراکوس: اسم قدیم رودخانه یورا می باشد که از شیروانات می گذرد و به رود کرمی ریزد.

آرام ناها رایم: اسمی بوده که قدما خاصه کتب یهود به مزپتامی یعنی الجزیره داده اند و آن عبارت است از اراضی واقعه فیما بین شط فرات و دجله و کوههای ارمنستان.^۲

آربلا: اسم قدیم اربل است که واقع در لوای شهرزور از ولایت موصل می باشد. بنای این شهر در زمان سلطنت بنی آشور شده. گویند چون آربایل دویمین پادشاه بنی آشور این شهر را برای اشتها و مخلد نمودن نام خود بنا کرد به اسم او موسوم شد. بر فرض صحت، می توانیم گفت آربلا و اربل هر دو همان آربائیل است که تحریف یا تخفیف شده. در هر حال جنگ اسکندر کبیر با دارا در حوالی این شهر اتفاق افتاده و بعد از آن جنگ، سلطنت کیان منقرض شده است (در سنه ۳۳۰ قبل از میلاد).

آرتاکشانا: اسم قدیم شهر هرات بوده است.

۱. آراکس نام قدیم رودخانه ای در ایران به طول ۷۰۰ هزار گز که از نزدیکی تخت جمشید گذشته و به رود مدوس پیوسته به خلیج فارس می ریخته است. نام رودخانه ای در مرز ایران به آذربایجان که به رود کر پیوندد. رود ارس (لغت نامه دهخدا).

۲. آرام ناها رایم یعنی شام میان دو شط. نام باستانی که به بهن النهرین می داده اند، یا الجزیره. (لغت نامه دهخدا).

آرتاکساتا: اسم دارالملک سلاطین اشکانی ارمنستان بوده و این شهر را آرتاکس پادشاه ارمن به دستورالعمل آنیبال سردار کارتاژ در سال صد و هشتاد قبل از میلاد در ساحل شمالی رود ارس بنا نموده و در سال پنجاه بعد از میلاد رومیها آن را خراب کردند و خرابه شهر الان موجود و در نقشه های جدید محل آن فیما بین قریه تون و ددهلو مشهور است.

آرتاگمی کرتا: اسم قدیم قصبه قره باغچه است که در ده فرسخی جنوب غربی دیاربکر واقع می باشد. این قصبه را «آرتاگرا» هم می نامند یعنی قلعه آرد و در قدیم الایام از اعمال ارمن محسوب می شده.

آرتمیتا = آرمینا: اسم قدیم قصبه ادرمید است و آن در ساحل جنوب شرقی دریاچه وان واقع شده. گویند سمیرامیس ملکه بابل بعد از فتح قلعه وان این شهر را بنا کرد و چون آب نداشت نهری ساخته از محلی بعید آب به اینجا آورد. اکنون آن نهر موجود و به اسم همان ملکه منسوب می باشد. چون آبی که در آن نهر جاری است ذرات گچ دارد بستر نهر مثل ناودانی از گچ بنظر می آید.

آرتمیتا آسیریا: اسم قدیم دستگرد است و آن در کنار رود دیاله واقع می باشد. این شهر را ملوک بابل بنا کرده و در زمان ساسانیان یکی از شهرهای معتبر بلکه پایتخت خسرو پرویز بوده و قصور عالیه داشته. چون هرقل قیصر قسطنطنیه بر خسرو غالب شد این بلد را قتل و غارت کرد و هرچه از دولت قیصری گرفته بود مع شیه زاید مسترد نمود و این واقعه در نتیجه جنگ سی ساله که چوب صلیب را خسرو از یونانیها گرفته بود واقع، و آرت به زبان کلدانی ارض است و میتا یعنی میت یعنی زمین بایر و ارض میت که امروز هم مضاصح (?) است که در جمع آن را اراضی موات می گویند. به عقیده بعضی آرتمیتا آسیریا قصر شیرین است که مابین زهاب و خانقین می باشد.

آرتی‌کنه: اسم قدیم اردستان بوده که فیما بین کاشان و نائین در سر راه واقع است و باز، آرت چنان که گفتیم به زبان کلدانی ارض است و کنه، مستور یعنی ارض مستور.

آرزانه: اسم شهری از کردستان ارمن بوده و آن امروز خراب است و خرابه‌اش فیما بین قصبه زوق و رضوان واقع در لوای شکرد از ولایت بتلیس موجود و در نقشه‌ها نیز آن نقطه مشهود می‌باشد. آرامنه و آشوریه‌ها آن را «ارزن» می‌نامیدند و این اسم در کتب جغرافیای اسلام نیز ضبط شده.

آرزو: اسم قدیم شهری بوده است از ارمن که امروز معروف به آراز می‌باشد و آن حالا قریه معتبری است در دشت ارزنة الروم در کنار فرات که در این موقع آن را «قرمسو» می‌نامند. و معروف است که شهر ارزنة الروم در عهد قدیم در آنجا بوده است.

آرساکیا: اسمی است که پادشاهان اشکانی به شهری یا به قسمتی از این شهر که خودشان بنا کرده بودند داده‌اند.

آرسامزانا: اسم قدیم سمیسط است و آن در کنار فرات واقع بوده و امروز مرکز ناحیه و قصبه کوچکی است در داخله لوای ملاطیه تابع ولایت معمورة العزیز که معروف به خرپوت بود.

آرسانپاس: اسم قدیم دو رودخانه است: یکی از آن دو را امروز مرادچای می‌گویند و آن بزرگتر و یکی از شعب شط فرات است. این رودخانه از کوه نمرود سرچشمه گرفته از ملاذگرد و دشت موش و پالو می‌گذرد و در معدن کبان به فرات می‌ریزد. آرامنه آن را «میرات» و «اراذرانی» می‌نامند. رودخانه دویم که کوچک است از کوه سمیسط جاری شده نیز به فرات می‌پیوندد.

آرسیسپالوس: اسم قدیم دریاچه وان بوده و یونانیها آن را «ترسپتی» و «آرغس» می‌گفته‌اند و حالا آن دریاچه معروف به «وان

دریاسی» می باشد.

آرسیسا: درازمنه سالفه شهر قدیم و پایتخت ارمن را به این اسم نام می برده و امروز آن معروف به «اسکی ارجیش» می باشد. این شهر را دریاچه وان فرا گرفته در تابستان گاهی آثار آن پیدا و نمودار می شود. **آرمانا:** اسم قدیم قصبه ارغنی واقع در لوای معدن ارغنی از ولایت دیاربکر است و معدن مس بسیار بامنفعتی در ناحیه این قصبه موجود و در کار می باشد.

آرگیپائی: هردوت ابوالمورخین گوید ارگیپائی طایفه ای از اتراک می باشند و این طایفه مصلح و آبرومند و مردمان درستی هستند. در طرف شمالی دریای خزر سکنی دارند و چادر نشین اند.

آرماوریا: اسم قدیم دارالملک ارمن بوده و در خرابه این شهر حسین خان قاجار قزوینی، سردار آباد ایروان را بنا نمود.

آرمینا: اسم مملکت ارمنستان قدیم بوده که امروز در حدود دول ایران و عثمانی و روس واقع است. در عهد قدیم حدود این مملکت در شمال گرجستان و ایمرئی و در مغرب آناتولی و در جنوب مزپوتامی یعنی الجزیره و جنوب شرقی آئوریا که آشور باشد و امروز معروف به آسیری است و ما آن را کردستان عثمانی می گویم و در مشرق آذربایجان می باشد. این مملکت از شمال شرقی به جنوب غربی امتداد یافته و قدما آن را منقسم به دو قسمت نموده بودند: قسمت اول را «ساتالا» می گفتند یعنی ارمنستان کبیر و قسمت ثانی را «سیمبرا» یعنی ارمنستان صغیر. و ساتالا را نیز منقسم به سه قسمت کرده و هر قسمت را هم چند ناحیه قرار داده بنابراین قسمت اول ارمنستان کبیر عبارت بوده از نواحی واقعه فیما بین رود ارس و شط فرات و هر ناحیه اسمی داشته به شرح ذیل: اکیلیسن و ساکاسن و باسیلیسن و کاتارزن و فاسیان و کلشن. قسمت دوم از مملکت ارمنستان کبیر که فیما بین شط

فرات و دجله واقع بوده نیز منتسم به چند ناحیه گردیده که اسامی آن از قرار ذیل است: سفن و آرزائن و حرزن و باگرایدان و کردی‌ان و کته و مکسن و کارنی‌تید. قسمت سیم از مملکت ارمنستان کبیر در میان رود ارس و ای‌بی‌ریا واقع بوده و نواحی آن موسوم به اسامی ذیل شده: آربالین و اتن و ابارانی و تائخی و اسکیشینی و سانی. شهر پایتخت این مملکت را آرتاکساتا می‌گفته‌اند و آن امروز خراب است و معروف به کهنه ارجیش و در طرف غربی بحیره و آن واقع. اما ارمنستان صغیر حد شمالی آن کولشید و حد مغربی کاپادس و جنوبی کمائن و مشرقی فرات بوده و کلیهٔ به‌پنج ناحیه قسمت شده به این صورت: ملیتن و کاتائنی و موریان و لایوان و راون به دلیل این تحدید و ادله دیگر می‌توانیم گفت محال‌مرد و ماکو و خوی و سلماس و بعضی از نواحی غربیهٔ اروسی ایران و تمام گورناتوری ایروان و قارص و اردهان و اولتی و ارتوین روسیه و لوای کوارووان و موش و بتلیس و ارزنة-الروم و بایبورد و ارزنجان و قره حصار شرقی و کونیک و خرپوت و ملاطیه و سیواس و پیرمچک و مرغش عثمانی در ایام قدیم جزء مملکت ارمنستان محسوب می‌شده.

آرها: اسمی است که یونانیها به ولایت هرات^۱ داده یعنی اسم این ولایت را این‌طور تلفظ می‌نموده‌اند. ایرانیهای قدیم اینجا را «هاریوا» می‌گفتند و در منقورات بیستون که به فرمان دارای کبیر نقر کرده‌اند «هاروا» ضبط شده. هاروا در زبان ارمنی که مرکب از زبان پارت و مد و فارسی قدیم است به معنی مشرق می‌باشد. کبیر از اجله علمای جغرافیا گوید: «آریا ناحیه‌ای است که رودخانه هری یا هری

۱. آری یا آریا نام ایالت قدیم ایران که امروز مشتمل بر خراسان شرقی و سیستان است و نام کرسی آن در قدیم «آرتاکوآنا» بوده است و اسکندر شهری به نام «اسکندریه آره‌ایا» در کنار هری رود بنا کرد و جمعیت و آبادی آن را بدین شهر که شاید هرات امروزی باشد تحویل کرد (لغت نامهٔ دهخدا).

از آن می‌گذرد». پس آریا کلیه اسم ناحیه هرات حالیه بوده و الکساندریا اریون که به معنی اسکندریه آریا می‌باشد اسم دارالملک ولایت هرات است که اسکندر کبیر تجدید عمارت آن نموده و جمعی از مهاجرین یونان را در آن ساکن کرده و می‌شود که آن همین شهر هرات حالیه باشد اگرچه شهر هرات قبل از اسکندر موسوم به «ارتاحوئانا» بوده.

در حدود ولایت آریا فیما بین مصنفین — خاصه جغرافیادانهای روم و یونان — اختلاف است. استرابن مورخ گوید یک حد آریا پنجاب است و حد دیگرش سرحد کرمان و بلوچستان. و بعد از این شرح، تمام مملکت خراسان را جزو آریا شمرده. مؤلف کتاب قاموس الاعلام می‌گوید آیا اسمی است که جغرافیادانهای قدیم یونان به شهر هرات و قسمت شرقی مملکت خراسان و سیستان داده و بعضی تا سرحد هند را جزو آریا دانسته چنان که تمام افغانستان و بلوچستان را. اما ظن غالب این است که آریا فقط اسم ولایتین هرات و بلخ بوده.

بسیاری از متأخرین علما که در انساب و السنه امم تدبیر کامل نموده چنین دانسته‌اند که در زمان قبل از تاریخ، طوایفی که در حدود بلخ و هری ساکن بوده موسوم به اسم آریا شده و بعدها مملکت را به اسم سکنه نامیده‌اند و آن طوایف در اوقات مختلفه به هندوستان و ایران و تمامی اروپا مهاجرت کرده‌اند.

اگر چه نمی‌توان گفت مملکت آریا مهد بنی نوع بشر بوده است اما می‌توان قبول نمود که مدنیت انسان ابتدا در این سرزمین بنای شروق و ظهور را گذاشته چه از جهت استعداد موقع و مکان و خصایص اقلیمی آن طایفه‌ای که در آن نشوونما نموده از حیثیت تناسب خلقت اعضاء و هوش و ذكاء بر مردم اقطار دیگر برتری داشته و پیش از سایر اقوام به حالت تنبه و تمدن فایز گشته. در زمانی که غالب قبایل، صحراگرد و خانه به دوش بوده و به شکار و شبانی معاش می‌نمودند اهل

آریا به شهرنشینی و زراعت مایل گشته و چون از آفات بادیه گردی محفوظ مانده همواره بر جمعیت آنها افزوده تا آن که مملکت بلخ و هرات بر آنها تنگ شده و به خیال مهاجرت افتاده اند. در این صورت می توانیم بگوییم بسیاری از مردم ممالک بعیده اصلاً از قوم آریا می باشند.

آریانا: استاد جغرافیا د آنها کیپر گوید: «آریانا اسم قدیم مملکت ایران حقیقی است و این اسم را طایفه موسوم به آیین به این مملکت داده اند و معلوم نیست که کی و در چه قرن این طایفه از طرف شمال و نواحی تاتارستان کوچ کرده به این مملکت آمده اند؟».

یونانیها فقط قسمت شرقی مملکت ایران را آریانا یا آریا می گفته اند و مسلم است که تا پانصد و اند سال بعد از خروج اسکندر کبیر، این مملکت را ایران نمی نامیده از زمان اردشیر اول پادشاه ساسانی اسم ایران مذکور و شایع گردید یعنی ایران اسم قدیمی اراضی واقع در سمت شمال که رودخانه های سیحون و جیحون آنها را سیراب می سازد، بود در سلطنت ساسانیان آن اراضی را توران گفتند و اسم آنها را به این مملکت دادند.

بعضی از مصنفین قدیم را عقیده این بوده که اراضی واقعۀ مابین رود پنجاب و دجله و دریای خزر و عمان موسوم به آریانا یا آریا بوده. آمِن مارسلن مورخ، یک حد آریانا یا آریا را خاک چین دانسته. هردوت می گوید پیش از این مملکت مدی یعنی عراق عجم یا جبال موسوم به این اسم بود. بطلمیوس مصری گوید یکی از طوایف تورانی که فیما بین جیحون و سیحون یورت داشتند «آریا کا» نام داشتند و از کجا که طایفه مزبوره از یورت خود کوچ نکرده باشند و به جبال یا مد نیامده باشند؟ و بعد از تصرف این مملکت اسم خود را به آن نداده و مملکت را آریا کا نگفته و عراق معرب آریا کا نباشد.

هردوت می گوید سکنه این مملکت یعنی ایران را آرین می نامیدند و معنی این کلمه رشید است و قوم آرین آنهایی بودند که هندوستان و ایران و ترکستان و ارمن بل اغلب بلاد فرنگ را معمور ساختند و مدها نیز از این قومند و بدو آرین نام داشته.

جمعی را عقیده این است که قوم نجیب آرین از اولاد یافت اند و ابتدا آنها در یک سرزمین سکنی داشته بعد نزاع و خلاف در میان آنها در گرفته از هم جدا و متفرق گشته هر فرقه به طرفی رفته اند و به واسطه اختلاط با سایر امم زبان اصلی آنها که سانسکریت بوده تغییر یافته چنان که آرینهایی که به ایران آمدند زبان زند را که تحریف زبان سانسکریت می باشد اختیار کردند و آرینهای هند، زبان اصلی خود را بالنسبه حفظ نمودند و از این دو زبان السنه آرینهای اروپا مشتق شد. و بعضی گفته اند زبان اصلی طایفه آرین، زند بوده که کتاب مقدس زند و اوستا را به آن زبان نوشته اند.

آنها که در علم انتشار بشر دقتی نموده گفته اند قوم آرین ابتدا در ترکستان و باختر تا سرحد تبت جای داشته و معلوم نیست که از کجا به ترکستان یعنی به اراضی فیما بین جیحون و سیحون آمده امامین است که از قدیم متمدن بوده و تماماً در آن عهد مذهب آخشیجی داشته یعنی عناصر اربعه را خالق کائنات می دانسته و می پرستیده اند بعدها هر قومی از آنها مذهبی علیحده اختیار کرده و اختلاف مذهب، اسباب جدایی آنها از یکدیگر شده. دسته ای از آرینها از کوه هندو کش عبور کرده به طرف هندوستان رفته دسته ای دیگر به خراسان و ایران و ارمنستان روانه شده قسمتی در مقراصلی خود یعنی ترکستان مانده و اختلاف مذهب و جنگ مذهبی در میان آن طوایف طوری سخت گشته که دیو که رب النوع آرینهای هند بود اهریمن آرینهای ایران گردید. آریوس: بعضی از جغرافیادانهای قدیم این اسم را به رود هیرمند

داده‌اند اما حق این است که اسم قدیم هری رود بوده.

آزبا=آسیا: آزبا را مردم مشرق، آسیا تلفظ می‌کنند و آن اسم اقلیمی از اقلیم خمسۀ کرۀ ارض می‌باشد و از چهار اقلیم دیگر وسیعتر و مهد بنی‌نوع بشر و ظهور تمدن در آن از همه جا پیشتر شده بوده.

وجه تسمیۀ این اقلیم را به این اسم، یونانیهای قدیم بلکه جغرافیادانهای قرون متوسطه و متأخرین هم نمی‌دانسته‌اند. هردوت که پانصد سال قبل از میلاد تاریخ خود را نگاشته هر چه خواسته است وجه موجهی برای این تسمیه ذکر نماید ممکن نشده. در این اواخر که در خرابۀ شهر قدیم نینوا کاوش می‌نمودند لوحۀ منقوری بدست آوردند. خط این لوحه پیکانی بود که اهالی اروپا «کونیفرم» می‌گویند و به زبان آشوری نوشته شده. چون آن لوحه را خواندند معلوم شد که آثور به معنی مشرق است و عرب به معنی مغرب و آثور آسیا شده و عرب اروپا، و یونانیها آثور را به آناتولی ترجمه کرده و عرب را به اسپریا، بعد به زبان لاتین ترجمه شده آناتولیا را لاتینها «اریانت» و اسپریا را «یوتانت» گفتند و بیشتر یونانیها که در آرشیپل یعنی جزیره‌های بحرالجزایر واقعۀ فیما بین آسیا و اروپا سکنی داشتند تمامی یونانستان را که در شمال پلوپنز واقع بود اروپه نامیدند و طرف مقابل را آستوس. مختصر بعد از تحریفات چنان که ذکر شد آثور آسیا شد یعنی مشرق و عرب اروپا شد یعنی مغرب. در اشعار هم شاعر معروف یونانی آستوس هست و آن هم اسم یکی از پهلوانان بوده هم اسم ناحیه‌ای از نواحی لیدیا که امروز آن مملکت عبارت است از لواهای آیدین و صاروخان. بنی‌آشور که یک وقتی لیدیا را هم در تحت سلطنت خود داشتند به زبان آشوری که زبان اولاد سام بود آن را آئوه نامیده‌اند و لفظ عرب به زبان عبری و زبان مردم فنیقیه که هر دو از شعب اولاد سام است به معنی تاریک می‌باشد و زبان عربی که باز از همان زبان مشتق شده

عرب را غرب کرده.

نیز می‌توانیم گفت عرب فنیقیه را یونانیها تصحیف نموده و چون «با» نداشته بار «پا» کرده و ایوروپوس گفته و ایوروپوس، یورپ و اروپ و اروپا شده و از این تغییرات در کلمات و الفاظ، بسیار اتفاق افتاده.

آزی‌مینر: اسم شبه جزیره بزرگی است در منتهای غربی آسیا واقع و امروز معروف به آزی‌مینر می‌باشد یعنی آسیای صغیر. این قطعه با وسعت را یونانیهای قدیم میکروآسیا و رمنهای قدیم، آسیامینر و جغرافیادانهای اسلام «روم» می‌نامیدند.

در این عصر آزی‌مینر را غالباً به اسم آناتولی نام می‌برند و آناتولی در زبان گرک به معنی مشرق است چه این مملکت نسبت به یونان در طرف مشرق می‌باشد و امروز این اسم یونانیها مشهور و در افواه است. مملکت آناتولی یا آسیای صغیر در وسط ممالکی واقع است که آن ممالک در ازمنه سالفه معروف به اقطار مدنیّه عالم بود. سه طرف آناتولی را دریا احاطه کرده و فقط در طرف مشرق به خشکی وصل می‌باشد. در سمت شمال محدود به دریای سیاه و دریای مرمره و در جانب جنوب به دریای سفید و در مغرب به آرشیپل آله‌لردگزی می‌باشد. خلیج اسلامبول و خلیج چناق، قلعه آناتولی را از اروپا جدا کرده است. اگر چه حدود شرقیه یعنی حدود بریه این مملکت را نمی‌توان درست معین نمود ولی به طور تخمین می‌توان گفت آن حدود سلسله جبالی است که از کوه قفقاز به اسکندرون امتداد یافته و منتهی به رأس الخنزیر واقع در جنوب خلیج اسکندرون شده و در بعضی جاها شطفرات، حدود شرقیه این خطه را محدود می‌سازد و آن در سمت جنوب شرقی کردستان و جزیره و شامات است. امتداد این مملکت در ساحل به خط مستقیم چهار هزار کیلومتر است که هزار و سیصد کیلومتر آن در کنار دریای

سیاه و پانصد کیلومتر در کنار دریای مرمره و هزار و یکصد کیلو [متر] در آطه لردگزی و همین قدر نیز در ساحل دریای سفید می باشد و امتداد خط حدود آناتولی تقریباً هزار و سیصد کیلومتر می شود. در هر طرف از سواحل مذکوره خاصه در سواحل غربیه خلیجها و لنگرگاههای محفوظ دارد که هم برای تجارت نافع است و هم برای جنگ مساعد و غالباً معمور می باشد. از سواحل دریای بحرالجزایر تا مجرای شطرات منتهی طول خاک آناتولی هزار و دوست کیلومتر منتهی عرض آن نیز به هفتصد کیلومتر می رسد. و درسی و یک درجه طول شرقی واقع است. و سطح آن با سطح جزایری که از این مملکت شمرده می شود پانصد و چهل و هفت هزار کیلومتر مربع است. بنابراین از مملکت فرانسه بزرگتر است. اگر اقلیم سبعة یعنی وضع تقسیم جغرافیایی قدیم را در مدنظر گیریم آناتولی با ممالک اسپانیا و ایتالیا و یونان در یک اقلیم واقع شده و شهر سینوب که در منتهی نقطه شمالی این مملکت است با شهر رم محاذی و رأس انامور که در منتهی نقطه غربی آن است با جنوب قادس همان حالت را دارد منتهی نقطه غربی آناتولی در بیست و چهار درجه و چهل و چهار دقیقه طول شرقی واقع و منتهی نقطه شرقی آن در سی و نه درجه و سی دقیقه طول شرقی است.

آزوتوس: یکی از شهرهای قدیم فلسطین و در کنار دریا در شمال عسقلان و در مغرب بیت المقدس بوده حالا خراب است.

آساک: اسم شهری بوده از دهستان یا از کوهستان خراسان که در عهد قدیم آن را «پارث» و «پارثوا» می گفته اند. اشک اول مؤسس اساس سلطنت طبقه اشکانی آن را بنا نموده و به عقیده اکثر مورخین تاج سلطنت را در این شهر بر سر نهاده. آساک فی الحقیقه همان اشک است با اندک تحریفی و یکی از علمای جغرافی می گوید آساک را

امروز «زاوه» می‌گویند لکن یک زاوه در نزدیک تربت حیدری است و زاوه دیگر در شمال غربی بامی و هیچ یک صلاحیت آن را ندارد که بگوییم آساآک در این محل بوده. به عقیده ما در ناحیه عشق‌آباد حالیه در سمت شمالی دامنه کوه، شهر آساآک بنا شده و آن را آشکاآک گفته‌اند یعنی بنا نهاده اشک. یونانیها که شین نداشته آن را آسکاآک ضبط کرده و آخر الامر ایرانیها که این طبقه سلاطین را اشک می‌نامیده آنجا را اشک‌آباد خوانده و عشق‌آبادی که امروز معروف است همان اشک‌آباد است.

آسپادانا: اسم شهر اصفهان بوده^۱ و معنی آن معسکر و جای سواران است چه اسپا چنان که در لغت آریا سپه نگاشته شد به معنی سپاه و سپاهی و سوار است و آسپادا یعنی محل سپاهیان. و متأخرین از علمای جغرافی در کلمه سپاهان تحقیقی قریب به مطلب مذکور نموده‌اند. **آسپی‌ئی = آسپی‌هی:** اسم طایفه‌ای بوده که در زمان اسکندر کبیر در ناحیه کابل تا هندوستان سکنی داشته. گمان قریب به یقین این است که همین طایفه افغان حالیه بوده یعنی افغانه از نسل آنها می‌باشند و به مناسبت سپاهی بودن این اسم یافته.

آستانبا: شهری بوده از بلاد دهستان که قدما «داهیا» می‌گفته‌اند. شهر آستانبا در نزدیک آساآک مذکور در فوق بنا شده و شاید در محل قزل‌رباط که عوام حالا قزل‌آروات می‌گویند آن را ساخته چه جای دیگر در آن حدود قابل بنای شهر نیست.

آساکنی: اسم طایفه‌ای بوده از طوایف هندو که در عهد اسکندر کبیر در حوانی سرچشمه‌های رود پنجاب ساکن بوده‌اند.

آسپریا: همان مملکت آثوریا و آشور است که حالا فرنگیها

۱. آسپادانا نام قدیم شهر اصفهان. و این شهر در زمان اسکندر شهری کوچک بوده است و آن را «آسپنر» می‌گفته‌اند (لغت نامه دهخدا).

آسیری می‌گویند و آن یکی از ممالک قدیم آسیا بشمار می‌آید واقع در طرف اعلای دجله منبسط در دو سمت شط مزبور و نهرین زاب علیا و سفلی آن را سیراب می‌نموده در مغرب(۹) محدود به شامات در جنوب به اراضی بابل در مغرب به مملکت مد یعنی جبال و آذربایجان و ناحیه عیلام یعنی خوزستان و در شمال به ارمنستان و قسمت شرقی این مملکت. و کوهستان آن همان کردستان حالیه عثمانی است. بزرگترین شهر آشور، نینوای معروف بوده که زیاده از دو هزار سال است که خراب می‌باشد. در الواح بیستون آشور را «آثرا» نوشته و یونانیهای عهد اسکندر کبیر آن را «آتوریا» ضبط کرده و هردوت به نام «ماتایا» اسم برده. اول پایتخت این مملکت موسوم به آثور و در طرف جنوب دجله بوده و مکرر تغییر پایتخت داده اما هر وقت پایتختی اختیار کرده‌اند از کنار دجله عبور ننموده. کبیر از مشاهیر معلمین علم جغرافیا اسم آسیری را آثوریه یا آشوریه نگاشته و در فرس قدیم آن را آثورا هم گفته‌اند. وقتی سلاطین آسیری، بابل را تملک نموده و شهر بابل را پایتخت قرار داده آن وقت تمام عراق عرب جزو آسیری محسوب می‌شده. زمانی شهر کالاش پایتخت آسیری شده و تا مائه نهم سلاطین بنی‌آشور در این شهر اقامت داشته و خرابه کالاش را اعراب «قلعه نمرود» می‌گویند. اگرزفون اسم این شهر را «لاریسسا» می‌نویسد و موقع و محل آن را در دهنه زاب کبیر مشخص می‌نماید.

آسیا: شرح آسیا در لغت آسیا نگاشته شد.

آسیای صغیر: همان آزی‌مینر و آناتولی است که پیش نوشته شد.

آکامپسیس: اسم رودخانه جوروق بوده که از جبال مابین

ارزن‌الروم و بایبورد سرچشمه گرفته و به طرف شمال جاری شده از میان شهرهای اولتی و آرتوین گذشته ارمنستان کبیر را از مملکت کاشید جدا کرده در حوالی باطوم به دریای سیاه می‌ریزد.

آکرا با: اسم یکی از شهرهای الجزیره بوده واقع در کنار رود خابور که به فرات می‌ریزد. دانویل گوید دویست سال قبل محل این شهر را «عربان» می‌گفته‌اند.

آکی لثم = آحی لثن: اسم شهر کوچکی بوده در بوغاز دریای آرف و قره‌دن‌گیز. امروز محل آن را «اختانیزود» می‌گویند.

آلاتا = آلاسا: اسم خطهٔ احسای جزیرهٔ العرب است که به اسم لوای نجد تابع ولایت بصره می‌باشد.^۱

آلانی: اسم طایفه‌ای از طوایف تورانی بوده که در قدیم از سواحل غربی دریای خزر تا کنار شرقی دریای سیاه نواحی ماوراء کوه قفقاز را برای خود یورت قرار داده بودند. طایفهٔ هون که از توران به آن حدود آمدند آنها را نابود نمودند.

آلبانا: اسم قدیم حلوان الجزیره است و بعضی آن را «آلبانبا» هم گفته‌اند.

آلبانیا: اسم قدیم داغستان و شیروانات بوده.^۲ علمای جغرافی قدیم گفته‌اند حدود این مملکت دریای خزر و رود کر و گرجستان و آذربایجان است. دانویل گوید یکصد سال قبل از میلاد پایتخت این مملکت «کابالاکا» نام داشته و امروز معروف به «کابلا سوار» می‌باشد. از قرار مسطورات کیپر، اسم آلبانیا و ایبری در تواریخ مشترکاً ذکر شده. پایتخت آن شهر آلبانا واقع در دربندحالیه بوده اسم مختلفه در این مملکت سکنی داشته. اسم آلبانا را سکنه در مائهٔ اول میلادی فراموش

۱. بین حدیثه و هیت در سرازیری شط، دو شهر آلوسه و ناووسه در کنار فرات واقع بودند و فاصلهٔ میان آنها هفت فرسخ بود. آلوسه که یاقوت آن را شهر کوچکی شمرده است هنوز وجود دارد. نام این هر دو شهر در اخبار فتوحات اسلامی مکرر ذکر شده (جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۷۰).
۲. نام ایالتی قدیم از قفقاز به جایی که امروز شیروان و لکزستان و داغستان واقع است و در زمان ساسانیها یکی از چترپتی‌های ایران بشمار می‌آمده و آن را آگو-دانی نیز می‌گفتند (لغت نامهٔ دهخدا).

کرده آن را شیروان و داغستان می نامند.

آلبانیاییله: معنی آلبانیاییله مدخل آلبانی می باشد و آن اسم قدیم شهر دربند است که اعراب آن را «باب الابواب» گفته اند. باید دانست که آلب به معنی سفید است لهذا قدما اکثر کوههای برف دار را آلب نامیده و چون قسمتی از جبال داغستان و شیروان را نیز آلبانیا می گفته اند شهر دربند را مدخل آلبانیا نام داده اند.

آلبانوس: اسم قدیم رودخانه سمور است که از کوههای داغستان جاری شده از ساحل غربی به دریای خزر می ریزد. این رودخانه بزرگ از شیروان می باشد.

آلکساندریا آدپاروپامیزم: اسم قدیم شهر کابل پایتخت حالیه افغانستان است که اسکندر کبیر به تجدید عمارت آن پرداخته و آن را «اسکندریه پاروپامیز» خوانده.

آلکساندریا آراخز: گویند اسکندر کبیر این شهر را در زابلستان ساخت یا به تجدید عمارت آن پرداخت و آن را «اسکندریه آراخز» نامید چه «آراخز» یا «آراشزی» اسم زابلستان و سیستان بوده و بعضی بانی اولی این شهر سمیرامیس ملکه بابل را دانند.

آلکساندریا آریا: اسم شهری بوده که اسکندر کبیر در سیستان در کنار دریاچه زره ساخته و آن را اسکندریه هرات نامیده چه پیش گفتیم آریا اسم هرات بوده آثار این شهر معدوم است. بعضی بر این اند که آلکساندریا آریا خود شهر هرات است که اسکندر آن را عمارت یعنی مرمت کرده و به این اسم موسوم نموده.

آلکساندریا بابلن: اسم قدیم شهر حیره از بلاد عراق عرب بوده که در نیم فرسخی نجف اشرف می باشد. البته این شهر را هم اسکندر کبیر از نو ساخته و اسکندریه بابل نامیده. صاحب قاموس الاعلام گوید حیره در همان جای نجف اشرف بوده است.

آلکساندریا اوکسیانا : پوشیده نباشد که اکسوس اسم رود جیحون است و الکساندریا اوکسیانا یعنی اسکندریه جیحون. و از این اسم چنین معلوم می‌شود که این شهر هم از بناهای اسکندر است و وی آن را به این اسم موسوم ساخته. در هر حال بعدها بلده مزبور به نام «سالی‌سرای» معروف شده و قبل از امیر تیمور، سلاطین جغتایی را دارالملک بوده. بنابر مسطورات دانویل محل این شهر کنار رود جیحون و نزدیک شهر ترمذ است اما آثاری از آن موجود نیست.

آلکساندر اولتیم: اسم شهری بوده که اسکندر کبیر در کنار رود سیحون ساخته بعضی گویند فاتح مقدونیه به تجدید عمارت شهر خجند پرداخته و آن را به این اسم نامید. این شهر ابتدا «کیروس شاطرا» نام داشته یعنی شهر کیخسرو یا شهر خورشید. کبیر اسم این شهر را «آلکساندریا اوس ساتا» ضبط کرده.

آلکساندر تیگریما: اسم شهر شارا کس یا خارا کس است که اسکندر آن را بعد از تجدید عمارت «آلکساندر تیگریما» خوانده و شرح شارا کس بیاید. بعضی گمان کرده‌اند آلکساندر تیگریما یعنی اسکندریه دجله، چه تیگر اسم دجله می‌باشد اما ممکن است سهو کرده باشند چه تیگر اسم جاهای دیگر هم بوده.

آلونتا: اسم یکی از دو رودخانه‌ای بوده که حالا معروف به مرک و اوقوم می‌باشد. این دو رودخانه از کوه‌های قفقاز جاری شده به دریای سیاه می‌ریزد.

آلونی: اسم شهری بوده از آشور یا آسیری در ساحل شرقی زاب علیا واقع و نزدیک به مصب آن که دجله می‌باشد. در این زمان به جای آن شهر قریه‌ای است موسوم به «شمامیک».

آتابن: اسم قدیم ناحیه‌ای بود که شهر فراه در آن عمارت یافته.
آناثو = آناطو: اسم قدیم جزیره‌ای بوده واقع در شطرات با اسم

قلعه محکم شهرعانه تابع ولایت بغداد. شاید جزیره مزبوره در مقابل عانه واقع شده باشد^۱.

آناطولیکم طما: اسم آسیای صغیر بوده که شرح آن داده شد. گویند این کلمه به معنی مشرق است چون آسیای صغیر در مشرق قسطنطنیه واقع است موسوم به این اسم شده.

آنا لیبلا: اسم قدیم شهر دارنده بوده از ارمنستان وسطی، و امروز تابع ولایت سیواس است.

آنتموسباس: می گویند شهری بوده در حوالی بیره جک تابع لوای اورفه ولایت حلب واقع در الجزیره در نزدیکی فرات. بعد این شهر موسوم به «اسرهوئن» گردیده اما باید دانست که اسرهوئن ولایت بوده نه شهر و ادس را که بیره جک باشد کرسی آن نوشته اند.

آنطیوخیا مارژیانا: به اعتقاد بعضی وقتی مرو موسوم به این اسم بوده و می گویند چنان که اسکندر مرو را مرمت کرده الکساندریا مارگیانا یا مارژیانا نامید یعنی اسکندریه مرو، آنطیوخوس پسر سلوکوس نیکاتر هم بعد از اسکندر به تجدید عمارت آن پرداخته و اسم شهر را

۱. زیر قرقیسیاء تنها شهر مهمی که در ایالت جزیره وجود داشته شهر باستانی عانه بوده است. عانه، آنا توی (Anatho) یونانی است که هنوز اسم آن در نقشه دیده می شود. ابن سراجیون گوید فرات پیرامون عانه را گرفته و آن را بصورت جزیره ای ساخته است اما ابن حوقل گوید عانه در وسط فرات است و خلیجی از فرات گرداگرد آن را فرا گرفته. یاقوت گوید قلعه ای مستحکم دارد مشرف به فرات. در سال ۶۶۰ که بساسیری دیلمی بغداد را متصرف گردید قائم بامرالله خلیفه عباسی به عانه گریخت و بساسیری در غیاب وی امر کرد خطبه به نام خلیفه فاطمی مصر بخوانند. حمدالله مستوفی گوید در قرن هشتم شهری بوده است نیکو دارای نخلستان و بندر آن معروف به بندر نعم که در ساحل فرات در مغرب عانه بین عانه و قرقیسیاء و شاید سرانحاء شرقی فرات واقع بوده اما در نقشه های امروز دیده نمی شود. این شهر منزلگاه مهمی بوده است سر دو راهی که راه دست چپ آن بادیه را در نور دیده از رصافه و سپس رقه مستقیماً عبور می کرد و راه دست راست در امتداد ساحل فرات پیش می رفت (جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۱۱۴).

آنطیوخیا مارژیانا گذاشت یعنی انطاکیه مرو.

آنکباری تیس: اسم قدیم شهر انبار است از بلاد جزیره (مزوپوتامی).

آن فی بی: اسم قدیم کوه آلتای است که آن را آلتون داغ هم می گویند و آن کوهی می باشد از جبال تیانشان که معروف به کوه آسمان است و حدفاصل مابین مغولستان و اراضی قرقیزها و رودخانه ایراتیش از این کوه جاری می شود. در کوه آلتای معدن طلا هست.

ایماندر: اسمی است که یونانیان به رود ارغنداب افغانستان و دریاچه زره سیستان و رود هیرمند داده اند و دریاچه زره که در سرحد غربی افغانستان واقع شده با آن که رودخانه های شرقی و شمالی این مملکت در آن می ریزد مخصوصاً هیرمند که از رودهای معتبر است عمقی ندارد و گاه چنان آب آن کم می شود که از هر جای آن عبور ممکن است (رودخانه هیرمند از دامنه کوه بابا در سمت غربی کابل جاری شده به دریاچه زره داخل می شود). از رودخانه ها که به هیرمند پیوسته آخر الامر آبش جزو زره می شود از طرف یمین، سی آب مند، خود، باغران، مورچه و از سمت یسار، ارغنداب، ترناک، انکیزان، دوری بارودخانه کش رود. از جانب شمال هم هاروت رود و فرارود به دریاچه زره ریخته می شود. آب دریاچه شور نیست اما تلخ و سیاه است. علمای جغرافی فرنگ هیرمند را «هلمند» و زره را «هامون» می گویند.

ادس سا: اسم یونانی قدیم شهر رها یعنی اورفه حالیه می باشد واقع در طرف غربی الجزیره در سرچشمه رود بلیخ. و اورفه چنان که پیش گفتیم تابع ولایت حلب است. حران وطن حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام در شش فرسخی این شهر در طرف جنوب آن است. در اورفه زیارتگاهی است به اسم مولد حضرت ابراهیم. ادس سا را

بیشتر «ادس» می نویسند^۱.

اسرهوئن: اسم قسمتی از اراضی الجزیره است و شرح آن در اصل کتاب دررالتیجان در جلد دوم نگاشته شده لهذا مکرر نمی نماییم.

افراس = افرات: اسم یونانی شطفرات است و عبرانیها آن را «اُپرات» گفته و ارامنه «پِرات»، در الواح بیستون افراتا ضبط شده.

۱. ادسا که اعراب آن را «الرهاء» می گویند (و از کلمه کاللیروهو Callirhoe یونانی مأخوذ است) در سرچشمه یکی از شعب بلیخ واقع بود و جغرافی نویسان مسلمان اهمیت زیاد به آن نداده اند زیرا اکثریت اهالی آنجا به دین نصرانیت باقی بودند و کلیساهای بسیار که ابن حوقل شماره آنها را سیصد کلیسا نوشته است در آن شهر وجود داشته. مندیبل حضرت عیسی نیز در آن شهر بود و مسلمانان در سال ۳۳۲ هجری برای این که شهر را از غارت و حمله رومیان در امان نگاهدارند آن را به رومیان دادند. مقدسی در نیمه دوم قرن چهارم پس از آن که فضلی درباره مسجد آن شهر سخن می گوید به شرح کلیسای باشکوه و جلال ادسا که گنبدی موزائیک داشته است پرداخته و آن را یکی از عجائب چهارگانه دنیا بشمار آورده است و گوید مسجد اقصی را در بیت المقدس به سبک این کلیسا ساخته اند و اضافه می کند که شهری است مستحکم ولی با وجود این استحکام در سال ۴۹۲ زمان هجوم اول صلیبیون، ساخلوی این شهر پایداری نشان نداد و بالدوین آن را تسخیر کرد و مدت نیم قرن ولایتی صلیبی بشمار می آمد تا آن که در سال ۵۴۰ هجری عمادالدین زنگی آن شهر را از تصرف جوسلین دوم بیرون آورد.

از آن پس ادسا یعنی رها در دست مسلمین باقی ماند. خرابه های عمارات زیبای آن هنوز در قرن هشتم هجری دیده می شد. حمدالله مستوفی گوید: «دورش پنج هزار و هشتصد گام است از سنگ تراشیده کرده اند و در او کنیسه ای هم از سنگ ساخته بودند و گنبدی بزرگ در میان زیادت از صد گز صحن گنبد بوده است». شرف الدین علی یزدی در شرح جنگهای امیر تیمور رها را مکرراً اسم برده است. این اسم تا آغاز قرن نهم روی این شهر باقی بود و از آن پس که ترکان عثمانی آنجا را متصرف گردیدند آن را «ارفا» نامیدند که تحریف اسم عربی رهاست و تا کنون همچنان به نام ارفامشهور است (جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۱۱۲).

و ادس نامی است که یونانیان به شهر «الرهاء» می دادند و امروز آن را «ارفا» نامند. شهر قدیم و پر ثروت بین النهرین شمالی که پس از فتح بیت المقدس در قلمرو آن درآمد و حاکم نشین امارتی مسیحی که گدوفرداد بویون Godefroy de Bouillon برای برادر خود بودوئن Baudoun ایجاد کرد گردید و در سال ۱۱۴۴ ترکان آن را منحل کردند. در قدیم ادس پایتخت دولتی بود که خسرون نام داشت و پادشاهان خسرون دست نشاندۀ اشکانیان بودند (لغت نامه دهخدا).

منبع حقیقی آن حوض مربعی است در یک پارچه سنگ واقع در کوهی موسوم به «طوملی داغ» در چهارفرسخی ارزنة الروم در شمال شهر. حوض مزبور را تراشیده اند و آبی که از آن می جوشد بسیار سرد و دارای هر گونه محسنات است و ابتدا بیش از یک سنگ نیست هر چه جریان می یابد و از کوه سرازیر می شود بر آن می افزاید تا در زیر کوه رود معتبری می گردد. فرات از منبع رو به جنوب غربی جریان یافته از یمین و یسار چند رود کوچک به آن می پیوندد و پس از طی مسافتی موسوم به فرات می گردد و دیگر سوار از آن نمی تواند عبور کند باید با قایق از آن گذشت. بعد از آن نیز انهار و آبهای بسیار به آن ریخته تا در مصب قورنه با دجله یکی شده شط العرب را تشکیل می دهد.

شط فرات امروز ولایت ارزنة الروم را از شمال شرقی تا جنوب غربی و ولایت معمورة العزیز را از شمال غربی تا جنوب شرقی و ولایت حلب را از مغرب مایل به شمال تا مشرق مایل به جنوب و ولایت بغداد را نیز به دو قسمت منقسم می کند و بین النهرین به وجود این شط و دجله موجود شده. مختصر، شط فرات از انهار نامی دنیا است. امتداد و طول این رودخانه از منبع طوملی تا مصب قورنه ششصد و چهل فرسخ می باشد.

افی طالیت - افی ثالیت: اسم هیاطله است که طایفه ای از طوایف تورانی بوده و آنها را «هون سفید» هم گفته اند اما اسم اصلی آنها «ختل و هیطل» بوده که به ختلان و هیاطله جمع بسته اند.

اکباتانا = اکباتان: اسم قدیم شهر همدان است. هردوت گوید این اسم در الواح نیستون و جاهای دیگر «هانگ ماتانا» نگاشته شده در این اواخر که الواح بیستون را خوانده این کلمه را «هاکاماتانا» قرائت کرده و در تورات «اخمشا» نوشته. علماء علم السنه گفته اند این کلمه مرکب است از هاخای زندی و ثانای پالی که شعبه ای است از

زبان سانسکریت و ثانا به معنی «ستان» فارسی است که محل و مکان باشد و «اخمنا» را به شهر دوستی و محل دوستی ترجمه کرده چه پادشاهان ایران در تابستان، دوستان خود را به این شهر دعوت می نمودند. عقیده ما این است که در قدیم هم اسم این شهر همدان بوده چه «هم» افاده اتفاق می کند و «دان» ظرفیت را می رساند و حاصل معنی مجمع متفقین می شود. شاید این شهر معسکر تابستانی دولت ایران بوده یا مجمع تجار خارجه و هانگ ماتانا و ها کاماتانا از لفظ همدان دور نباشد چه تا راکه به دال قلب کنیم و هانگ مادانا یا ها کامادانا گوئیم خیلی به همدان نزدیک شود و این قلب مطرد است و آن دو کلمه که با دال شد به اندک تغییر همدان می شود.

باری این شهرنامی بزرگ آسیا پایتخت دولت مد یا طبقه پیشدادی بوده بنا بر مسطورات علمای جغرافی قدیم، اکباتان در جنوب غربی کاسپین و در دامنه کوه اورنت که الوند باشد بوده پس همین همدان حالیه می شود. به موجب مقررات تورات این شهر را «ارفا کساد» که ارفخشذ پادشاه مد باشد بنا نموده. مورخین قدیم یونان گفته اند دگوسس یا دژسیس نامی از سلاطین مدهفتصد و پنجاه سال قبل از میلاد این شهر را ساخته. به عقیده هردوت هفت حصار دور این شهر تودرتو کشیده شده کنگره حصار اول سفید، دویم سیاه، سیم سرخ، چهارم کبود، پنجم نارنجی، ششم نقره ای، هفتم طلایی و قصر سلطنتی و خزانه دولتی در حصار هفتم بوده است.

از زبان دارای اکبر کیانی در لوحه بیستون مسطور است که فراوانتش ادعای سنطنت مد می کرد بعد از جنگ وجدال او را گرفتیم و گوش و دماغش را بریدم بعد به ها کاماناتا آورده به دارش زدم^۱.

۱. همدان همان اکباتانای قدیم است که مرکز ایالت ماد بود. ابن حوقل در قرن چهارم گوید همدان شهری نهکو و بزرگ است بیشتر از يك فرسخ مربع، که از

اکباتانافرسیا: این شهر بنا بر مسطورات دانویل در فارس و معروف به «آگزدن باگری» بوده و آن را اکباتانای مغستان می‌گفته‌اند چه مغها در قدیم مدرسه‌ای در این شهر داشته و در آن تحصیل می‌کرده‌اند.

التوس: اسمی است که یونانیها به رودخانه کارون داده‌اند. سرچشمه این رودخانه در مقابل سرچشمه رود زاینده رود اصفهان و در بالادست قریه سمیرم از اعمال همین ولایت است. قدری که جریان می‌یابد از طرف یمین رودخانه آوردجان و رودخانه چهارمحال که از نه رشته آب تشکیل یافته با آن یکی می‌شود و محل این التقا در قریه زردگور است. یک فرسخ پایینتر نیز رودخانه خرسان و رودخانه قریه سادات از طرف یسار به آن رودخانه که بالمال موسوم به رود کارون می‌گردد



هنگام فتوحات مسلمین دوباره ساخته شده است. باروهای آن چهار دروازه داشته و ربض شهر بیرون آنها بوده است. در بازارهای آن بلده متاع فراوان وجود داشته و حول وحوش آن بسیار حاصلخیز بوده غله بسیار و مخصوصاً زعفران در آنجا بعمل می‌آمده است. مقدسی گوید آن شهر سه‌صد و بیست و یک مسجد جامع در یکی از آنها بوده و ساختمان‌های کهن داشته است. یاقوت که ذکری از همدان نموده و کتاب خود را اندکی قبل از آن که همدان در اثر حمله مغولها در سال ۶۱۷ ویران گردد نوشته است گوید همدان بیست و چهار رستاق دارد که همگی از توابع همدان هستند و همه آنها را نام می‌برد. یک قرن بعد حمدالله مستوفی نیز به ذکر این اسامی پرداخته و دهکده‌هایی را که در آن رستاقها بوده نیز نام برده است... و نیز رجوع شود به ابن حوقل ص ۲۵۶ و ۲۶۰، مقدسی ۳۹۲، ابن فقیه ۲۱۹، یاقوت جلد چهارم ۹۸۸، مستوفی ۱۵۱ و ۱۵۲، جهان نما (ترکی) ص ۳۵۰. (جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۱۰). اکباتان نام باستانی پایتخت مادها که امروز همدان نامیده می‌شود. پایتخت پادشاهان ماد که در آنجا کاخها داشته‌اند و دیوکوس Deioces بنیانگذار دولت ماد آنها را به پایتختی برگزیده بود و بعدها نیز سلاطین اشکانی (پارت) در ایام تابستان و بهار برای استفاده از هوای خنک بدان شهر می‌رفتند. در فرس قدیم هنکمتانه (اکباتان) به معنی مکان اجتماع خوانده می‌شود و لسی رأی پروفیسور یوبل این است که معنی این لفظ، قلمه مادها یا چیزی نظیر قلمه است که با لفظ ماد ترکیب شده است (لفت نامه دهخدا).

می‌ریزد و به طرف شمال غربی مایل گشته در هر جا از طرفین راست و چپ انهار صغیره باز داخل آن شده همین که به جلو خرابه سوزیان که سوس یا شوش باشد می‌رسد کارون نام می‌گیرد. چون به قلعه کوتوند رسید روبه جنوب می‌گذارد و در بالای شوشتر رود شوره زن مرده نیز به آن ملحق گشته بعد دو قسمت می‌شود یکی موسوم به گورگور یا گرگر که به طرف مشرق جریان یافته قسمت دیگر که به شطیط معروف است از سمت مشرق شوشتر گذشته در زیر بند قیر به رودخانه دزفول می‌پیوندد با آب دزفول که از حوالی بروجرد سرچشمه گرفته و انهار و رودخانه‌های عدیده به آن پیوسته تا به زیربند قیر رسیده در محل مزبور به رود کارون می‌ریزد پس از آن چند قسمت شده قسمتی به شط العرب و قسمتهای دیگر به خلیج فارس منصب می‌گردد.

ایمالی = الیمائیس: اسم مملکت بنی عیلام است که عبارت از لرستان و خوزستان باشد.

اند = اندیا: همان محرف یا مصحف هند است.

اندوس: اسم رودخانه سند است و آن را «سندوس» هم گفته‌اند. اصل آن که لغت سانسکریت می‌باشد «سندو» بوده که حالا سند تلفظ می‌شود. این رود عظیم، سرحد طبیعی هندوستان و سایر قطعات آسیاست یعنی هند را از ممالک دیگر آسیا جدا می‌کند. سرچشمه‌های این رودخانه در کوه همالیه است که رنگیها هیمالایا می‌نویسند. رودخانه‌های عدیده چه از سمت هندوستان و چه از طرف افغانستان به این شط می‌ریزد و مصب خود رود سند محیط هند می‌باشد. در بعضی امکنه عرض این رودخانه دو هزار ذرع و سه هزار ذرع است و طول جریان آن ششصد و هفتاد و پنج فرسخ جغرافیایی (که هر فرسخ چهار هزار متر است) می‌باشد. وقتی که رود پنجاب داخل رود سند می‌شود چهار هزار ذرع عرض پیدا می‌کند چون از حوالی شهر تته گذشت منشعب به چند

شعبه می‌شود و هر شعبه در نقطه‌ای به محیط هند منصب می‌گردد. سلاطین کشورگیر ایران از قبیل کیخسرو و دارا و مهرداد و فاتحین خارجه مثل اسکندر و غیره که از یونان و مصر و بابل و کلدیه به عزم مملکت ستانی حرکت کرده این شط را سرحد متصرفات خود قرار داده‌اند.

به عقیده بعضی اسم هند از اندوس اشتقاق یافته. در هر حال اول پادشاه ایران که مأمور علمی برای کشف و تحقیق منبع و مصب و وضع جریان این شط فرستاد دارای اول بود که در پانصد و دوازده سال قبل از میلاد سکیلاکس یونانی را به ریاست جمعی مأمور این کار عمده نمود. اسکندر کبیر در سیصد و بیست و پنج سال قبل از میلاد در روی این رودخانه بشخصه کشتیرانی کرده است.

ایبریا: کوهها و زمینهایی که از دریای سیاه تا ساحل بحر خزر امتداد داشت و سمت شمال آن محدود به کوه قفقاز بود. قدما آن را «ایبریا» می‌گفتند بنابراین ایبریا اسم تمام گرجستان است و وجه تسمیه آن که «ابری» اسم قدیم اسپانیا بوده. گویند مهاجرین اسپانیول در ایبریا آمده ساکن شده لهذا یونانیها گرجستان را ایبریا گفته‌اند. بعضی گفته‌اند ایبریا یا هیبریا اسمی بوده که رومیها قبل از تصرف شبه جزیره اسپانیا به آن داده بودند یعنی اسپانیا را ایبریای بزرگ و ایتالیا را ایبریای کوچک می‌گفتند و اصلا ایبریا اسم قدیم ولایت ایمردلی از ممالک روس و داخل کلشید بوده. پس ایبریا دخیلی به گرجستان ندارد اما این قول ضعیف است!

ایدمویا: یکی از نواحی فلسطین بوده و طایفه آدوم آنجا ساکن بوده‌اند.

۱. ایبری عبارت از گرجستان امروز بوده و قسمتی از سرحد شمالی ساتراپی ارمنستان را تشکیل می‌داده (لغت نامه دهخدا).

ایره نوپولیس: اسم قدیم شهر بغداد بوده، گویند پیش از آن که منصور عباسی این شهر را بنا کند یونانیها در زمان سلوکوس نیکاتر شهری در این محل ساختند و به این اسم موسوم کردند اما از آنجا که معنی تحت اللفظی این اسم «شهر شیرین» است و شیرین همان ایران دختر قیصر می باشد شاید این شهر را خسرو پرویز به اسم شیرین عمارت کرده باشد و آبادی آن به عهده تعویق مانده تا وقتی که منصور [به] این کار پرداخته.

ایزاطیخه: گویند اسم قدیم شهر یزد بوده. علی الظاهر ایزد خواست این نام داشته است.

ایک سیوفا کوروم = اش تیوفا کوروم: این اسم در زبان یونانی به معنی «ماهی خوار» است. طایفه ای که غذای خودشان و علوفه مالشان ماهی بوده در ساحل دریای مکران سکنی داشته وقتی که قشون اسکندر از این محل گذشتند آنها را دیده موسوم به این اسم کردند. در این محل عساکر کیخسرو و سمیرامیس و اسکندر کبیر از بی قوتی صدمات دیده اند.

ایمائوس: قدما سلسله کوه بزرگی از آسیای علیا را که در جنب اراضی اسکیت نشین (ترک نشین) بوده به این اسم موسوم نموده و آن قسمتی است از همالیه حالیه و قسمت عمده ای از بلور داغ. چون ایمائو در لغت سانسکریت به معنی برف است و قتل این جبال همواره در برف مستور بوده موسوم به این اسم شده. فی الحقیقه کوه ایمائوس چین را از کاشغر و ختن جدا می کند.

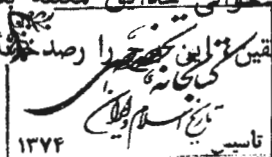
بابلین: همان بابل معروف است و از قرار مسطورات تورات در ارض شنعار واقع بوده. نمرود بن کوش بن حام بن نوح علیه السلام با قوم خود در سه هزار و سیصد و نه سال قبل از میلاد به ارض شنعار مراجعت کرده این مملکت را تملک نموده شهرهای بابل و قالاش و شاتی

و رس را بساخت و به سلطنت پرداخت و این اساس و ابتدای دولت
نمارده است. امروز در جای شهر بابل قصبه حله آباد است و ادنی محله
آن شهر بزرگتر از حله حالیه بوده و لندن را که می خواهند به آبادی
بستایند می گویند بابل دنیاست اما بابل یک مرتبه دارای این آبادی
نشده بلکه چون پایتخت بوده نمارده به مرور به توسیع و تزئین آن
کوشیده اند.

وضع شهر بابل زیاده از آن است که در این مختصر گنجد خلاصه
آن این که دو دیوار یا دو قلعه تودرتو با برج و بارو برای بابل ساخته
قطر هر دیوار تقریباً پانزده ذرع حالیه و ارتفاع آنها هفتاد و پنج ذرع
و دیوار بیرونی دویست و پنجاه برج داشته و دیوارها و برج همه با
آجرهای قطور با نفت و قیر سرشته ساخته شده و هر دیواری را نیز
یکصد دروازه از مفرغ یا چدن بوده و سور خارجی را خندقی عمیق
پراز آب فرات احاطه کرده و از شط فرات انهار عدیده برای سیراب
کردن باغات و بساتین و مزارع بریده و مطلقاً زمین لم یزرع در اطراف
شهر دیده نمی شده است.

حدایق معلقه که یکی از عجایب هفتگانه عالم شمرده شده از
زینتهای شهر بابل بوده و شرح آن این که اتاقهای زیاد روی هم ساخته
تا ارتفاع آنها با ارتفاع دیوار قلعه مساوی گشته در بالای بام آن
اتاقها درختان بارور و غیره کاشته و صفای آن را به اعلی درجه رسانیده
بودند و بعضی حدایق معلقه را چفته درخت انگور فرض نموده اند.

معابد عجیبه که هریک از ابنیه عالیّه دنیا بشمار آمده نیز در
شهر بابل ساخته شده و برج بابل معروف است و آن را از بناهای
بخت النصر ناخو کوتان آثور دانسته اند که برای تفرج زوجّه خود که
دختر پادشاه مدی بوده در حوالی حدایق معلقه بنا نموده و در بالای
آن معبدی قرار داده اما محققین این معبد را رصدخانه کلدانیان می دانند



منتها این که در مرتبهٔ تحتانی آن معبدی هم معتقدند. گویند این برج مربع بوده و هر ضلع آن به طول صد و شصت و شش ذرع حالیهٔ ما و ارتفاع آن پانصد قدم و عظمت این بنا را زیاده از عظمت هرمان مصر می‌دانند و داستان خراب شدن این برج و تلبیل السنه مشهور است و ما را به ذکر آن حاجتی نیست.

بایلیان = بایلنی: از این دو کلمه نیز مقصود ارض بابل است که آن را «بایرنی» هم گفته‌اند و گاهگاه که ارض کالده یا کلدیه می‌گویند مقصود همین سرزمین می‌باشد و فی الحقیقه ارض بابل آن اراضی پستی است که فیما بین دجله و فرات تا ملتقای این دو شط که به خلیج فارس متصل می‌شود واقع شده.

بایلیان = بایلنین: اسم اهالی قدیم بابل است و مورخین چنان که اشاره نمودیم آنها را منسوب به کوش بن حام بن نوح علیه السلام دانسته‌اند.

باتانایه: اسم قدیم قصبهٔ سروج تابع لوای بیره جک و ولایت حلب و از الجزیره است.

باتنه: اسم شهر اطنه است واقع در مشرق زغما و در مغرب اورفه.

بات هیس — باطیس: اسم بندر باطوم بوده.

بادیس: اسم قدیم یکی از شهرهای کرمان بوده واقع در حوالی دماغهٔ کارپل که امروز معروف به جاسک است. این شهر در سرحد مملکت قدیم کرمان و مکران و از بلاد ساحلیه محسوب می‌شده.

بارباریکوم: در قدیم اسم یکی از مصبهای رود سند بوده.

باردین: اسم رودخانه‌ای است که از پهلوی دمشق شام می‌گذرد و این شهر را سیراب می‌نماید حالا معروف به برداست. یاقوت حموی در معجم البلدان گوید: «این رودخانه را نام بردیا می‌باشد و یقال»

له بردآ» یونانیها این رودخانه را «کری زرهواس» می گفته اند یعنی آب طلا.

باریس: از شهرهای پیزدی بوده امروز معروف به لوای حمید است واقع در آسیای صغیر و آن را «اسپارنه» می گویند.

بازکانی: اسم طایفه ای از طوایف تورانی که در دامنه کوه بالیخان واقع در ساحل شرقی بحر خزر سکنی داشته بوده است.

باسکاتیس: بنابر مسطورات بطلمیوس مصری، اسم شعبه ای از رود سیحون بوده.

باگاستانا = باگیستانا: این اسم محرف باغستان است و وقتی کوه بیستون بلکه آبادی واقع در پای کوه بیستون را باغستان می گفته اند شاید باغستان وسیعی داشته از این جهت موسوم به این اسم شده و ممکن که در اصل باگاستانا، بهستان بوده و بهستان را بهستون تلفظ می نموده چنان که فرنگیها الآن هم بیستون را بهستون می نویسند. چون یونانیها حرف هاء نداشته به جای آن گاف گذاشته و باگاستانا و باگیستانا گفته باشند. بعضی از علمای جغرافی قدیم، باگاستانا را به مسکن ارباب انواع معنی و ترجمه کرده و این ضعیف است چه ایرانیها هیچ وقت پرستش ارباب انواع نمی نموده اند که مسکن برای آنها قرار دهند.

باکترا: اسم قدیم شهر بلخ که پایتخت باختر بوده می باشد و اسم رود بلخ و باکترا همان مصحف باختر است و بسیار اتفاق افتاده که کرسی مملکت، اسم مملکت را داشته است.

باکتریانا: اسم مملکت باختر است و آن را «باکترا» و «باکتریانا» و «باختر» و «باختاریش» گفته اند و «باخدی» و «باخل» هم نوشته اند چنان که بلخ را اکثر قلب و مصحف باخل می دانند اما ظن غالب آن که بلخ پایتخت باختر بوده و باکترا محرف باختر است یا باختر

به تصحیف، با کترا شده مطلب را راجع به تدبیر اهل فن می‌نماییم و به نقل بعضی اقوال می‌پردازیم:

جمعی را عقیده این است که چون باختر در شمال شرقی مملکت مد عراق عجم بوده و باختی یا باختو در لغت مدیها معنی شمال داشته از این جهت آن مملکت موسوم به باختر شده است. برخی بر این اند که بلخ در زبان بختو — که حالا پشتو می‌گویند یعنی در زبان افغانه — به معنی قلعه بوده. اگر این گفته صحتی دارد باید گفت چون پایتخت باختر قلعه داشته موسوم به این اسم شده.

مملکت باختر را از ممالک معروفه آسیا شمرده‌اند اما حدود حقیقی آن را درست معین نکرده. قومی گفته‌اند حد شمالی آن سمرقند و شمال شرقی آن به مملکت «سک» یا «ساک» یا «ساس» یا «سگری» محدود می‌گشته از جانب مشرق به بلورداغ که فاصل تبت صغیر و همین ناحیه است منتهی می‌شده و کوه هندوکش در جنوب و جنوب شرقی آن واقع و مرو حد مغربی و جنوب مایل به مغرب آن بوده است. از این تحدید حدود چیزی معلوم می‌شود اگر چه مسلماً در هر وقت سرحدات آن تغییر کرده و در هر حال رود جیحون رودخانه بزرگ و عمده این مملکت بشمار آمده است و این رود را یونانیهای قدیم «اکسوس» می‌گفته‌اند و ایرانیها «واخشو» و حالا هم بعضی «وخشاب» می‌گویند. و مملکت باختر را این رودخانه و شعب آن سیراب می‌نموده. پایتخت باختر را که «باکترا» یا بلخ باشد «زاری آسپا» یا «زراسپ» هم نامیده‌اند بلکه بطلمیوس مصری در جغرافیای خود «خاریسپا» ضبط کرده شاید خاریسپا معنی خواراسپا داشته که از خوار، مشرق را قصد نموده و از اسپا سپاه را یعنی محل و معسکر عساکر شرقیه. قسمت شرقی باختر که مملکتی کوهستانی بوده و وصل به مسغد می‌شده در عهد اسکندر کبیر معروف به «پارواتا کا» گشته و این کلمه

هم به معنی کوهستان است.

بعضی در آبادی باختر مبالغه کرده چنان که ژوستن مورخ می گوید مملکت باختر غیر از قراء و قصبات هزار شهر معمور دارد و شک نیست که این حرف را اغراق کلی است شاید مقصود ناقل از هزار عدد کامل بوده ژوستن بی خبر از این اصطلاح باور نموده مثل این که بگوییم فلان کوه هزار چشمه آب گوارا دارد و مقصود، بسیاری عیون و میاه عذب باشد شخص خارج از این اصطلاح فرض حقیقت نماید.

تاریخ سلاطین باختر از هر طبقه مفصل است و ما حکمرانی سلسله ای از خلفای اسکندر را و سلطنت شعبه ای از اشکانیان را در کتاب دررالتیجان اجمالاً ذکر کرده و نگاشته ایم.

بالیس بیگا: اسم قدیم قصبه پالو تابع لوای ارغنی ولایت دیاربکر است واقع در کنار رودخانه مراد. در اینجا چند خانه در کمر کوه و سنگ تراشیده و ساخته و در لوحه ای به خط پیکانی بعضی وقایع تاریخی را ثبت کرده اند.

بدهل: از شهرهای فلسطین و در نزدیکی بهر سبع بوده حالا خراب است. بنابر مسطورات تورات در این شهر وحی به حضرت ابراهیم (ع) نازل شده که ارض کنعان تا ابد متعلق به اولاد او خواهد بود.

بدهلم = بطلم: بیت اللحم است از بلاد فلسطین که مولد حضرت عیسی علیه السلام می باشد.

بدهرون: نیز از شهرهای فلسطین به اسم دو شهر بوده است چنان که در تورات مسطور شده بنای این شهر را حضرت سلیمان گذاشته. **بدحسان = بسان:** از شهرهای جلیله نزدیک رود اردن معروف است. این شهر در لوای عکه و در ساحل غربی رود مزبور که به معنی

شریعة الکبیر می باشد در دامنه جنوبی کوهی واقع بوده، طایفه اسکیث که از توران به ایران و از ایران به شام هجوم نمودند و به فلسطین آمدند بنای این شهر را گذاشتند. دانویل گوید حالا این شهر به «انزان» یا «ایزان» معروف است. بعضی محل آن را کنار دریاچه طبریه و ارض فلسطین نوشته اند. در هر حال از بلاد مشهوره این ناحیه بوده است.

بروزا: از شهرهای قدیم آناتولی واقع در ایالت طرابوزان و در ساحل رود یشل آرماق. شراب این شهر در قدیم معروف بوده امروز به «چهارشنبه» مشهور است.

بریا: وقتی شهر حلب شام را به این اسم می نامیدند وقت دیگر آن را «کالیون» می گفتند.

بریتوس: از قرار مسطورات دانویل، بیروت حالیه است و بعضی گفته اند اصل بیروت «بت ایل» بوده یعنی بیت الله.

بز ابده: اسم قدیم جزیره ابن عمر است واقع در ساحل دجله و تابع لوای ماردین ولایت حلب.

بوآنا: اسم قدیم شهر وان است در ارمنیه که حالا هم دایر و یکی از والی نشینهای عثمانی است و وقتی پایتخت سلاطین ارمن بوده. بن سیپا: اسم قدیم یکی از شهرهای بابل بوده امروز آن معروف به سماوه و تابع لوای حله ولایت بغداد است.

بومادوس: اسم قدیم رودخانه بهدینان است که در نزدیکی دجله به زاب بزرگ می ریزد.

بیتاک: اسمی است که یونانیهای قدیم به شهر بادغیس که در ترکستان افغانستان است و در شمال شرقی هرات داده اند.

بی تی نیا - بی تی فی: مملکتی بوده در ساحل دریای سیاه مشتمل بر لواهای بروسه و ارطغرل تابع ولایت خداوندگار و لوای قوجه ایلی

یعنی ازبید تابع اسلامبول. دارالملک قدیم آن را «نیه» می‌گفته‌اند.
پیروثا= پیرطا: اسم قدیم قلعه‌الشرفه بوده در ساحل غربی دجله
که اکنون خراب است.

بیلیخا: اسم قدیم رودخانه بلیخ واقع در الجزیره است که از
حوالی اورفه و از طرف جنوب غربی سرچشمه گرفته بعد از طی مسافتی
در نزدیکی رقه به فرات می‌ریزد.

پارا: اسم شهر فراه است و آن را «پارارا» هم نوشته‌اند.

پارت: اسم مملکت اصلی اشکانیان است. چون شرحی مشیع
از این مملکت و حدود آن در جلد اول درالتیجان نگاشته شده در
اینجا مکرر نمودیم.

پارتاسنی: اسم کوههای فاصل مابین ایالت فارس و اصفهان
بوده و طایفه پارتاسن در آن سکنی داشته.

پاروپامیسوس: اسم کوه هندوکش است و آن را «پارویامیز»
هم می‌نویسند. همراهان اسکندر کبیر که با او به هندوستان می‌رفتند
چون به این کوه رسیدند دو اسم به آن دادند: یکی «پارویامیسوس»
یا «پارویامیز» و اسم دیگر «قاف» است. از آنجا که کوه قاف را در
آخر دنیا می‌دانسته خواستند تملقاً به اسکندر بگویند تو تا آخر دنیا
آمده‌ای لهذا هندوکش را کوه قاف گفتند و کوه قاف، کوه قفقاز هندی
شد.

هندوکش در اصل هندوکه بوده و «که» مخفف کوه است و
آن فاصل است مابین هندوستان و ترکستان و قسمتی از افغانستان و از
جبال عظیمه آسیای مرکزی شمرده می‌شود. امتدادش از حدود حالیه
ایران تا ساحل یمین رود سند و در طرف جنوب شعبه‌های آن وصل
به کوه همالیه می‌گردد و بیشتر سرچشمه‌های رود سند را از دامنه
جنوبی این کوه می‌دانند. بعضی قلل مرتفعه این کوه تا هفت هزار و

دویست متر ارتفاع دارد.

پازارگادا = بازارقادا: اسم یکی از شهرهای فارس و پایتخت حقیقی سلاطین کیانی که قبل از کیخسرو بوده‌اند و موقع آن همانجایی است که حالا شهر فسا آباد می‌باشد. پادشاهان کیان همیشه در این شهر تاج بر سر می‌گذاشته‌اند. بعضی گویند شهر فسا را کیخسرو ساخته. به هر حال مقبره آن پادشاه هنوز در این شهر مشهود است.

جمعی بر این اند که بازارگاد در زبان کیان به معنی اردوی ایران یا خزانه ایران بوده و جغرافی فسا خالی از تفصیلی نیست. نگارش آن در اینجا از ما نحن فیه خارج است.

پازی تگریس: قدما این اسم را به چند رودخانه خوزستان و عراق عرب داده از جمله رود کارون را به این اسم نامیده و از قورنه به طرف خلیج فارس که دجله و فرات به یکدیگر پیوسته و شط العرب شده نیز پازی تگریس نام یافته. پازی تگریس را پاسی تگریس هم خوانده‌اند. **پافلاگونیا:** که آن را «پافلاغونیا» هم می‌گویند ولایت قسطنطونی است.^۱

پالسطینا: فلسطین است معروف به لوای قدس و یهودیه. و قدما آن را «کنعان» گفته‌اند.

پراسیا: اسم تخت سلیمان بوده از محالات خمسه.

پوسارمینا: اسم ارمنستان کبیر است که متعلق به ایران بوده.

پوس = پرسی: همان فارس است که فرنگیها این طور تلفظ می‌کنند. حد قدیم این مملکت را از طرفین شمال و جنوب بلاد مدی یعنی جبال و خلیج فارس نوشته‌اند و خوزستان در میان فارس و بابل

۱. پافلاگونیا از جترپتی‌های ده گانه آسیای صغیر که از مشرق به جترپتی کاپادوس و از شمال به بحراسود محدود و پایتخت آن «سینپ» بود. این کشور از رود «هالیس سفلی» مشروب می‌شد و مردم آن به بلاد و خشونت معروف بودند (لغت نامه دهنخدا).

واقع شده از سمت مشرق فارس به کرمان محدود بوده. چون سلاطین فارس سایر ممالک ایران را تملک نموده بعدها به تمام ایران، فارس گفته‌اند و فارس یعنی ایران تا زمان کیخسرو چندان اسم رسمی نداشته پس از آن که حدود آن به دریای مارمارا و رود سند رسید و مصر هم جزو آن گردید در اوج عظمت قرار گرفت.

در تورات فارس را که معرب پارس است «پاراس» نوشته و آن هم محرف پارس است علام یا عیلام پسر سام بنابر مسطورات کتاب مقدس جد فارسیان بوده.^۱

پرس پلیس: اسمی است که یونانیان به شهر قدیم اصطخر فارس داده و معنی تحت‌اللفظی آن «ایران شهر» است. این شهر از بلاد قدیمه ایران و پایتخت کیان و در دو منزلی شیراز در طرف مشرق آن است و از شهرهای نامی ایران بشمار می‌آید. بانی آن کیخسرو را می‌دانند. مقبره بعضی از سلاطین کیان در آن بوده اسکندر کبیر در سیصد و سی سال قبل از میلاد این شهر را فتح کرد و حکم به قتل اهالی و غارت آن داد و به تلافی این که سلاطین ایران، آتن پایتخت یونان را سوزانده بودند حکم کرد اصطخر را با ابنیه سلطنتی آن آتش زدند و شرح این واقعه و سایر تفصیل اصطخر طولانی است.

پرسیکوس سینوس: اسم قدیم خلیج فارس بوده و این دریا اسامی مختلف داشته از جمله آن را قلزم و دریای سبز و دریای بابل و دریای اریط روم می‌گفتند. از طرف شمال، این خلیج محدود به سرحدات

۱. پرس نام ایران در بعضی زبانهای اروپایی و آن از نام پارسه عهد هخامنشی مأخوذ است. نام پارس در کتیبه‌های داریوش پارسه و در تاریخ هردوت (پرس) و در کتاب استرابن (پرسس) و (پارای تاسن) و در تاریخ آمیان (پرسیس) و در تاریخ موسی خورنی (پرسین) است. هردوت راجع به نژاد پارسیان آورده است که پارسیها را در عهد قدیم یونانیها (کفن) می‌نامیدند ولی همسایگان پارسیها آنها را (آرتیان) می‌گفتند و پارسیها نیز خود را چنین می‌خواندند (لغت‌نامه دهخدا).

فارس و کرمان و خوزستان و در سمت شمال غربی دنباله آن وصل به ایالت بصره می‌شود و در جنوب غربی به قسمتی از احسا و در جنوب به ناحیه عرب‌نشین عمان و در سمت مشرق به واسطه تنگه هرمز به دریای عمان متصل می‌گردد. در طرف ایران جزایر زیاد دارد و در سواحل این مملکت مرواریدهای ممتاز در آن دریا صید می‌کنند. بزرگترین آبی که به این دریا می‌ریزد شط‌العرب است.

پری‌سابور: شهری بوده در عراق عرب موسوم به فیروزشاپور. سفاح اول خلیفه عباسی شهری در حوالی آن ساخته آن را «انبار» نامید.^۱
پنتوس = پنت: اسم ولایت طرابوزان بوده. در زمان سلاطین کیان تبعیت دولت ایران می‌نموده یعنی خدیوی داشته تابع پادشاهان کیانی اما بعد سلطنت مستقلی در این سرزمین تشکیل یافته و سلاطین بزرگ از قبیل مهرداد مالک این مملکت شده. بسط مملکت پنت بسته به قدرت پادشاه آن مملکت بوده گاهی تمام سواحل قرادنگیر را تصرف کرده‌اند بلکه تا دریای آرف هم رفته دولت روم مدتی پنت را تصاحب نموده و دریای سیاه را که «پنت‌اگسن» می‌گفته‌اند از بابت منسوب

۱. شهر انبار واقع در جانب چپ فرات در زمان عباسیان از شهرهای بزرگ عراق بشمار می‌آمد و آن پیش از فتوحات مسلمین وجود داشته است. ایرانیان آن را «فیروز شاپور» و یونانیان آن را «پری‌سابور» *Peri Sabor* می‌نامیدند زیرا از بناهای شاپور است. در زمان اعراب اسم فیروز شاپور بر ولایتی که در اطراف آن بود اطلاق می‌شد. گویند به این جهت آن را انبار گفتند که پادشاهان قدیم ایران گندم و جو و کاه برای لشکریان در آن شهر انبار و ذخیره می‌کردند. سفاح نخستین خلیفه عباسی این شهر را چندی مقر خویش قرار داد و در قصری که آنجا ساخت مرد. برادرش منصور نیز مدتی در آن شهر زندگانی کرد و از آنجا به بغداد که ساختمان پایتخت جدید عباسیان در آنجا شروع شده بود منتقل شد. حمدالله مستوفی گوید: «آن را لهراسف کیانی ساخت جهت زندان اسیران که بخت النصر از بیت المقدس آورده بود بدین سبب انبار گویند. شاپور ذوالاکتاف تجدید عمارت آن کرد و سفاح خلیفه اول بنی‌عباس در آنجا عمارت عالی کرد و دارالملک ساخت دور باروش پنج هزار گام است». اهمیت انبار از این جهت است که... (جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۷۲).

نمودن به پنت بوده یعنی دریای پنت. قدما اهالی این ایالت را «لوکوسیری» نام داده یعنی شامیهای سفید، بعد ولایت را نیز به اسم اهالی خوانده‌اند.

پوم بدیثا: از بلاد الجزیره در ساحل فرات و دارالعلم یهود بوده و اهلش به زیرکی ضرب‌المثل. چنان که گفته‌اند پوم بدیثائی فیل را از سوراخ سوزن بیرون می‌کند. در این شهر قصرهای عالی بوده و مسکن نجبای یهود و مدارس آنها.^۱

پوو فراثیا: حالا معروف به «زارنگ» است از شهرهای معروف سیستان. اسکندر کبیر از این شهر عبور کرده.

پورا: از شهرهای بلوچستان و نزدیک کرمان و سرراه اسکندر کبیر بوده. دانویل می‌نویسد حالا معروف به «پورک» یا «پورخ» یا «فور» است. بعید نیست بمپور باشد.^۲

تاپوری: اسم طایفه‌ای جنگجو بوده که در طبرستان سکنی داشته و چون طبرستان را «طاپورستان» هم نوشته‌اند معلوم می‌شود معنی این کلمه ناحیه قوم تاپوری می‌باشد و طاپورستان به مرور، طبرستان شده و در آن ازمینه تمام مازندران موسوم به این اسم بوده. اسکندر کبیر مدتها با طایفه تاپوری زد و خورد کرد و نتوانست مملکت آنها را مستخر کند آخر الامر صرف‌نظر نمود.^۳

۱. پوم بدیثا موضعی در بین‌النهرین قدیم بوده (لفت نامه دهخدا).

۲. پورا پایتخت گدروزی که اسکندر آن را فتح کرد. این شهر را با فهرج کنونی تطبیق می‌کنند (لفت نامه دهخدا).

۳. تاپور اقوامی بودند که قبل از آریائی‌ان در مازندران (طبرستان) ساکن و مسکن آنان را تاپورستان نامیده‌اند که بعدها طبرستان شده. بنابر روایت دلیوس Dellius دوست آنتوان که در لشکر کشی برضد پارتها همراه قیصر بود و از جمله فرماندهان محسوب می‌شد میان «ورا» و رودارس که سرحد ارمنستان و آتروپاتی (آذربایجان) است ۲۴۰۰ استاد راه است. همه زمین آتروپاتی خرم و خندان و برومند است اما ناحیه شمالی آن تمام کوهستان سرد و سخت است و

تارتاری: تاتارستان را فرنگیها «تارتاری» می‌گویند. یونانیها و لاتینها این مملکت را «اسکیثیا» و «سیتیا» نامیده یعنی اراضی اسکیث نشین و عبرانیها «ماگوگ» گفته‌که مأجوج باشد یعنی جای قوم مأجوج. بعضی از علمای جغرافی، تاتارستان را به دو قسمت منقسم نموده یک قسمت را «سارماسیا» یا «سارماسی آسیایی و شرقی» گفته قسمت دیگر را سارماسیای غربی و اروپایی. حد سارماسی شرقی، رود طائیس است که دن باشد و اراضی آن تا دریای مازندران و بالاتر بلکه به دیوار چین می‌رسد. گویند طایفه سارمات از ترکها و تاتارها که غیر از اسکیث بوده و اصلاً از ترکستان حالیه مهاجرت کرده اسکیثها را به‌فرنگ رانده خود جای آنها را گرفتند بنابراین مملکت این قوم را سارمات هم گفته‌اند. اما سارماسی غربی عبارت است از ممالک حالیه روس و لهستان. و سارماسیا را در کتب ما دشت قبچاق نوشته‌اند و شرح تاتارستان و حدود و بلاد آن مفصل و در اینجا خارج از مانحن‌فیه است.

تریپلی: فرنگیها طرابلس را تریپلی می‌گویند.^۱

تکرانوغرد: از شهرهای قدیم ارمنستان کبیر است و تکران پسر مهرداد پادشاه ارمن بانی آن شهر بوده حالا معروف به «اسکی‌شهر» می‌باشد و خراب است.

قیروس: اسم قدیم جزیره و بندر هرموز واقع در خلیج فارس بوده.

→ در آنجا جز قبایل کوهستانی کسی منزل ندارد از قبیل کادوسیها، امردها، تاپورها و کوریتها. همه این طوایف به‌راهنی مشغولند و مرکب از بومی و مهاجرند که به‌میل خود به آنجا آمده‌اند (لغت‌نامه دهخدا).

۱. تریپولی نزدیک جبل لبنان و در مصب رودی واقع است که به‌دریای مغرب می‌ریزد. بعدها شهر مزبور در موقع جنگهای صلیبی به‌دست فرانکها افتاد و پس از آن مسلمین شهری در نزدیکی تریپولی قدری دورتر از دریا ساختند که موسوم به طرابلس شرق گردید (لغت‌نامه دهخدا).

تیزیا = تیزا: از بنادر خلیج فارس و در ساحل بلوچستان است و آن را حالا بندر تیز و بعضی «طیس» می نویسند.^۱

حضر: که غالباً «الحضر» نوشته می شود از شهرهای معتبر و معروف الجزیره (مزوپوتامی) بوده چون شرح آن را مفصلاً در جلد اول در التیجان و جلد سیم نگاشته ایم دیگر حاجت به تکرار نیست.^۲

دارا: از شهرهای قدیم آشور (آسیری) و فی مابین ماردین و دیاربکر واقع بوده و قریه دارا در جنوب نصیبین است.^۳

۱. جغرافی نویسان قدیم اسامی بسیاری از شهرهای مکران را در کتابهای خود ثبت نموده اند ولی هیچ کدام تفصیلی از آن شهرها ذکر نکرده اند. مهمترین مرکز بازرگانی آن ایالت، بندر «تیز» در کنار خلیج فارس بود و کرسی آن استان شهر «فنبور» یا «بنجبور» در داخله ایالت بود که امروز معروف است به پنج گور. پنج گور در قرن چهارم به قول مقدسی بارویی داشت که از گل ساخته شده بود گرد آن بارو خندقی بود در میان نخیلات دارای دو دروازه، دروازه تیز در جنوب باختری که از آنجا به ساحل خلیج می رفتند، و دروازه طسوران در شمال خاوری که از آنجا به ناحیه طوران می رفتند. شهر مرکزی طوران موسوم بود به قصدار (یا قزادار) که آب آن از نهر بود. مسجد جامعی در میان بازار داشت و به گفته مقدسی اهل آنجا بلوچ وحشی اند و از مسلمانی اسمی بیش ندارند و زبانشان بلوچی است (جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۵۲).
۲. الحضر همان «حتر» ی رومیهاست که ابن سراجیون گوید رود ثرثار در نیمه راه بین سنجار و محل التقای آن به رودخانه دجله که نزدیکی تکریت می باشد از آن می گذرد و هنوز خرابه های قصر بزرگ پارتها در آنجا دیده می شود که یاقوت در این باره گوید بانی آن ساطرون بود و آن را از تخته سنگهای مربع شکل ساخت (جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۱۰۶).
۳. دارا واقع در چند میلی خاور دنیسر در زمان رومیان قلعه ای عظیم بود. ابن حوقل گوید شهر کی است. مقدسی گوید قناتی دارد که تمام شهر را آب می دهد و در مسجد قرار می گیرد و از آنجا به دره ای سرازیر می شود. ابنیه آنجا از سنگ و آهک است. یاقوت گوید شهری است در دامنه کوهی و در دهکده های آن «محلِب» که اعراب به جای عطر از آن استفاده می کنند به عمل آید و دارای باغستان است، زمانی که ابن بطوطه از دارا عبور نموده - یعنی در قرن هشتم - قلعه آن خراب بوده و عمارتی نداشته است... (جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی).

دارا شهر کی است بر دامن کوه و اندروی آبهاء بسیار روان (حدود العالم من المشرق الى المغرب، ص ۱۵۶).

دارگمان: یا «دارغومان» اسم رودخانه‌ای بوده است از باختر که با رودخانه اشوس یا اکوس یکی شده بعد به جیحون ریخته.
داماس: یا «داماس کوس» شهر دمشق است.

داه: یا «داهی» یا «داه» اسم طایفه‌ای از طوایف تورانی بوده که آنها را اسکیت و سیت و سگری هم گفته و ذکر این قوم و محل و مسکن آنها در کتاب دررالتیجان بسیار شده در اینجا دیگر حاجت به شرح نیست.

دبا: اسم قدیم شهر عین تاب بوده از توابع ولایت حلب.
درابساکا: یا «دارابساکا» یا «دارابسا» باید اسم شهر داراب فارس معروف به «دارابگرد» باشد. شهر بامیان از بلاد افغانستان که در معبر اسکندر کبیر بوده و چنگیزخان آن را خراب نموده نیز به این اسم نامیده شده.

درانگا: یا «درانژیان» اسم قدیم سیستان بوده بعد از هجوم طایفه ساس یا ساک یا اسکیت به این مملکت «مناسکاتینا» نام یافته و مردم ایران آن را سکستان کرده و سجستان معرب آن است.
دلاس: اسم رود دیاله است که از کوه پاطاق سرچشمه می‌گیرد و از شهر زور گذشته به دجله می‌ریزد.

دمتریوس: اسم شهر کرکوک است از ولایت موصل و بطلمیوس مصری آن را «کورکورا» ضبط کرده.

دودیانا: قصبه‌ای است در لوائ بایزید تابع ولایت ارزن الروم و امروز معروف به «دیادین» است.

دورا: اسم صحرای وسیعی بوده نزدیک بابل که نسابو خود و نوزور از بخت‌النصرها (نمارده) مجسمه خود را که سی ذرع طول داشته در آن صحرا نصب کرده. این اسم در تورات مذکور است.

دوسارا: اسم قلعه جعبر حالیه است که منسوب به دو سر غلام

می باشد.

دیوس کوریا: یا «سباستوپلی» از شهرهای منگیرلی واقع در کنار قرادنکیز و امروز معروف به «اسکوریه» می باشد.

راژس: اسم قدیم شهری بوده و آن را «راک» و «آرساسیا» هم گفته اند و می توان گفت اسم دیگر ری «راز» است و راژس محرف آن می باشد. فی الحقیقه ری را هر جاطوری نوشته از جمله در تورات «راگز» نگاشته شده. در الواح بیستون در آن لوحی که به زبان مدی می باشد «راگا» ثبت کرده و در لوح دیگر که به زبان تورانی است «راگ کآن» و در اشتقاق آن نیز چیزها گفته اند تا آنجا که آن را از کلمه «واج» سانسکریت مشتق دانسته و مشعشع ترجمه نموده چنان که راج و راجه هندیها که برای پادشاهان آنها علم بوده همین معنی را دارد (راج یعنی باتشعشع بسیار و راجه مصغر آن است که راج کوچک باشد).
قدما در بلاد جبال یا مدی یا عراق عجم اول شهر اکباتان را دانسته که همدان باشد و دویم شهر، ری را گفته اند که راژس یا راگز یا راز باشد. چون شهری در مقدونیه بوده موسوم به اورپوس بعد از غلبه اسکندر کبیر بر این حدود، فاتح مقدونیه یا خلفای او، ری را که شباهت به شهر مزبور داشته به یاد بلده ای از مملکت وطن خود «اورپوس» نامیدند و در سلطنت اشکانیان این شهر موسوم به آرساسیا یا آرساکیا نامیده شد یعنی شهر آرساس یا آرساک که اشک باشد. در زمان ساسانیان باز آن را به اسم قدیم که داشت نامیده راژس یا راگز گفتند بعد اعراب، راژس را راز و راگز را ری کردند.

چون راج یا راک چنان که گفتیم به معنی مشعشع بوده و این شهر هم در آبادی و ابنیه عالیه و قصور و دور رفیعہ شعشعه زیادی داشته ممکن است به اسمی مزبور موسوم شده باشد. از القایی که به ری داده اند «ام البلاد» و «شیخ البلاد» است.

یاقوت حموی گوید در تواریخ قدیم ایران می‌نویسند کیکاوس اختراع ارابه نمود و آلاتی در آن قرار داد که به واسطه آن به آسمان رود حق تعالی به باد حکم داد آن ارابه را به ابر رساند و از آنجا سرنگون کند. کیکاوس با ارابه‌اش به دریای جرجان افتاد. کیخسرو پسر کیکاوس چون به تخت سلطنت نشست همان ارابه را مرمت کرد که به شهر بابل برد یعنی با ارابه به آنجا رود. به محل شهری که رسید مردم او را دیده فریاد برآوردند که «به‌ری آمد» یعنی با ارابه آمد چه ری در لغت فرس قدیم به معنی ارابه است کیخسرو حکم کرد در آن محل شهری بنا کردند و آن را «ری» نام نهادند.

دروجه تسمیه ری از این قبیل چیزها بسیار گفته‌اند که در صحت آن حرفهاست لهذا متعرض نشد.

مکرر این شهر عمارت شده از جمله جعفر بن محمد رازی گوید در خلافت منصور عباسی، ولیعهد خلیفه مهدی شهر تازه‌ای در ری بنا کرد و دور آن شهر خندقی حفر نمود و مسجد جامعی بساخت و این ابنیه در سال صد و پنجاه و هشت هجری تمام شد. نیز قلعه‌ای دیگر مهدی در حوالی ری بنا نموده و خندقی دور آن کنده و آن قلعه را محمدیه نامید.

قلعه ری را وقتی قلعه «الفرخان» می‌گفته‌اند یا قلعه دوری بوده موسوم به قلعه فرخان. نگارنده شرح مبسوطی از ری در کتاب مرآة البلدان ناصری در لغت تهران نوشته لهذا در اینجا به همین قدر اقتصار می‌نماید. رامباسیا: از شهرهای بلوچستان بوده و اسکندر کبیر در مراجعت از هندوستان از این شهر عبور نموده. دانویل می‌گوید حالا معروف به «ایرماجیل» است.

رئون: اسم رودخانه ریون است واقع در منگیلی و آن را «فاز» هم گفته‌اند.

رژنا: از بلاد جزیره است و حالا معروف به «رأس العین» می باشد.
رین نیکوس: بنابر مسطورات دانویل و بعضی از علمای دیگر
اسم قدیم رودخانه ولگا بوده است.

زابدینا: اسم قدیم جزیره ابن عمر است تابع موصل و حالا هم
موسوم به همین اسم است.

زابوس مینر: یعنی زاب کوچک و آن را یونانیها «کاپروس»
می گفته اند.

زادراگارتا: به عقیده دانویل اسم شهرساری مازندران بوده اما
علمای جغرافی حالیه می گویند در محلی که حالا شهر استراباد واقع
است شهری بوده موسوم به این اسم. در هر حال این اسم مرکب از دو
کلمه است «زادرا» و «گارتا» اما «زادرا» علی الظاهر اسم والی یا بانی
این شهر بوده و «گارتا» همان گرد است مثل داراگرد.^۱

زارانجی: یا «زارانگیا» اسم قدیم آن قسمت سیستان است که
در حوالی دریاچه زره واقع و این لغت زندگی است و در لغت زند
«زارایا» جای باتلاق را می گفته چنان که در فرس قدیم هم «دارایا»
همین معنی را داشته و چون به مجاورت دریاچه این قسمت باتلاق
بوده موسوم به این اسم شده.

زاریس: اسم دریاچه سیستان است. اکتزیاس طبیب که شرح
حال او در آخر جلد دوم درالتیجان نگاشته شد^۲ در تاریخ خود
می گوید: «زاریس اسم شهری است در نواحی سیستان».

۱. جغرافی نویسان قدیم گفته اند که نام قدیم قصبه ساری واقع در خراسان «زادراگارتا»
است که زمانی پایتخت پادشاهان اشکانی بوده لکن بر طبق ضبط صحیح، نام این
شهر (زادراکرد) است که استراباد کنونی یا بطوری که تصور شده است نام دیگر
شهر «سی رنکس» است که در حدود شهر استراباد بوده و در داستان لشکر کشی
اسکندر به گرگان از آن نام برده شده است (لغت نامه دهخدا).

۲. برای شرح حال اکتزیاس رجوع شود به فرهنگ مورخین و جغرافی دانان در
انتهای کتاب حاضر.

زار یاسپا: اسم قدیم شهر بلخ بوده.^۱

زغما: معنی این کلمه «پل» می باشد. وقتی که از بلاد سوریه خواستند به الجزیره بروند پلی بر روی فرات بسته از روی آن عبور کردند بعد شهری در نزدیکی آن پل آباد نموده آن را هم به اسم پل، «زغما» گفتند. این پل و این شهر فی مابین حلب و اورفه (بیره جک) واقع و حالا معروف به «بقرة الفرات» است.

سابیری: اسم شعبه ای از طوایف هیاطله بوده که از شمال به سواحل بحر خزر آمده در سمت قفقاز سکنی گرفته بعد از مائه پنجم و ششم مسیحی به حوالی دنیپر رفته و حالا آن ناحیه را «سوری» یا سیبری می نامند و ایالت پولتا و اوچرنیکو از ممالک روس در آنجاست.^۲ سارماسیا: دشت قبحاق است و در لغت تارتاری نگاشته شد. ساریگا: اسم شهر قدیم سرخس خراسان است.

ساکا: یا «ساس» اسم یکی از شعب بزرگ طوایف تورانی است. مسکن آنها از طرف مغرب، ترکستان و از طرف جنوب شرقی و مشرق، کوه ایمائوس و از طرف شمال، تاتارستان و آنها همان قوم سگزی می باشند که در سیستان منزل گرفته و بدین واسطه سیستان را سگستان گفته و سگستان را اعراب، معرب نموده سبستان کرده اند و سگزی یا ساس بعد به اسم ساساژت موسوم شده و «سک سری» که فردوسی علیه الرحمة و غیره به تورانیها نسبت داده به واسطه این است که نژاد آنها به طایفه ساس می پیوسته.

۱. زاریاسپ نام قدیم شهر بلخ است. مؤلف ایران باستان آرد از نویسندگان جدید بعضی نوشته اند که اسکندر در زاریاسپ مجلسی از سرداران ایرانی تشکیل کرد (لغت نامه دهخدا).

۲. سابیری قومی بودند که در قرن پنجم و ششم میلادی بین رودخانه قوبان و سلسله جبال قفقاز سکونت داشتند. در اواسط قرن ششم به سوی دسنه و دنیپر مهاجرت کردند و در آن نواحی سکونت گزیدند و نواحی جدید سابهریه یا سبریه نام گرفت (لغت نامه دهخدا).

از پیش از عهد کیان، هر وقت طایفه پارت به پیشدادیان یاغی می‌شده ساسها را به کمک خود می‌طلبیده‌اند بعد هم که پارتها سلطنت اشکانی را تشکیل دادند باز در هنگام لزوم از طایفه ساس استعانت می‌نمودند. دیواری که یک سمت آن به قرادنکیز و سمت دیگر به بابد الابواب متصل می‌شده و باز از سمت مشرق دریای خزر شروع شده و تا ساحل جیحون امتداد یافته برای منع تجاوز و چپاول ساسها بوده که آنها را «کت» و «ماساگت» می‌گفتند و گت و ماساگت همان یاجوج و ماجوج است که در تورات «گوگ» و «ماگوگ» نگاشته شده.^۱

سپوتاس: یا «اسپوتاس» به عقیده استرین اسم دریاچه ارومیه بوده و آن را ارامنه «کاپوتان» نامیده.

سلنی: اسم شهرافیون قره حصار است که آن را «قره حصار صاحب» می‌نویسند مرکز لواو تابع ولایت خداوندگار بروسه است.

سلوسیا: یا «سلوسی» شهر مشهور بابل است که ملوکوس نیکاتر در سنه سیصد و هفت قبل از میلاد در کنار دجله ساخت. خرابه او در مقابل طیسفون هنوز موجود است و این دوشهر را چون روبروی هم بوده اعراب «مداین» می‌گفته‌اند.

سمینا: اسم قدیم سمنان بوده.

سنعار: یا «شنعار» یا «سینهار» اسمی است که عبریها به ارض بابل که در حوالی التقای دجله و فرات واقع شده داده و شهر بابل

۱. ساکاها یکی از اقوامی بوده‌اند که در روزگاران قدیم ازدرون آسیای میانه یعنی از ترکستان شرقی یا ترکستان چین تا دریای آرال و خود ایران و از این نواحی به فاصله‌هایی تا رود دن و از آن رود تا رود بزرگ دانوب پراکنده بودند و در هر قسمت از این صفحات پهناور به نامی دیگر نامیده می‌شدند. آن دسته را که از طرف آسیای میانه با ایران سروکار داشتند جغرافی نگاران باستان «ساک» یا «ساس» نامیده‌اند و داریوش بزرگ «سک» یا «سکا» می‌نامد. مردمانی که در اروپای شرقی سکنی داشتند در کتب هردوت موسوم به «سکیت» هستند و اسسیت (scythes) فرانسوی شده این نام است (لغت نامه دهخدا).

در همین خطه بوده است.

سنگار: مصحف سنجار است و این شهر از جهت تولد سلطان سنجر در آن موسوم به این اسم شده است.

سوزیا: اسم شهر زوزن است مابین نیشابور و هرات. بعضی زوزن را ولایت دانسته اما گفته‌اند شهر این ولایت هم موسوم به زوزن می‌باشد. چون علمای بزرگ از زوزن بیرون آمده آن را «بصره صغیر» نامیده‌اند.

سوزیان: اسم خوزستان بوده و پایتخت آن را «سوز و سوس» می‌گفته‌اند که همان شوش باشد و بعد از آن که شوش خراب شده در نزدیکی آن شوشتر را بنا کرده‌اند.

سوکاندا: اسم قدیم جزیره آبسکون بوده.

سیازوروس: اسم قدیم شهر زورکردستان است.

سیتاسن: حالا معروف به «کارکوف» است و اسم صحیح آن «عقرقوف» است. بعضی «عقرقوم» هم ضبط کرده در هر صورت تلی در نزدیک شهر بغداد موسوم به این اسم است. گویند کیکاوس—که به زعم بعضی نمرود است—آنجا را بساخته که در انداختن حضرت ابراهیم (ع) در آتش، خود به آن بلندی رود.

سیدری: یکی از رودخانه‌های استراباد است که بعد موسوم به «استر» شده از حوالی شهر استراباد حالیه گذشته به دریا می‌ریزد.

سیدنوس: اسم رودخانه‌ای است در آناتولی که امروز معروف به «ترسو» و «قراسو» می‌باشد. اسکندر کبیر در آب این رودخانه رفته سینه پهلوی کرده نزدیک بود بمیرد.

سیروپلی: شهری بوده در گیلان معروف به «کوراب» از ابنیه کیخسرو.

سیروس: اسم دو رودخانه است: یکی رود کر در ارمنستان،

دیگری رودخانه بند امیر در فارس.

شانه‌سپته: یا «کاته‌سپته» اسم شهرختن است در ترکستان چین. شادرا: یا «کاررا» یا «شاران» یا «کاران» اسم جایی است که کراسوس سردار رومی از اشکانیان شکست خورد و حضرت ابراهیم (ع) از آنجا به ارض کنعان رفته و حالا موسوم به «حتران» است واقع در داخله لوائی بیره‌جک تابع ولایت حلب.

شاداکس: در کارا کس نگاشته می‌شود.

شارپوت: صحیح آن خرپوت است و آن از شهرهای ولایت معمورة‌العزيز می‌باشد. متقدمین آن را «حصن زیاد» نامیده و متأخرین «خرت‌پوت» و ارامنه «کارپترت» یا «کارت‌پتر» در هر حال از بلاد ارمن وسطی است.

شاطراموتی‌ته: یا «کاتراموتته» اسم ناحیه حضر موت یمن است. شوادرا: اسم خوار و ورامین است.

شواب: و «کواب» و «اولائوس» هر سه اسم رودخانه قراسو و آب‌زال و کرخه است که داخل شط‌العرب می‌شود.

شیو: یا «خیو» یا «اسکیو» از جزایر آناتولی و در بحرالجزایر واقع است. اسم شهر این جزیره هم «شیو» می‌باشد. یونانیها «شیو» را «کیو» می‌گویند و عثمانیها «ساقزاطه‌سی» (جزیره ساقز).

طخاری: اسم یکی از طوایف ترک بوده که در کوهستان باختر سکنی داشته چون این طایفه در طخارستان ترکستان جای گرفته آن ناحیه به اسم آنها موسوم شده. یاقوت حموی در شرح طخارستان گوید: «اینجا را طخیرستان هم می‌گویند و طخیرستان یا طخارستان ناحیه وسیعی است متعلق به خراسان و منقسم به دو قسمت می‌باشد: طخارستان علیا و طخارستان سفلی. طخارستان علیا در مشرق بلخ و در بیست و پنج فرسخی آن است و در مغرب رود جیحون واقع شده، خلم و سمنگان و

بقلان از بلاد معتبره طخارستان است». اصطخری می‌نویسد: «از شهرهای عمده طخارستان، طالقان خرامان است».

غوریا: شهر غوراست در افغانستان.

فلاویاس: به عقیده دانویل اسم قلعه قارص است که آرامنه «هارس» می‌گویند.

فنیسیا: اسم فنیقیه است که در اصل فنیکو بوده و آن ناحیه کوچکی بوده از شام مابین لبنان صغیر و دریای مدیترانه. شهر تیر و صیدون از بلاد فنیقیه است. فنیقیه در حقیقت بیروت حالیه می‌باشد. اختراع الفبای ابجدی در این مملکت شده و امروز علمای بیروت سرآمد عصرند.

فیریژی: یا «فیریژی» اسم لواهای کوتاهیه و قره‌حصار صاحب است از ایالات آسیای صغیر.

قالاتیا: حق این است که صحیح این کلمه «غالاتی» و «غالاتیا» می‌باشد و در حرف غین باید نوشته شود متابعت و دفع التباس را در اینجا نگاشته شد. و غالاتی اسم لواهای آنقره و بوزغاد و اماسیه می‌باشد از ایالات آسیای صغیر.

قالیله: یا «غاليله» (گالیله) یا «گالیلا» اسم ناحیه وسیعی است از بیت المقدس و از تمام نواحی فلسطین آن سرزمین حاصلخیزتر و پرجمعیت‌تر بوده.

کائیسارا: از شهرهای فلسطین است و ابتدا «استاراتون» نام داشته هرود که از جانب اگوست قیصر روم در اینجا حکمرانی داشته تملقاً آن را قیصریه نامید و کائیسارا همان قیصریه است.

کائیسارا: نیز قیصریه است از شهرهای کاپاداس آناتولی و ارجیاس کاغی شهر بزرگ و مرکز لوای این قیصریه می‌باشد از ولایت آنقره.

کابلانکا: اسم یکی از شهرهای شیروان بوده. دانویل آن را «کابلانوار» و در ساحل رود سمور نوشته و بطلمیوس رود سمور را «البانوس» نامیده.

کاپادس: لواهای نیگده و قیصریه مسطور در فوق و مرعش و ولایت سیواس است.

کاپوت: اسم کوهی است نزدیک درنده و عرب گیر، و ارامنه آن را «کپوه» گویند و جایی است که فرات از میان دره بسیار تنگی می گذرد و امروز معروف به «بوغار کبان معدنی» است.

کاتابانوم: در حضر موت یمن. حالا آن را «شبام» می گویند و آباد است.

کاتنا: اسم جزیره کیش است در خلیج فارس.

کاتاوینا: از ایالات ارمن صغری و غالباً جزو کاپادس بوده حالا اسم قضا و قصبه البستان است در لوای مرعش تابع ولایت حلب. البستان را آبلستان هم ضبط کرده اند.

کادی: حالا معروف به «کدوس» است مرکز قضا و تابع لوای کوتاهیه ولایت خداوندگار است.

کادینا: از شهرهای آناتولی و حالا موسوم به «نیک ده» است.

کاراکس: یا «شاراکس» یا «خساراکس» شهری بوده در خوزستان در نزدیک مصب اولائوس که رود کرخه یا قراسو باشد. اسکندر کبیر در آن عمارت نموده جمعی یونانی را در آنجا ساکن کرد و موسوم شد به کاراکس اسکندریه. چون طغیان آب آن را خراب می کرد آنطیوخوس — پادشاه سلوکید — جای آن را تغییر داده دورتر در دامنه کوه قرار داده و «آنتیوسیا» یا «انطاکیه» نامید.

به عقیده نگارنده، کاراکس، خوزستان نزدیک به خلیج فارس و مابین مصب قراسو و کارون است و امروز معروف به «کارم» می باشد

و این ناحیه را «کاراش» می‌گفته‌اند یعنی جایی که شهر کاراکس در آن واقع است. ایوان کیف هم از ابنیه یونانیان می‌باشد و معروف به کاراس بوده.

کارالیس: از شهرهای آناتولی و به عقیده بعضی همان قیرایلی است که مرکز ناحیه و تابع ولایت قونیه می‌باشد.

کارانا: از شهرهای یمن مابین عدن و ذمار واقع در بالای سنگی که امروز معروف به «المقرن» است.

کارشا: یا «کارخا» یا «کارشی» همان کرخ بغداد کهنه است. **کارمانا:** یا «کارمانیا» اسم مملکت کرمان است و بطلمیوس آن را منقسم به دو قسمت کرده: کرمان دایر، و کرمان بایر. حد شمالی کرمان دایر، کرمان بایر بوده از طرف مشرق، محدود به بلوچستان و مکران، از طرف مغرب به فارس و پایتخت این قسمت «کارمانا» که کرمان باشد نام داشته و دارد. اما کرمان بایر محدود به خراسان و هرات می‌شده. در حقیقت لارستان فارس هم جزء کرمان قدیم بوده. نیز بطلمیوس جزیره و بندر هرموز را «هرماپلیس» می‌نویسد.

کارپلا: دماغه جاسک است در ساحل کرمان.

کازیارژیو: به عقیده دانویل اسم شهر کاشغر است.

کاسپانا: اسم دریای مازندران است که آن را «کاسپین» هم می‌گویند. فی الحقیقه بزرگترین دریاچه‌های شور کره ارض است و مابین حدود اروپا و آسیا واقع شده. امتدادش از شمال غربی به جنوب شرقی و منتهای طولش هزار و دوست کیلومتر و منتهای عرضش ششصد و پنجاه کیلومتر و منتهای عمقش نهصد ذرع است. چون طایفه کاسپی در سواحل این دریا ساکن بوده آن را کاسپین گفته‌اند بعد «دریای هیرکانی» نامیدند یعنی دریای گرگان و اسامی دیگر آن: دریای خزر، دریای

دیلم، دریای جرجان، دریای طبرستان و دریای باکو می باشد.^۱
کاس پیرا: یکی از شهرهای کشمیر یا اسم خود کشمیر بوده.
کام مانن: پایتخت قدیم ایالت کساپادس که سیواس باشد بوده
حالا به «کامان» معروف است.

کانان: همان کنعان است که در طرف جنوب شامات واقع شده.
کپی: یا «سپی» از شهرهای دشت قباچاق و در کنار دریای
آزف بوده. دانویل گوید حالا معروف به «کیپل» است و کپی در زبان
قباچاق، باغ می باشد.

کتزیفون: یا «سته زیفن» اسم شهر طیسفون بوده و اعراب آن را
معرب نموده طیسفون نامیده و امروز معروف به «مداین سلمان» و «طاق-
کسری» می باشد. این شهر را سلاطین اشکانی در کنار دجله در مقابل
شهر سلوسی بنا نموده و در آن قشلاقی می نموده اند. طاق کسری از
ابنیه با عظمت این شهر است و ما شرح آن را در مرآة البلدان ناصری
نگاشته ایم.

کراق: یا کراقوس از کوههای بزرگ آناتولی است در ولایت
آیدین و امروز معروف به «ست کاپی» می باشد.

کرسونئوس: اسم بندر ریشهر است که در پهلوی بندر بوشهر
می باشد.

کس سرای: این اسم را پلوتارک «کاس سین» می نویسد. گویند
یکی از طوایف صحرائشین ایران بوده که در زمان اسکندر در کوههای

۱. دریای کاسپین در نقطه ای که به محاذات قسمت بالای هیرکانی (ایالت گرگان)
می رسد در واقع صورت دریا به خود می گیرد و این صورت را تا پای کوهستان
مدی (ماد) و ارمنستان دارد زیرا که قسمت سفلی این کوهسار به شکل هلال
است و درست در کنار دریا ختم می شود و فی الحقیقه عمق خلیج کاسپین را
می سازد (گویا مراد این است که عمیق ترین جای دریای خزر در مجاورت این
کوهستانهاست. در این سواحل چون از دریا به جانب قلّه کوه برویم طوایف
مختلف می بینیم که متدرجاً بر دامنه ها قرار دارند (لغت نامه دهخدا).

پاطاق و کردند در حدودی که به طرف لرستان است سکنی داشته به واسطه سقناقه‌های^۱ سخت به هیچ پادشاه اطاعت نمی کرده اسکندر جمعی زبده سوار فرستاده آنها را مغلوب نمودند. به عقیده نگارنده طایفه مزبوره اجداد الوار حالیه بوده‌اند.

کش: یا «کک» اسم طیسفون است.

کف: یا «کفوس» اسم رودخانه کابل بوده که داخل رود پنجاب می‌شود.

کلشید: یا «کلشی» که در یونانی «کلخیس» می‌گویند اسم قدیم قطعه زمینی است در آسیا که امروز مملکتین ایمره‌لی و منگیرلی در آن می‌باشد. حدود آن در مغرب دریای سیاه و در شمال قفقاز و در مشرق گرجستان حالیه است.^۲

کلشی: یا «کیللا کاری» بنابر مسطورات بطلمیوس اسم شهری است از هند در ناحیه مدرس در کنار رودخانه و امروز معروف به «کلکاری» می‌باشد. رودخانه مزبور به خلیجی می‌ریزد که آن را نیز بطلمیوس «کلشیکوس» نامیده.

کماریا: اسم دماغه کمرن هندوستان واقع در ایالت مدرس می‌باشد.

کمی‌زنا: اسم قدیم قومس است.

کوآنا: اسم قدیم شهر قم بوده است.

کوددا: اسم شهر کیج مکران است.

کوراسمی: اسم یکی از طوایف تورانی بوده که در دو ساحل جیحون سکنی داشته. این طایفه اسم خود را به ناحیه‌ای که خیه در

۱. سقناق = اختار.

۲. کلشید (یا به قول نصرالله فلسفی در تمدن قدیم، تألیف فوستل دو کولانتز، کلشس) کشور باستانی در آسیا که در مشرق دریای سیاه و در جنوب قفقاز واقع است و به وسیله رودخانه فاز مشروب می‌شود (لفت نامه دهخدا).

آن است داده آن سرزمین را «کوراسم» گفتند و کوراسم به مرور «خوارزم» شد. پس وجه تسمیه‌ای که برای خوارزم، متأخرین بیان کرده‌اند نباید صحتی داشته باشد.

کورومیترون: یا «خورومیژن» اسم قدیم خراسان است و ظاهراً این اسم باید از کلمه خور و مهر مرکب شده باشد اگرچه وجوه دیگر هم بنظر می‌آید.

کوناکسا: از شهرهای عراق عرب و در نزدیکی فرات و در جنوب مایل به مغرب بابل بوده. چون جنگ اردشیر درازدست کیانی با برادرش خسرو که یاغی شده بود در حوالی این شهر اتفاق افتاده معروف شده است^۱ (این همان جنگی است که خسرو شکست خورده و کشته شد و اگزنفون سردار معروف یونانی که در خدمت خسرو مستخدم بوده با چهارده هزار یونانی به وطن خود بازگشت و ده هزار نفر آنها را سالمأ به وطن رسانید و «بازگشت ده هزار نفری» از مطالب مشهوره تاریخی شد).

کیرس شاتا: یا «سیرس شاتا» از قلاع قدیمه ماوراءالنهر بوده است. کیخسرو کبیر آن را در کنار رود سیحون ساخته که به واسطه آن دفع شرطوایف تورانی را نماید. معنی تحت‌اللفظی کیرس شاتا قلعه خسرو است. اسکندر کبیر این قلعه را خراب کرد و قدری دورتر در همان حوالی قلعه‌ای بنا نموده آن را «اسکندریه» نامید.

گوال پرسیس: با کاف فارسی یعنی قسمت عمیق فارس که عبارت از دشت و جلگه باشد و «گوال» مشتق از «گوالا» شده که به معنی گود

۱. کوناکسا محلی بود در یازده فرسخی بابل از طرف شمال و تصور می‌کنند که در نزدیکی خرابه‌هایی است موسوم به «کونیش» و اکنون این محل را «خان اسکندریه» گویند. در این محل بین کوروش کوچک و اردشیر دوم جنگی روی داد و این جنگ یکی از وقایع مهم تاریخ بشمار می‌رود (لفت نامه دهنده).

و عمیق است. گوال پرسیس همان ناحیه‌ای است که بازارگاد پایتخت
کیخسرو در آن بوده و ذکر آن گذشت.

لابانا: اسم قدیم شهر موصل بوده.

لازیکا: مورخین معاصر قیاصره، کلشید را «لازیکا» می‌گفته‌اند.
درحقیقت لازیکا قسمت منگیرلی کلشید است و امروز معروف به لازستان.
لجز: اسم طایفه لگری است.

لیکوس: اسم رودخانه‌ای است که از کوه بیک کول جاری
می‌شود و از خاک خنوس گذشته به رود مراد می‌پیوندد. در قدیم
رودخانه زاب را هم لیکوس می‌گفته‌اند.^۱

ماراکاندا: اسمی است که یونانیها به شهر سمرقند داده در
جغرافیای بطلمیوس، سمرقند «مرا کند» ضبط شده اسکندر محل این شهر
را هم تغییر داده است.

مارد: یا «ماریدی» یا «میرید» اسم قدیم شهر ماردین است در
ولایت دیاربکر.

ماردی: یا «مارد» یا «آماردی» اسم طایفه بزرگی بوده که در
ساحل بحر خزر سکنی داشته‌اند و شرح حال آنها در اصل کتاب نگاشته
شده.

ماروکا: یا «ماروکه» اسم مروشاهجان است.

ماساکسا: اسم یکی از طوایف اسکیث بوده.

ماسکا: اسم مسیلی است در الجزیره که امروز آن را «وادی السباع»
می‌گویند.

ماسیوس: اسم قدیم قره‌جه‌طاغ الجزیره است.

۱. لیکوس نام دیگر رود زاب علیا به ایران. لیکوس را با زاب بزرگ یا
علیا تطبیق داده‌اند. قول دیگر آن که این رود را با زهاب سفلی تطبیق می‌کنند
و بعضی آن را زهاب کوچک نامیده‌اند (لغت نامه دهخدا).

ماسیس : یکی از اسامی آغری داغ است.

ماکیرانکا : اسم شهر میافارقین است که در دوازده فرسخی دیار بکرو در طرف شمال آن می باشد.

مدوس : ظاهراً اسم شعبه ای از رود کرفارس باشد.

موروند : بطلمیوس شهر مرنند آذربایجان را موروندا نوشته است.

موکسوئن : اسم قصبه موش است تابع ولایت بتلیس و اسم قدیم آن در زبان ارمنه «تاوون» بوده.

ناسادرس : از نهلهایی بوده که سلاطین بابلی در دشت بابل حفر کرده برای وصل کردن دجله به فرات یا برای سیراب کردن مزارع. امروز معروف به «سرسار» یا «ثرثار» است.

نارمالخا : یا «فلوویوس وگوم» این اسم در لغت عبری یا کلدانی به معنی نهرالملک است و به این اسم نهری در حوالی سلوسی بوده که دجله و فرات را به هم وصل می نموده.

نیه فوروم : یا «نیکه فوروم» شهر رقه حلب است در ساحل شرقی فرات. اول آن را اسکندر کبیر ساخت و اسکندریه نامید بعد سلوکوس کالینوکوس پادشاه سلوکیدی به تجدید عمارت آن پرداخت و آن را به «کالینی کوم» موسوم نمود. در مائه پنجم مسیحی لئون قیصر ییزانس آن را فتح کرد و لئون دپلیس خواند. در سنه پانصد و هشتاد میلادی موریس، قیصر ییزانس معاصر خسرو پرویز بعد از وصلت با خسرو به کمک او لشکر کشیده در حوالی این شهر بهرام چوینه را که به خسرو یاغی شده بود بعد از جنگ سختی شکست داد.

نیزاکامپی : یعنی صحرای نیزاکه چمن سلطانیه باشد. ایلخی سلاطین قدیم ایران آنجا می چریده و حالا هم مرتع اسبهای توپخانه دولت است.

نیزی بی : یا «آنتوخیا» اسم نصیبین معروف است در دیار ربیع

نیه : یونانیها اسم این شهر را «پارت هونیزا» ضبط کرده یعنی شهر پارتها. این شهر از بلاد بزرگ اشکانیان بوده که قبل از استیلای کلی خود بنا کرده‌اند حالا معروف به‌نسا و در حوالی ایسورد است. مقبره بعضی از سلاطین اشکانی در آنجا بوده. گویند اجداد سلاطین عثمانی از این شهر مهاجرت کرده‌اند.

نینو : یا «نینوس» یا «نینوا» اسم نینوی معروف است از شهرهای قدیم معتبر دنیا و مرکز تمدن آسیا در ساحل دجله در حوالی شهر موصل حالیه بنا کرده بودند. در جای نینوا آبادی حالیه معروف به «اسکی- موصل» یا «قریه خسروآباد» است. در تورات نینوا به معنی تمام مملکت آشور (آسیری) می‌باشد. بعد از انقراض سلطنت سارداناپال، کیخسرو کیانی در پانصد و سی و هشت سال قبل از میلاد، نینوا را تملک نمود. دور حصار شهر نینوا چهل و پنج هزار ذرع بوده و دیوار حصار به ارتفاع سی ذرع و قطر دیوار حصار به اندازه‌ای که سه عراده در بالای دیوار پهلوی هم حرکت می‌کرده. دور دایره بروج قلعه هفتاد ذرع بوده. جمعیت شهر نینوا را تا ششصد هزار نفر نوشته‌اند. در تورات بانی شهر را نمرود نگاشته و در تواریخ آشور نام، در هر حال تاریخ بنای آن دوهزار و ششصد و هشتاد سال قبل از میلاد بوده. در هزار و نهصد و شصت و هشت نینوس مجدداً عمارت نموده در زمان این پادشاه و اخلاف او اول شهر دنیا بشمار آمده اما عظمت آن دوامی نکرده به زودی سلاطین مد (پیشدادی) نینوا را قهراً گرفته خراب نمودند و تاریخ این شهر و مملکت و شرح بزرگی و آبادی آن زیاده از این است که در این مختصر گنجد. همین قدر باید دانست که چنین معموره‌ای آخر الامر به دست اعراب معدوم شد. حضرت یونس علیه السلام در نینوا می‌زیسته و مردم را موعظه و تحذیر می‌نموده که اگر معصیت

کنید شهر تا چهل روز دیگر به کلی منهدم می شود اهالی توبه کردند و آن وقت به دعای حضرت یونس، شهر محفوظ ماند اما بعدها چنان که عادت روزگار است نماند و نابود گشت.

والارساپات: از شهرهای قدیم ارمن بوده و بانی آن را «والارسا» ضبط نموده اند. گویند برادر مهرداد پادشاه اشکانی چون از جانب این پادشاه خدیوی ارمنستان یافت این شهر را در حوالی اوچ کلیسا نزدیک ایروان بساخت و امروز معروف به قریه «واقارش آباد» است. به این قاعده اسم برادر مهرداد، والارسا بوده که ارامنه واقارشاك تلفظ نموده و باز مأخذ اشتقاق همان ارساس واشك است و به عقیده نگارنده، اوچ کلیسا در همان محلی که شهر والارساپات بوده بنا شده و الان باقی است و قریه واقارش آباد نزدیک اوچ کلیسا است.

والیدوس موروس: اسم سد یا جوج و مأجوج یعنی دیواری است که از دریای سیاه تا کوه هندوکش امتداد داشته و در نزدیکی دربند یا باب الالباب که دیوار مزبور به بحر خزر منتهی می شود موسوم به این اسم می گردد.

ولوژیا: یعنی شهر ولوژ که بلاش باشد. باید دانست که بلاش پادشاه اشکانی معاصر نرون قیصر روم، این شهر را در حوالی بابل در کنار نهری که از فرات منشعب گشته بنا کرده و نگارنده راگمان این است که شهر ولوژ در موضع کربلای معلی که به نینوا هم معروف بوده یا در حوالی آن ساخته شده چه محل آن را که در کتب نگاشته اند این طور می شود.

هارپازوس: اسم قدیم آریاچای است که از شوره گل عبور کرده به ارس می ریزد.

هارموزیا: جزیره یا بندر جرون است. در قدیم سواحل نزدیک دریا را هارموزیا می گفتند. در مائه چهاردهم مسیحی که اهالی هارموزیا

یعنی سواحل به واسطه غلبه مغول از اراضی خود به جرون آمده ساکن شدند آنجا را هرموز نامیدند بعد از آن که شاه عباس صفوی هرموز را از پرتغالیها انتزاع نمود آنجا معروف به بندرعباس شد و شرح این جمله در مرآة البلدان ناصری نگاشته شده.

هکاتم پیلس: به زبان یونانی یعنی شهر صد دروازه و دامغان را به این اسم نام برده اند اما نه به جهت این که واقعاً صد دروازه داشته بلکه چون از این شهر طرق عدیده به اقطار مختلفه بوده این نام یافته. اشکانیان در اوایل که بر تمام ایران مسلط نشده بودند چندی هکاتم پیلس را که دامغان باشد پایتخت قرار داده بودند.

هون نی: یا «هونسی» اسم یکی از طوایف تاتار بوده و بعضی آنها را مغول دانسته و آتیللا که در اصل «آتلی» می باشد اول کسی است که در این قوم پادشاهی یافته و برای حمله حرکت کرده چون به قسطنطنیه نزدیک شده نفایس بسیار و مبلغی گزاف «نعل بها» گرفته که متعرض آن مملکت نشود. همچنین لئون — پاپ رم — هدایای بسیار به او داده که شهر رم را محاصره نکند. آتیللا تا مملکت فرانسه رفته و تاریخ او مطول است و در اینجا موقع آن شرح نیست. خلاصه طایفه هون که به اسم هون نی یا هونسی معروف شده از قبایل مشهوره اهل عالمند.

هیرا: همان حیره معروف است که در نزدیکی نجف اشرف یا در محل نجف اشرف آباد بوده و فرنگیها «هیرا» تلفظ می کنند چون چندی بنی منذر آن را پایتخت قرار داده آن را «المنذریه» گفته اند. کلدانیها حیره را به نام «پالا کوپا» اسم برده تاریخ این سرزمین نیز طولانی است. **هیرکانیا:** یا هیرکانی از نواحی بزرگ آسیا و از ممالک ایران است. از طرف شمال به قسمت شرقی دریای مازندران و از طرف جنوب به مملکت پارت، از مغرب به مدی و از مشرق به مارکانیا — که مرو

باشد محدود شده بنابراین هیرکانیا حاوی و مشتمل است طرف مشرق
حالیۀ مازندران را و تمام گرگان و استراباد حالیۀ را. پایتخت آن نیز
موسوم به هیرکان یا گرگان بوده. به عقیدۀ بعضی، هیرکان، هورکان
بوده در این صورت هور به معنی آفتاب و کان به معنی معدن است یعنی
آفتاب خیز. اعراب گرگان را به جرجان معرب نموده اند. دریای مازندران
را دریای گرگان هم می گویند. جنگل گرگان معروف است.

هیفاز: معروف به «بیاه» و یکی از شعب رود ستلج هندوستان
است. گویند اسم قدیم رود پنجاب، هیفاز بوده اما به تحقیق هیفاز همان
ستلج است.

یاکسارت: اسم رود سیحون است که آن را «سیردریا» هم
می گویند چنان که اکسوس یعنی جیحون را نیز «آمودریا» گفته اند و
این اصطلاح ترکستانیه است که رودخانه را دریا می نویسند.

آنان که نظرشان به کتابی و ثوابی است

دانند که این نیز ثوابی و کتابی است

تم الكتاب بعون الملك الوهاب في يوم السبت
سادس شهر صفر المظفر من شهر سنة احدى عشر
وثلاث مائه بعد الالف من الهجرة على يد اقل
الطلبة محمد صادق التويسركاني في دار الطباعة
الدولتي.

فرهنگ مورخین
و جغرافی دانان

مورخین و جغرافی دانان خارجی

بسمه تبارك و تعالى

دانشمندان با فطانت و ذوق که قسمتی از اوقات شریف خود را وقف مطالعه کتب و رسایل نموده، و تصفح اوراق و دفاتر تازه و کهنه را بهترین مشغولیت و تفریح خاطر دانسته اند اگر به نظر تلطف و توجه در این مجموعه ببینند دانند که تاریخ اشکانیان در میان مامردم مشرق زمین تا کنون اسمی بی مسمی و ثالث ثلاثه سیمرخ و کیمیا بوده و این بنده ناچیز به موافقت و یاری ارباب هم عالیہ — نه به خودی خود — از دیری برای بوم که این مکان بایر خالی را به مکین بافر و تمکین آن دایر و معمور سازم، و به هر نحو که باشد کتابی پردازم مشتمل بر سوانح ایامی که امتداد آن تقریباً پانصد سال می شود و حوادث مهمه آن با وقایع ادوار معتبره عالم به وجهی برابری می نماید؛ یعنی دوره ای که زیاده از سی نفر شهریار کشورستان مقتدر در آن، رایت عظمت و جلالت خویش را برقمه^۱ سربلندی و افتخار نصب کرده و در پهنه نام آوری و سترگی، کوس فرمانروایی و بزرگی زده. دوره پادشاهان عظیم الشان، کدام پادشاهان عظیم الشان؟ سلاطین اشکانی و خواقین پارثی، آنها که با دول روم و یونان بلکه هندوستان پنجه در پنجه افکنده و اغلب برمهان مقدم آن زمان، و سران نامی محتشم این جهان غالب آمده

۱. قمه (به تشدید میم) بالای هر چیز را گویند (فرهنگ فارسی معین).

و ایران — وطن عزیز شریف ما — را دارای شرف مزیت و برتری نموده‌اند. راست است که اشکانیان اصلاً ایرانی نبوده و با ایرانیان ما معاملتی به‌سزا ننموده اما چنان‌که در فصلی از اصل کتاب گفته‌ایم نه آخر خود را به‌ما می‌بسته‌اند و سلسله نسب خود را جداً به‌کیان می‌رسانده؟ مائیم که آنها را رانده‌ایم و خصم الد کشور و اجنبی خوانده. از این گذشته فواید منظوره از تاریخ که عبارت از تجارب و عبر و تیقظ و خبر، و فهم سبب و جهت ترقی و تنزل امم و ملل، و صعود و سقوط ممالک و دول، و وسایل حصول مرام و نتایج سماحت و اقدام و آگاهی از نوادر اعصار و بدایع آثار، و به‌دست‌آوردن مقالید علوم و مفاتیح آداب و رسوم و افتتاح مناہج و مسالک و احتراز از مساوی و مهالک و هزار چیز دیگر است جایز نمی‌شمارد که به‌غرض بیگانگی و دوری و کینه مظلومی و مقهوری از بسا معلومات نافعہ چشم پوشیم و با مجهولات ضاره به‌رضا و رغبت دست درآغوش کنیم و ندانیم در ملک کیخسرو و کیکاوس مدتی مدید چه برگزیده، که آمده و رفته و چه بوده و گشته است؟ فرهاد یا اردوان ما که بود؟ و با یتبرقیصر روم چه نمود؟

خلاصه این خیالها داعی و محصل تحصیل اسباب و لوازم نگارش تاریخ اشکانیان و کتاب دررائیجان شد و جلد اول آن که در حکم مقدمه است به‌تأیید باری عزاسمه پرداخته آمد و دومجلد دیگر که محتوی برگزارش مخصوص سلطنت هر سلطان می‌باشد به‌شرحی که در دیباچه ذکر شده باقی است. عزم و نیت آن که به‌خواست خدا آن نیز نگاشته شود و این و هده به‌درروئالی اخبار صحیحہ و مطالب مطلوبہ انباشته آید. اما از آنجا که سرای زندگانی را نمایش و هستی، حباب است و بنیاد آن برآب، و نساخته منهدم و خراب، هنوز ننشسته گویند برخیز و درست پرنا کرده فرمان آید که بریز. راه آخرت همواره باز است و دست اجل پیوسته دراز و جز مرگ که از هزار درد بی‌درمان

آدمی آن یکی است و از زحمتهای بسیار زندگان اندکی، انسان را نوازل و عوایق غیر مترقبه چندان باشد که بشمار نیاید و به قول مشهور: شب آبستن است تا چه زاید سحر. شرق و غرب عالم را مکاید و حیل فرا گرفته بلکه دو روی زمین را جهل و ظلمت احاطه کرده ظهر الفساد فی البر والبحر شاهد حال است و اخباری که هر روز از تمام کره ارض مسموع می شود مبین این مقال. روزگار ناسازگار و سروکار بیشتر با بدگوهران نابکار، فطرتها پست، خلقتها ناتمام، عقلها ناقص، رایها سقیم. راستی با این سلیقه های کج و سرشتهای زشت و ضمائر عیج و سرایر مغشوش و روانهای ناپاک و طبعهای مفطور به حسد و دلهای مشحون به کید و سینه های پر کینه و زبانهای غماز و چشمهای شور و دماغهای پر و مغزهای تهی و سرهای سنگین بعبارة اخری با این شکم بنده های حریص و سیه کاسه های خسیس و فرومایگان خودپسند و جاهلان پلید و گمراهان مغرور و سبک روحان متکبر و شومان بوم سیرت و آدمی صورتان دیوصفت چه باید کرد؟ تا گفته ای من آن نیم که تو گویی و از من نیاید آنچه تو خواهی و جویی، ورق برگشته و تخت، باژگون شده سم قاتل جای آب حیوان گرفته و باطل، خانه حق رفته نه عرض مانده نه مال والعیاذ بالله از آن سوء حال و مال. پس نظر به این بی اعتباری کار وعدم اطمینان به دو روزه مهلت و استقرار، از محضر وزارت جلیله علوم دولت ابد مدت علیه — ابد الله تعالی شوکتها — واز فضلالی خردمند قدردان مملکت درخواست و مسئلت می نماید که اگر ما را موانع طبیعی یا مکاید احتمالی به حال خود نگذاشت و از انجام این مقصود مهم بازداشت، مستعدین از ابنای وطن را به اتمام کتاب دررالتیجان تشویق کرده برآن دارند که این راه را به پایان برند و به پای سعادت، این طریق انیق سپرند. کتب متعلقه به این تألیف منیف را که مؤلف در ایران و فرنگ به زحمت و طول مدت و خرج گزاف

وطن تبذیر و اسراف به دست آورده و جمله را در کتابخانه دارد بامسوده جلد دوم که در دفتر مجلد به جلد تیماج قرمز است و به خط خود نگارنده، دریافت نموده کتاب دوم و سیم را نیز مرقوم نمایند و بدانند که به ملت و دولت ایران این خدمتی شایان است و کاری چون آفتاب درخشنده و نمایان؛ و از مبتکر این فکر نیز نامی به نکویی ببرند و زحمت را به چیزی شمرند تا داخل در شریعت عدل و انصاف باشند و خارج از طریقت جور و اعتساف، نه چون بهمان که خود را حکیم فلان نامیده و کلیه مؤلفات مرا از مرآة البلدان و مطلع الشمس و منتظم ناصری و غیرها در کمال بی مروتی انتحال کرده و بدون تغییر عبارت و اشارت به تصنیف و مصنف به اسم خود نوشته است. نیز اگر سهوی به قلم فاتر این ضعیف رفته به اصطلاح آن پردازند و مبهم و مجمل نگذارند و توضیح نمایند، چه مقصود کشف مجهولات و نشر حقایق است نه مائی نه منی. خود که باشی کو از این تیره دلی تن نرنی. و من که اول رایض این توسنم و مبدع نخستین این فن، چگونه از لغزش به کلی برکنار مانم و ناسره را به جای سره نستانم؟ برآیندگان از ابنای وطن من است که به جرح و تعدیل گفته های من پردازند، زشتها را ترك کرده زیباها را در منصفه شهود و ابود جلوه گر سازند، به تنقیح مباحث پای افشارند و تکمیل نواقص را کمر بندند و بالطبع اسباب جمع تمام آنها راست نه مرا. ولهم قیل کل الصید فی جانب الفراء.

و چون در این کتاب در هر موقع و مطلب به اقوال مصنفین قدیم و جدید استشهاد رفته و آنها را بسیار نام برده لازم نمود که شرح مختصری از ترجمه احوال مشاهیر نویسندگان شرق و مغرب به دست دهد تا مطالعه کنندگان با آنها آشنا گردند و به زحمت تحصیل این معرفت نیفتند و از آن رو که مؤلفین فرنگ در این کاریشتر رنج برده و الحق منتهای خدمت را به عالم علم و انسانیت کرده اند ایشان

را مقدم می‌داریم و ترتیب حروف تهجی را در مدنظر گرفته می‌گوییم:
آهل‌لدو: بعضی او را اهل آتن — پایتخت یونان — و از نحویین
این مملکت دانسته‌اند. در فن تاریخ و علوم دیگر تألیفات او بدست
است و اکثر آنها از نظم و نثر به زبان فرانسه ترجمه شده و در سنه
صد و پنجاه قبل از میلاد حیات داشته است.

آپی‌بن: مورخی بوده است یونانی که در ابتدای قرن دوم
عیسوی در اسکندریه متولد شده در سن جوانی به رم سفر کرده در
عهد سلطنت تراژان قیصر روم در رم اقامت داشته و در خدمت چند نفر
از امپراطورهای این مملکت شغل کرک‌یراقی او را بوده. تاریخ
روم را در بیست و چهار جلد نوشته و آن شروع می‌شود از جنگ تروا
و ختم می‌شود به زمان سلطنت تراژان قیصر اما افسوس که از این
بیست و چهار جلد جز چند مجلد باقی و به دست نیست و آن چند جلد به
اغلب زبانها ترجمه شده است.

آت‌هنه: از فضیای یونان و مسقط‌الرأسش مصر است. در علم
نحو ماهر و معروف به نحوی بوده. تولد او را در زمان امپراطوری مارك-
ارل قیصر نگاشته‌اند و وفات او را در سلطنت الکساندر سور که او نیز
از قیصره روم است اما نه سال ولادتش را تعیین کرده‌اند نه وفاتش
را، همین قدر معین است که مارك ارل در سنه صد و شصت و یک بعد
از میلاد جلوس نموده و الکساندر سور در سال دویست و بیست و دو.
از کتب آت‌هنه چیزی که باقی است بعضی مؤلفات او می‌باشد که
در حقایق و معارف است و سیزده جلد از کتاب رجال که پانزده جلد
بوده دو مجلدش مفقود گشته و سیزده جلد باقی مانده را «لوفبر» نام
در پنج جلد به فرانسه ترجمه کرده و نزد نگارنده موجود است. این
پانزده جلد کتاب رجال را خود آت‌هنه مجمع‌العلماء نامیده.

آوین: از مشاهیر مورخین یونان است. تولدش در سال صد و پنجاه

بعد از میلاد. هم سپاهی و جنگی بوده هم مورخ و فیلسوف. از جانب ادرین — قیصر روم — حکمرانی سیواس و قهرمانیه آسیای صغیر را که حالا متعلق به دولت عثمانی است داشت. در حکومت او طایفه آلن از طوایف تورانی که در حدود حاجی ترخان و سواحل یمین و یسار رود ولگایورت داشتند به آسیای صغیر حمله کردند. آراین از طرف قیصر مأمور جلوگیری آنها شد و برآن قوم غلبه نمود در ازای این خدمت رتبه سرداری یافت. کتابهایی که از آراین مانده یکی در مغازی و فتوحات اسکندر کبیر است و چند رساله در علم جنگ و فیلسوفی. کتب او به السنه مختلفه ترجمه شده و حلیه طبع یافته است.

آفریکانوس ژولیوس: که به ژول آفریکن نیز معروف است از مورخین یونان و درمائه میم عیسوی زندگانی می نموده. اول بت پرست بوده در سال دویست و سی و یک میلادی قبول دین نصرانی کرد. تاریخ مبسوطی از اول خلقت عالم تا سلطنت هلیوگابال امپراطور و قیصر رومیه الکبری نوشته و از او به یادگار مانده است. هلیوگابال در سنه دویست و هفده بعد از میلاد به سریر سلطنت جلوس نموده.

آقاتانجلوس: یا آقاتانکلوس از مشاهیر مورخین بوده و در ابتدای مائه چهارم عیسوی زندگانی می نموده. اصلش یونانی است و اسمش شاهد این مدعا لکن در دربار تیرداد — پادشاه اشکانی ارمن — مستخدم شده. تیرداد مشارالیه را عساکر سلاطین ساسانی از مملکت ارمن بیرون کردند و وی پناه به قیصر روم برد و با قشون رومی به ارمن بازگشته مجدداً مملکت خود را مالک شد. آقاتانجلوس در این رفتن و آمدن با تیرداد همراه بود و این واقعه از وقایع زمان سلطنت شاپور اول ساسانی می باشد.

آقاتانجلوس اگر چه اصلاً و نسلاً یونانی بوده اما در کمال فصاحت به زبان ارمنی و لاتین سخن می گفته و این دو زبان را به خوبی

می خوانده و می نوشته و تاریخ ارمن را از اول تا آن وقت که تیرداد پادشاه ارمن قبول دین عیسوی نمود نگاشته و مخصوصاً در انقراض سلطنت اشکانیان ایران به دست ساسانیان شرحی مبسوط نوشته. موسی خورنی مورخ مشهور از تاریخ آقاتانجلوس خیلی تعریف و تمجید می نماید. آنچه را آقاتانجلوس به زبان ارمنی تألیف کرده در سنه هزار و هفتصد و دوازده در اسلامبول چاپ و منتشر نموده اند و بعد نسخه ای به زبان یونانی در فرانسه طبع شده که همان ترجمه تاریخ ارمنی است. آمی بن مارسلن: از مورخین لاتین و تولدش در سنه سیصد و بیست میلادی و مسقط الرأسش انطاکیه شام بوده و در سال سیصد و نود در روم وفات نموده. در اول جوانی منصب سرداری یافته از جانب دولت روم مأمور محاربه با آلمان و فرانسه شد و در خدمت امپراطور ژولین قیصر روم به جنگ ایران آمد. بعد از مراجعت در رم رحل اقامت انداخت و تاریخ قیصره روم را در سی و یک جلد نوشت. افسوس که سیزده جلد آن مفقود شده ولی باقی موجود است. از تاریخ این مورخ آنچه وقایع عصر و زمان خود اوست و به رأی العین دیده معتبر و سنده است. نصاری او را عیسوی دانند و بت پرستان بت پرست خوانند به درستی معلوم نیست پیرو کدام طریقه بوده. تاریخ او به زبان لاتین است اما در ترجمه حال فصحاء و مورخین کتابی به زبان یونانی تألیف نموده و مؤلفات او به فرانسه ترجمه شده است.

آنکتیل: از فضیای بزرگ فرانسه و از آنهایی است که عالم به السنه شرقیه بوده اند. در پاریس در سال هزار و هفتصد و سی و یک متولد شده و در همین شهر در سنه هزار و هشتصد و پنج درگذشته. این فاضل معروف در قشون فرانسه به سمت سربازی مستخدم شد و در هزار و هفتصد و پنجاه و چهار به هندوستان رفت. آن وقت انگلیسها هنوز تسلط کامل در مملکت مزبوره نداشتند. آنکتیل به زحمت زیاد صد و

هشتاد کتابچه در اقسام السنه قدیمه و جدیدۀ آسیا بدست آورد. در هزار و هفتصد و شصت و دو به فرانسه مراجعت کرد و بعد از آن قبول هیچ گونه خدمت ننمود و با آن که نهایت پریشان بود از قبول شغل و کار عذرخواست. بهترین یادگارها که از او مانده ترجمه زند و اوستای زردشت است.

آنویل: از علمای علم جغرافیا و از فضلاء بزرگ فرانسه است. تولدش در پاریس در سال هزار و شصت و نود و هفت اتفاق افتاده و فوتش در هزار و هفتصد و هفتاد و دو. در سن بیست و دو سالگی به معلمی پادشاه فرانسه لوئی پانزدهم برقرار شده و به آن پادشاه جغرافی درس می داد. یادگار عزیزی که از او مانده کتاب جغرافیای قدیم است که اسامی بلاد و اماکن و جبال و رودخانه ها که علمای این فن از سه هزار سال قبل ضبط نموده اند در آن کتاب ثبت کرده و باز نموده است که در زمان خود او یعنی در صد و پنجاه سال پیش از این آن امکنه و بلاد و کوهها و رودها چه نام دارند و برای آنها که تاریخ قدیم مشرق زمین را می خوانند و می نویسند و محتاج به تطبیق اسامی قدیم و جدید امکنه می باشند کتاب جغرافیای آنویل زاید الوصف مفید و مطلوب بلکه گرانها تحفه ای است.

اتین: از فضلاء بیزانس بوده و بیزانس همان جایی است که اسلامبول در آن بنا شده. اتین از علمای نحو محسوب می شود اما در علم تاریخ و هیئت و جغرافیا نیز مهارت کامل داشته و لغتی در این سه فن نگاشته که خلاصه ای از آن هنوز باقی است. در اواخر مائه پنجم عیسوی این مصنف مشهور زنده بوده است.

ارو: در تاواگن از بنادر اسپانیا در اواخر مائه چهارم عیسوی متولد شده از مریدهای مخصوص سنت اگوستن بوده. تاریخ مبسوطی از ابتدای خلقت تا سال سیصد و شانزده میلادی تألیف نموده. آلفرد

اعظم از سلاطین انگلیس تاریخ او را به زبان انگلیسی ترجمه کرده. سال وفات این مورخ به درستی معلوم نیست.

استرابن: از علمای جغرافی یونان و از مصنفین مشهور بشمار می آید. اصلاً از اهالی اماسیه واقع در ایالت سیواس متعلق به دولت عثمانی و تولدش در سال پنجاه قبل از میلاد اتفاق افتاده. در عنفوان جوانی اقارب و والدین استرابن او را محلی به حلیه فضایل و علوم شتی نمودند بعد به مسافرت شام و مصر و یونان و ایتالیا و بلاد داخله آسیای صغیر مجبور کردند. در آخر عمر مدتی در شهر رم اقامت داشت. گویند در اواخر سلطنت تیر - قیصر روم - در همین شهر درگذشت. مؤلفات او بسیار است آنچه تاریخ تألیف کرده مفقود است کتاب مبسوطی در جغرافیا در هفده جلد نوشته و اغلب مجلدات آن موجود است. از کتب جغرافیایی قدیم کتاب استرابن و کتاب بطلمیوس مصری معتبر و معتنا به است و مورخین عهد قدیم و قرون متوسطه و عصر جدید از جغرافیای استرابن زیاده از حد منتفع شده و می شوند و به اغلب السنه خاصه به زبان فرانسه ترجمه کرده اند و ترجمه فرانسه آن که در پنج مجلد است در سال هزار و هشتصد و نوزده طبع شده. همان طور که هر دوت را پدر مورخین خوانده اند استرابن را پدر علمای علم جغرافیا گفته اند. استوکویس: از صاحب منصبان هلند و در علم انساب، بحری زخار و قاموسی بی کنار است. دو جلد کتاب در انساب سلاطین تمام روی زمین و رؤسای ملک و دول حتی مشایخ طوایف و ایل بیگیهای قبایل و سرسلسله های هر قوم از کل تاجزه از ابتدای خلقت عالم تا سال هزار و هشتصد و هشتاد و هشت مسیحی تألیف کرده و آن تصنیف منیف در سنه هزار و هشتصد و هشتاد و هشت مسیحی تألیف کرده و آن نصیف منیف در سنه هزار و هشتصد و هشتاد و نه در شهر لید از بلاد هلند طبع و منتشر شده.

کتاب **لوان اللیل یرمی بمثلہ** لقیل بدی فی حجریتہ ذکاء
 از حالات و شرح زندگانی این تحریر عدیم النظیر اطلاع کاملی
 نداریم اما کتاب او را تحصیل کرده و از آن مستفید شده قدر آن را
 به اندازه درایت خود می دانیم و از این خدمت بزرگ که به عالم علم
 و معرفت کرده بی اندازه ممنون و شاکر می باشیم. فی الحقیقه این
 رادمردان مجد بهترین آرایش جهان اند و محل استظهار ارباب درایت
 و دانشمندان.

اکتزیاس: طبیب و مورخ مشهور یونان. تولدش در شهر کنبد
 یونان اتفاق افتاده مدت هفده سال در خدمت اردشیر دراز دست معروف
 به بهمن — پادشاه کیانی — بوده. در سال چهارصد و شانزده قبل از میلاد
 به ایران آمده بعد از هفده سال اقامت معاودت نموده تاریخ مبسوطی از
 هندوستان و ایران نوشته افسوس که جز بعضی فصول و ابواب چیزی
 باقی نمانده. لارش از فضلی فرانسہ بعد از ترجمہ تاریخ هردوت،
 فصول و ابواب باقیمانده از اکتزیاس را ترجمه نموده و ملحق به کتاب
 هردوت کرده یعنی در آخر آن نگاشته. عقاید تاریخی اکتزیاس با
 معتقدات هردوت تباین کلی دارد. این است که مورخین محقق چندان
 اعتمادی به اقوال اکتزیاس نمی نمایند.

الین: مورخی بوده است لاتینی از فضلی مائہ سیم مسیحی.
 باوجود لاتینی بودن مؤلفات خود را به زبان فرانسه نگاشته در تاریخ
 و غیره تألیفات زیاد دارد.

امیل لوواسور: از فضلا و مورخین فرانسه و تولدش در پاریس
 در سال هزار و هشتصد و بیست و هشت اتفاق افتاده تا دو سال قبل که
 نگارنده از حال سعادت اشتمالش خبر داشت در قید حیات بود بعد از
 آن را نمی داند.

اوپپر: از فضلی فرانسه در شهر هامبورگ آلمان در سال

هزار و هشتصد و بیست و پنج متولد شده. اصلاً یهودی بود. زبان عربی و سانسکریت را در جوانی آموخت و کلیه تحصیل خود را در آلمان نمود، زبان زند و ایرانی را نیز می دانست چون در آلمان از طایفه یهود کسی را به معلمی قبول نمی کنند از آنجا حرکت کرده در سنه هزار و هشتصد و چهل و هفت به پاریس آمد و در مدارس این پایتخت پذیرفته شد. وقتی دولت فرانسه برای اکتشاف خرابه های نینوا مأمور به خسروآباد موصل می فرستاد او پسر نیز یکی از مأمورین بود. از اشخاصی که مدعی به دست آوردن مفتاح خواندن خط پیکانی می باشد او پسر است. تاریخ کلدانیان و بنی آشور را به خوبی نوشته و تألیفات زیاد دیگر در صرف و نحو و لغت — خاصه در زبان زند و سانسکریت — دارد. تبعیت خود را تغییر داده یعنی تبعه دولت فرانسه شده و هم اکنون در قید حیات است.

اوج فالوی : از مورخین و فضلاء معاصر است. در پاریس در مدرسه هانری کاتر معلم می باشد. از دکترها و فیلسوفهای مسلم بشمار می آید. در سال هزار و هشتصد و هفتاد و سه کتابی در مهاجرت ملل مختلفه از ترکستان و توران و چین به طرف هندوستان و ایران و کلیه فرنگستان خاصه مهاجرت طوایف تورانی تألیف کرده و از تمام کتبی که فضلا در این فن پرداخته اند این کتاب بهتر و در کتابخانه نگارنده موجود است. از این کتاب گذشته کتب و رسایل متعدده نوشته. اتفاقاً اطلاع کامل از حال این تحریر فاضل محترم نداریم همین قدر می دانیم هنوز وجود فیاضش به افاضت و نشر علوم و کمالات مشغول است.

اوزب : از کشیشهای بزرگ کاتولیکی و در شهر قیایوه فلسطین می زیسته. از مشاهیر مورخین تاریخ دین عیسوی شمرده می شود. در سال دویست و هفتاد میلادی متولد شده سفرهای عدیده در آفریقا و آسیا نموده و تعصب مذهبی او به کمال بوده اگر چه بعضی او را

از ائمه نصاری می دانند برخی هم کافرش خوانند. در هر حال از فضیلت بزرگ عصر خویش محسوب می شود. تألیفات زیاد از او مانده و به اغلب السنه ترجمه شده مخصوصاً تاریخی عمومی به طور اختصار دارد که از ابتدای خلقت عالم است تا سال بیستم سلطنت قسطنطین کبیر. اصل این نسخه که به زبان یونانی بوده مفقود است اما ترجمه آن به زبان لاتین موجود می باشد و به بیشتر از زبانها آن را ترجمه کرده اند حتی به زبان ارمنی.

ایزیدر شاراکسی: اولاً باید دانست شاراکس از شهرهای جزیره العرب یعنی از بلاد عراق عرب بوده. علمای جغرافی در موقع این شهر اختلاف نموده اند: بعضی در خوزستان و در ساحل شط العرب دانسته برخی در محل قورنّه حالیه که در موضع التقای فرات و دجله است تصور نموده و یکی از امصار معروف به اسکندریه از پناهای اسکندر کبیر که در آن مهاجرین یونان را سکنی داده بود همین شهر شاراکس می باشد. و شاراکس آن شهری را گویند که به جای سور و حصار دیواری از چپر دور او ساخته باشند و خیلی از مداین قدیمه شاراکس نام داشته حتی ایوان کیف حالیه را که نزدیک سردرّه خوار است یونانیها شاراکس می گفته اند.

خلاصه ایزیدر شاراکسی سیصد سال قبل از میلاد حضرت عیسی (ع) زندگانی می کرده و از جمله کتبی که تألیف نموده یکی جغرافیای مملکت اشکانیان است که تقریباً در اوایل دولت این طبقه نوشته شده.

باس ناژ: از کشیشهای پروتستانی و از اهالی روان فرانسه بوده. در هزار و ششصد و پنجاه و سه متولد شده و در هزار و هفتصد و بیست و سه درگذشته. وقتی از دست تعدی کشیشهای کاتولیکی فرانسه پناه به دولت هلند برد. تواریخ زیاد تألیف کرده مخصوصاً از او آنچه راجع

به مذهب است اهمیت دارد. تاریخ یهودا را که شروع می شود بعد از حضرت عیسی و تا سنه هزار و هفتصد و شش نگاشته و در پانزده مجلد است از تواریخ معتبره او بشمار می آید و در کمال خوبی به آن استناد می توان نمود.

برست: از فضلای این مائه و از دانشمندان بزرگ فرانسه بوده در هزار و هشتصد و دو متولد شده و در هزار و هشتصد و هشتاد درگذشته. به اغلب السنه شرقیه در کمال فصاحت تکلم می کرد و با انشائی خوش می نوشت. در بدو عمر والدینش او را نامزد دایره قسیسین کردند و در دو مدرسه از مدارس ژروئیتها (یسوعیین) به تدریس و تعلیم مشغول بود. چون چندان میلی به این طریقه نداشت به پاریس آمده در نهایت پریشانی زندگی می نمود. زبان عبری و عربی و چینی و منچو و تبتی و ارمنی و گرجی را تحصیل کرد و در زبان گرجی لغتی و نحو و صرفی نوشت. در سال هزار و هشتصد و سی در یکی از مطبعه های پاریس به واسطه کمال استیصال مرتب حروف گشت و باز به سهولت امرش نمی گذشت وقتی به پترزبورغ سفر کرده در مدرسه شرقیه این پایتخت معلم زبان ارمنی و گرجی شد. در سنه هزار و هشتصد و چهل و یک یا چهل و دو کتابدار کتابخانه بزرگ ملتی گردید و در هزار و هشتصد و پنجاه و یک خازن مسکوکات عتیقه موزه سلطنتی ارمنی تار گشت. تألیفات او بسیار است و از آن جمله تاریخ گرجستان می باشد و مسلماً در تاریخ و آثار عتیقه گرجستان احدی به مهارت او نبوده.

پوکپ: از اهالی سزاره حوالی بیت المقدس که امروز معروف به قیساریه است می باشد. مرد فاضلی بوده و در سال پانصد و شصت و دو به بیگریگی قسطنطنیه نایل شده و در سنه [پانصد و] شصت و پنج درگذشته. تاریخ معاصرین خود را در هشت جلد نوشته و تألیفات دیگر نیز از او باقی مانده است.

پزی دنیوس: فیلسوف و مورخ یونانی تولدش در سال صدوسی و پنج قبل از میلاد در آپامه از شهرهای شام اتفاق افتاده. وفاتش در سنه پنجاه قبل از میلاد در جزیره رفس و در فیلسوفی سمت معلمی داشته و سیسرون معروف از شاگردهای او بوده در هیئت و نجوم و جغرافیا کتابهای مفید تألیف نموده که فقط مجلدات تاریخش به پنجاه می‌رسد. این فاضل محقق و قایع کلیه اقطار عالم را از بعد از فوت اسکندر تا دوسه سال قبل از وفات خود نوشته و هیچ یک از مورخین که به تألیف این رشته تاریخ پرداخته با او برابری نتوانند نمود افسوس که از این اثر بزرگ جز چند مجلد و بعضی فصول چیزی در دست نیست و بیشترش مفقود است.

بطلمیوس: بطلمیوس را فرنگیها «پطلمه» و «ابطلمه» می‌گویند و اعراب آن را بطلمیوس کرده. وی منجم معروف یونانی یا مصری است چه اصلاً از ملت یونان بوده و خود و پدرانش سالها در مصر توطن و اقامت نموده از فضلالی بزرگ مائه دویم عیسوی بشمار می‌آید. در او ان سنه یکصد و هفتاد و پنج میلادی می‌زیسته و عمری طولانی کرده و در وطن مألوف خود اسکندریه سکنی داشته. اگرچه از علمای بزرگ شمرده شده اما مثل اغلب دانشمندان بالفطره صاحب قریحت و اهل تدقیق نبوده با اسباب کار و کتب زیاد خیلی زحمت کشیده و به تألیف رسایل پرداخته لکن محققین او را از مصنفین نشمرده بلکه از مؤلفین درجه اول دانسته‌اند. در کتب هیئت و نجوم پیرو هیپارک بوده و اغلب مطالب را به قول این مصنف مستند می‌نماید. هیپارک از علمای هیئت و نجوم معروف یونان است که دویست سال قبل از میلاد زندگانی می‌کرده و اول شخصی است که هندسه و هیئت را با هم تلفیق نمود و بعد ماه و آفتاب را از زمین به تخمین تعیین کرد و نخستین منجمی است که از زمان خود تا ششصد سال بعد از روی حساب و تحقیق،

خسوف و کسوف هر سال را معین نمود. گویند مخترع اسطرلاب او بود. به هر حال از کتب این عالم فاضل کمتر نسخه‌ای به دست است و آنچه هم که هست مشکوک است یعنی محقق و معلوم نیست که از اوست یا منسوب به اوست.

خلاصه بطلمیوس آنچه داشته از هیپارک بوده خود آن نیست که مردم می‌دانند. وضع هیئت و نجومی که تا این اواخر در اکثر ممالک آسیا و غیرها شیوع داشت و مردم بدان معتقد بودند و می‌گفتند کواکب سبعة سیاره و ثوابت به دور زمین می‌گردند و زمین ساکن و مرکز عالم است معروف به هیئت بطلمیوس است. کپرنیک منجم معروف که اصلاً لهستانی بوده و در سال هزار و چهارصد و هفتاد و سه متولد شده و در سنه هزار و پانصد و چهل و سه در گذشته کلیه آن وضع و عقاید را باطل ساخت و ادله قاطعه برخلاف آن اقامه نمود و هیئت و نجوم را از آن وقت به بعد عالمی تازه پدیدار آمد که در وسعت و عظمت و صحت با وضع سابق طرف نسبت نیست و اگر بخواهند فرض نسبتی کنند نسبت محیط و قطره است و خورشید و ذره.

تالیفات بطلمیوس زیاد است آنچه فعلاً موجود می‌باشد کتابی است در هندسه و کتابی در نجوم که اعراب «مجسطی» می‌نامند و کتابی در جغرافیا که به اغلب السنه ترجمه شده و در بسیاری از بلاد فرنگ طبع کرده‌اند و ما ترجمه فرانسه آن را حاضر و موجود داریم.

پلرن: از فضلی فرانسه و مهارتش در معرفت مسکوکات قدیمه به کمال. تولدش در هزار و شصت و هشتاد و چهار و فوتش در هزار و هفتصد و هشتاد و دو. این فاضل مدقق بیشتر از سی و دو هزار و پانصد عدد سکه کهنه جمع کرده تمام را به دولت فرانسه فروخت و کتابی در معرفت مسکوکات عتیقه مبسوط و مفصل تألیف نمود.

پلوتارک: در یونانی از ایالات یونان در سال چهل و هشت میلادی

متولد شده در جوانی ادبیات و فیلسوفی آموخت و در سن رشد از طرف وطن خود به سفارت به بعضی بلاد رفت. در شهر رم تدریس فیلسوفی نمود و از خدمه معبد آپلن گردید. در سن پیری درگذشت. تألیفات زیاد از او مانده از جمله تاریخی که مبتنی بر مقایسه و تطبیقات است یعنی شرح حال یکی از رجال بزرگ یونان را می نویسد بعد بلافاصله احوال یکی از معارف روم را نگاشته آن وقت صفات و اعمال آن دو را باهم مقایسه و تطبیق می نماید. کتب سقراط مخصوصاً رساله ای را که در باب بقای نفس است شرح کرده.

پلیب: مورخی بوده است یونانی در سنه دویست و شش قبل از میلاد متولد شده و بدو در دایره نظام در دولت روم مشغول خدمت گشته مدتی به طور گروگان در شهر رم اقامت داشته در آن وقت که قشون رومی شهر کارتاژ (قرطاجنه) را محاصره کرده پلیب نیز در معسكر رومیان بود. بعد از فتح کارتاژ در بلاد آفریقا و اروپا سفرهای مفصل نمود. در یکصد و بیست و چهار قبل از میلاد در سن هشتاد و دو سالگی درگذشت. مؤلفات کثیره دارد از جمله تاریخ عالم است در چهل مجلد اما آنچه حالا به دست می باشد پنج کتاب است. مقصود پلیب از تاریخ عالم این بوده که از سال دویست و بیست قبل از میلاد تا سنه صد و چهل و شش قبل از میلاد وقایع و حوادث تمام اقطار عالم را که آن وقت رومیها و یونانیها در آن آمد و شد و مراوده داشته ثبت و ضبط نماید مگر در دو جلد اول این کتاب مختصری از تاریخ قدیم هم نوشته. تاریخ پلیب را اولاً در هزار و هفتصد و بیست و هفت ثانیاً در هزار و هشتصد و چهل و هفت به فرانسه ترجمه نموده اند.

پلین: که در مشرق زمین معروف به «پلیناس» است حکیم طبیعی رومی بوده در شهر ورن یا کم از بلاد ایتالیا در سال بیست و سه بعد از میلاد متولد شده بدو به خدمت نظامی و عسکری اشتغال داشت و از

جانب قیصره روم در مملکت اسپانیا حکومت می نمود و با وجود این شغل شاغل هر وقتی او را فرصتی حاصل می شد حتی در موقع اکل و شرب و سکون اشخاصی را معین کرده که برای او کتب تاریخ و سایر علوم را می خواندند. در سنه هفتادونه میلادی که کوه وزوو بنای آتش فشانی را گذاشت پلین تماشا را به عجله بدان جانب شتافت و به دهنه آتش فشانی خیلی نزدیک شد بوی مواد آتش فشانی او را خفه کرد. تألیفات متکثره از تواریخ طبیعی و غیره و نجوم و هیئت و جغرافیا و علم نباتات و طب و معادن و صنایع از او به یادگار مانده و در سال هزار و هشتصد و نهم آن جمله به زبان فرانسه ترجمه شده است.

تاسیت: مورخ مشهور لاتین و از فضلای بزرگ بوده. در سنه پنجاه و چهار بعد از میلاد در یکی از بلاد امبری از ایالات ایتالیا متولد شده ابتدا به قضاوت مشغول گشته بعد به حکومت ایالتی او را منصوب نموده اند. تاسیت به فصاحت و ایجاز کلام معروف است. تاریخی را که از او باقی مانده به اکثرالسنه خاصه به زبان فرانسه چند بار و چند مترجم ترجمه کرده اند. سال وفاتش را صد و سی و چهار و صد و چهل گفته و نوشته اند.

تئون: که «ثئون» هم خوانده می شود از علمای علم ریاضی و از اهالی اسکندریه بوده در قرن چهارم عیسوی می زیسته و از سال سیصد و شصت و پنج تا سیصد و نود وجود او را در اسکندریه نوشته اند اما سال ولادت و وفات او را ضبط نکرده اند. چیزی که بیشتر سبب اشتهار تئون شده این است که دختری از صلب او به وجود آمده «هیپاتی» نام که از فیلسوفها و ریاضیدانهای مشهور دنیا بشمار می آید. در اسکندریه در سال سیصد و هفتاد میلادی متولد شده و چون نسبت به دین عیسوی عداوت مخصوصی داشته و اعتقاد به تثلیث را امری قبیح و شنیع می شمرد مقدسین نصاری با او عداوت ورزیده در سنه

چهارصد و پانزده این فاضله حکیمه را به ضرب دبوس و چماق کشتند و جسد او را در کوچه های اسکندریه کشیدند تا اعضای او متلاشی شد. تألیفات مشارالیه در کتابخانه اسکندریه بود چون این کتابخانه را اعراب یا کشیشهای عیسوی آتش زدند آنها نیز طعمه آتش گردید.

خلاصه تئون کتاب اقلیدس را شرح کرده و شرح مبسوطی هم بر مجسطی نوشته که از مؤلفات جلیله معتبره اوست. کتب تئون را به اغلب السنه فرنگ ترجمه کرده اند.

توسیدید: مورخ معروف یونان و از اهالی آتن بوده. تولدش در سال چهارصد و هفتاد و یک قبل از میلاد اتفاق افتاده در سن پانزده سالگی در المپاد وقتی که هردوت مورخ مشهور، تاریخ خود را در مجمع دانشمندان می خواند توسیدید حضور داشت و بسیار او را از این سبک تاریخ نویسی خوش آمد و بر این شد که در این طریقه پیروی هردوت نماید. در جنگها که ایالات یونان باهم می نمودند او نیز سرکردگی یک دسته قشون داشت اما هر قدر در فیلسوفی و فن تاریخ قابل و ماهر بود در سوق عسکر و قشون کشی و سرداری استعدادش کوتاهی می نمود. چون از متمولین بسیار با مکنّت بشمار می آمد معروف شد که معدن طلائی کشف کرده سال وفاتش را در سیصد و نود و پنج قبل از میلاد نوشته اند. بعضی را عقیده این است که به اجل طبیعی از این جهان نرفته بلکه کشته شده. از کتب این مورخ که باقی مانده یکی شرح جنگ پلپنز می باشد و آن جنگی است که در یونان اهالی آتن و مردم اسپارت کرده اند. این دو ایالت باهم سخت رقابت داشته و در مصافها که داده اند خیلی خونریزی شده و مدت محاربه آنها بیست و هفت سال طول کشیده یعنی از سنه چهارصد و سی و یک قبل از میلاد تا سال چهارصد و چهار قبل از میلاد. بالجمله تاریخ توسیدید به اغلب السنه ترجمه شده است.

تیت لیو: مورخی بوده است لاتینی در سال پنجاه و نه قبل از میلاد در شهر پادوا از شهرهای ایتالیا متولد شده و در سن هفده بعد از میلاد در همان بلد بمرد. بیشتر در شهر رم اقامت داشت و از ندمای امپراطور اگوست قیصر معروف روم بود. در فیلسوفی و تاریخ تیت لیو به درجه ای اشتهار یافت که مردم از بلاد بعیده به ملاقات و زیارت او می آمدند. از تألیفات او آنچه باقی و به دست است به السنه مختلفه ترجمه شده و برای آنها که زبان لاتین تحصیل می کنند کتاب درس محسوب می شود.

ددول: از فضلی انگلیس و تولدش در شهر دویلن در سال هزار و ششصد و چهل و یک عیسوی اتفاق افتاده و در هزار و هفتصد و یازده در گذشته. در عنفوان جوانی به تحصیل علوم دینی مشغول شده بعد به علم تاریخ پرداخته در مدرسه آکسفورد معلمی علم تاریخ یافت. در فنون فیلسوفی و جغرافی نیز تألیفات دارد.

دکینی: از فضلی فرانسه است. در پنتواز متولد شده و به سمت مترجمی لوئی پانزدهم و لوئی شانزدهم — سلاطین فرانسه — نایل گشته. در سال هزار و هشتصد میلادی در پاریس در گذشته. زبان چینی را در کمال خوبی می دانسته. تاریخ مفصلی از هیاطله و اتراک و مغول در پنج مجلد نوشته اگرچه فضلی بعد بعضی اعتراضات به مسطورات او نموده اند اما به مضمون الفضل للمتقدم فضیلت و برتری، اوراست چه وی اول شخصی است که تاریخ مفصل از طوایف تورانی و اتراک تألیف نموده.

دنی طلحمحاری: طلحمحار ظاهراً از قراء سوریه است. دنی طلحمحاری تاریخ مخصوصی برای شهر ادس نوشته و بایر نام از فضلی معروف آلمان که در آکادمی پترزبورغ معلم زبان یونانی و لاتینی بوده در سن هزار و هفتصد و سی مجدداً به نگارش تاریخ ادس پرداخته و مستند به اقوال دنی طلحمحاری شده. زیاده بر این از شرح حال این مورخ چیزی

بدست نیامد که نگاشته آید.

دینون: از مورخین یونان می باشد و دینون اسم نیست بلکه لقب است به معنی بی خدا؛ اسم این شخص معلوم نیست چه بوده. دینون از معاصرین اسکندر کبیر است و تاریخ مبسوطی از ایران نوشته لکن کتابش مفقود شده. مورخین قدیم از قبیل پلوتارک و آت‌هنه و پلین اقوال او را در مسطورات خود به کرات شاهد آورده اند. چیزی که بیشتر اسباب اشتها در دینون گردیده این است که پدر کلیتارک بوده و کلیتارک با اسکندر کبیر از یونان حرکت کرده و به ایران آمده و تاریخ صحیحی از اسکندر اوست و مورخین بعد که به نگارش تاریخ اسکندر پرداخته اند استشهاد به گفتار وی نموده اند.

دیودور سیسیلی: از مورخین بزرگ شمرده می شود. وطنش سیسیل — جزیره بزرگ معروف دریای مدیترانه — است و معاصر سزار — قیصر روم — و آگوست — که او نیز قیصر همین مملکت است — بوده. سفری دراز به طرف آسیا و بلاد اروپا نموده بعد در شهر رم رحل اقامت انداخته. تاریخ مبسوطی در چهل مجلد تألیف کرده و آن از اول خلقت عالم بود تا سنه شصت قبل از میلاد. از این چهل جلد کتاب زیاده از پانزده مجلد باقی نمانده؛ پنج جلد راجع به مصر و آشور و تاریخ اولیه یونان و باقی راجع به تاریخ اسکندر و ایران و نقاط دیگر با عباراتی صاف و ساده و زایدالوصف مطبوع. چند نفر مترجم آن کتب را ترجمه کرده از همه بهتر آن است که «میوت» در هزار و هفتصد و سی و چهار میلادی به ترجمه آن پرداخته است.

رموزا: تولدش در هزار و هفتصد و هشتاد و هشت و فوتش در هزار و هشتصد و سی و دو میلادی و از آنجا که پدر او جراح بود می بایست به میل پدر به این علم و عمل پردازد اما وی در جوانی به دانستن السنه شرقیه خاصه زبان چینی مایل شده در نزد ترسان کشیش که از

معلمین این زبان بود مشغول تحصیل گردید و در هزار و هشتصد و پانزده در مدرسه دولتی، زبان چینی آموخت. تألیفات او کلیه راجع به تاریخ و زبان چین و تواریخ طوایف تاتار و مغول است.

رئیس [سرهنری]: که به انگلیسی رالنسن تلفظ نمایند. مائور ژنرال سرهنری کروزیک ابن ابراهیم رالنسن از اهالی چدنکتن اکسفورد شهر انگلیس می باشد. در سنه هزار و هشتصد و میلادی متولد شده و از اعظم فضلاء و بزرگان انگلیس بشمار می آید و هم اکنون وجودش اسباب افاضت و افادت مستفیدان مستعد می باشد. در سال هزار و هشتصد و بیست و هفت داخل در قشون هندوستان گردیده به آن مملکت رفت و در آنجا تحصیل زبان هندی و فارسی نمود و تا سنه هزار و هشتصد و سی و سه در ایالت بمبئی اقامت داشت. پس از آن به ایران آمد و تا هزار و هشتصد و سی و نه عساکر این دولت جاوید مدت را مشق و تعلیم فنون عسکریه می داد. در امتداد مدت مزبوره اکتشافات بزرگ در موقع شهر قدیم اکباتان نموده و تحقیقات انیقه در اصل و نسب اکراد بعمل آورده و الواح بیستون را در نهایت خوبی خواند. و او اول شخصی است که از عهده این کار صعب برآمده. از هزار و هشتصد و چهل تا هزار و هشتصد و چهل و سه مأمور قندهار بود. در هزار و هشتصد و چهل و سه مأمور بغداد گردیده تا هزار و هشتصد و پنجاه و پنج این مأموریت امتداد یافت. گویند خود این مأموریت را درخواست کرده و مقصودش از این شغل، کشف بعضی آثار عتیقه عراق عرب بود چنان که در هنگام جستجو در خرابه های شهر، سرهنری رالنسن در بغداد اقامت داشت و در باب اکتشافات آن سرزمین و اشیاء کهنه که در آنجا بدست آوردند و خطوط پیکانی الواح آن محل، کتابچه های مبسوط نوشت. از سال هزار و هشتصد و پنجاه و شش از طرف دولت انگلیس مأمور ریاست کمپانی هندوستان گشت و چون دو سال بعد اداره کمپانی هند به هم خورد و

هندوستان بلا واسطه در تحت ادارهٔ وزیر هند مقیم لندن درآمد مشارالیه در هزار و هشتصد و پنجاه و هشت جزء اجزای مجلس وزارت هندوستان گردید و در ظرف همین سال چند ماه از طرف شهر ریقیت در پارلمنت وکالت کرد. در هزار و هشتصد و پنجاه و نه به سمت وزیر مختاری مأمور دربار دولت ایران گشت. از سال هزار و هشتصد و شصت و پنج تا هزار و هشتصد و شصت و هشت از جانب شهر فروم در پارلمنت وکالت داشت. از هزار و هشتصد و هفتاد تا هزار و هشتصد و هفتاد و شش رئیس کل انجمن جغرافیایی لندن بود.

خلاصه این شخص جلیل نبیل دارای مفاخر و مقامات عالیّه گردیده از آن جمله از دولت علیّه ایران منصب سرتیپی و نشان شیر و خورشید و انقیه دان مرصع به او اعطا شده و در سفری که بندگان اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی ناصرالدین شاه — دام ملکه — تشریف فرمای ممالک انگلیس شدند مآثر ژنرال سرهنری رالنسن شرف مهمانداری آن اعلیحضرت را داشته و در دولت فخیمهٔ انگلیس رتبهٔ شوالیه گی و ریاست انجمن آزیاتیک و انجمنهای دیگر خارج و داخل انگلستان و تولیت موزهٔ انگلیس را با انواع نشانها و امتیازات دارا می باشد و این اواخر منصب جلیل بارونت به معزی الیه اعطا شده که مؤید خانوادهٔ اودارای این منصب باشند.

رالنسن (ژرژ): که نیز به انگلیسی رالنسن تلفظ می نمایند برادر کهنتر سرهنری رالنسن سابق الذکر است. مشارالیه معروف و موسوم به ژرژ رالنسن که از اکابر فضلاء و دانشمندان انگلیس و از اماجد ارباب درایت و بصیرت شمرده می شود نیز در چدنکتن آکسفورد در سال هزار و هشتصد و پانزده متولد شده در سنهٔ هزار و هشتصد و سی و پنج در مدرسهٔ آکسفورد مشغول تحصیل بود و تمام مراحل علمیه را در آنجا پیمود و از محتنین این مدرسه بزرگ شد. مؤلفات جلیله اش بسیار است از جمله

تاریخ هردوت را با تحقیقات وافیه و حواشی مفیده به زبان انگلیسی نوشته و از اثرهای بزرگ این استادالمورخین کتاب موسوم به تاریخ هفت سلطنت عظیمه است که عبارت از سلطنت کلدانیان و بنی آشور و بابلیها — یعنی نماده — ومدها — که می توان به طبقه پیشدادیان تعبیر نمود — و کیان و اشکانیان و ساسانیان باشد. و این تألیف منیف یکی از مبانی و اساسهای کتاب تاریخ اشکانیان ماست.

ژرژرالنسن در دولت انگلیس نهایت معتبر و مانند برادر کامل هنرش به امتیازات عظیمه فایز و نگارنده به سعادت ملاقات هر دو برادر فرخنده گوهر نایل شده و به واسطه سرهنری رالنسن به شرف عضویت مجلس آزیاتیک لندن مباهی گشته است.

ژرارد و سوسوس: از فضلی آلمان، تولدش در هزاروپانصد و هفتاد و هفت میلادی در شهر هیدل برگ فوتش در هزار و شصت و چهل و نه در شهر لید هلند. مشارالیه معلم فیلسوفی و زبان یونانی بوده و زبان لاتین را در کمال خوبی می دانسته. تألیفات زیاد در تاریخ و غیره دارد. ژوزف پاژوزفوس: همان یوسف است که فرنگیها این طور تلفظ می نمایند. و این ژوزف مورخ و سردار یهود و از خانواده ماکابه بوده. تولدش در بیت المقدس در سال سی و هفت بعد از میلاد اتفاق افتاده و به انتخاب اهالی بیت المقدس، حاکم گاليله شد. مقارن سال شصت و هفت بر رومیها که آن وقت ناحیه بیت المقدس را در تحت حمایت خود داشتند بشورید و مدت چهل و هفت روز در شهر «ژتاپات» از شهرهای فلسطین محصور عساکر روم گردید. سردار رومی در این محاصره و سپازین بود و از طرف کالبا — قیصر روم — مأمور فتح بیت المقدس. بعد که کالبا درگذشت و سپازین خود قیصر روم شد. خلاصه ژوزف بعد از مدت مزبور تسلیم شده به و سپازین خبر داد که تو به امپراطوری روم و رتبه قیصری نایل خواهی شد و سپازین او را محترماً به شهر رم برد و از

طرف دولت روم وظیفه معتدبه به ژوزف داده می‌شد. از قرار مذکور در سنه نود و پنج در شهر رم درگذشت. در ایام بیکاری و توقیف در رم چند کتاب تألیف نمود که از جمله تاریخ یهود بود و آن را اول به زبان سریانی نوشته بعد به زبان یونانی ترجمه شد. نیز ژوزف شرح زندگانی خود را نگاشت. از کتب او آنچه در دست است به تمام السنه ترجمه شده.

زیم: مورخی بوده یونانی که در مائه پنجم عیسوی زندگانی می‌نموده و منصب قضاوت داشته و به مذهب نصاری راغب نبوده در مسطورات خود هر جا از عیسویان ذکر می‌کند به بدی و زشتی از آنها نام می‌برد بلکه لعنت می‌نماید. از مؤلفات او تاریخ قیصره روم است تا سنه چهارصد و ده بعد از میلاد. کتاب تاریخش به اکثر زبانها ترجمه شده.

زراناس: مورخی است یونانی که هفتصد سال قبل از این زندگانی می‌کرده. از منشیهای مخصوص امپراطور قسطنطنیه بوده بعد از چندی خدمت به امپراطور مانول کمین عزلت اختیار نموده در یکی از جزایر یونان به وضع رهبانیت بسر می‌برد. تاریخ مبسوطی از اول خلقت عالم تا سال هزار و صد و هیجده مسیحی نوشته و آن را به زبان فرانسه ترجمه کرده‌اند.

ژوستن: مورخ معروف لاتین است که در مائه دوم مسیحی می‌زیسته. تاریخ مبسوط «ترک پمپه» را تلخیص کرده. در میان مورخین به ساده‌نویسی و خوش‌عبارتی معروف است. طلابی که در این زمان زبان قدیم لاتین را تحصیل می‌نمایند عبارات و کلمات ژوستن را که در کمال فصاحت است حفظ می‌کنند. مسطورات ژوستن را پل نام کشیش در سال هزار و هفتصد و هفتاد و چهار مسیحی ترجمه کرده است.

ژولیوس: از مورخین لاتین و ملقب به اسپکان می‌باشد. در سنه

سیصد و هشتاد و هشت میلادی حیات داشته است.

ژین: از مورخین معروف انگلیس است. تولدش در هزار و هفتصد و سی و هفت و فوتش در هزار و هفتصد و نود و چهار. با آن که از خانواده‌ای نجیب بود و اسباب راحت آماده داشت از اول جوانی به تحصیل علم و کمال پرداخت. دو مرتبه از مذهب پروتستانی عدول کرده طریقه کاتولیکی اختیار نمود و باز پروتستانی شد. در هزار و هفتصد و هفتاد از اعضای پارلمنت انگلیس گردید و هشت سال تمام در این مجلس وکیل رعیت بود. هم به زبان فرانسه تألیف می کرد هم به زبان انگلیسی. در ادبیات و تاریخ کتب زیاد تألیف نموده و مؤلفات او به اغلب السنه ترجمه شده. یکی از کتب او را خود لوئی شانزدهم پادشاه فرانسه ترجمه کرده اند.

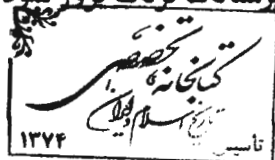
سدرنوس = سدرن: از کشیشهای یونان و در اوایل مائه یازدهم مسیحی زندگانی می کرد. تاریخ منتظمی فهرست مانند از خلقت عالم تا سال هزار و پنجاه و هفت نوشته و به اسم امپراطور قسطنطنیه اسحاق کمین موشح نموده است.

سزار کانتوس: از مورخین ایتالیا بوده. در شهر میلان در سال هزار و هشتصد و پنج متولد شده. در جوانی در عالم علم آن رتبه و مقام یافت که معلم علوم ادبیه گردید. یکی از اشخاصی که کمک کرد تا سلطنت تمام ایالات ایتالیا مستقلاً ید واحد و شخص واحد راشد سزار کانتوس بود. تألیفات او از هر قبیل بسیار است و از آن جمله تاریخ عالم می باشد در نوزده جلد که به السنه مختلفه ترجمه شده. مشارالیه از مورخین همین مائه محسوب می شود.

سنت آلس: ادیب و مورخی بوده است فرانسوی. در سال هزار و هفتصد و هفتاد و سه متولد شده و در سنه هزار و هشتصد و چهل و دو در گذشته. مؤلفات کثیره او راست از جمله کتابی نوشته در صنعت

تطبیق تواریخ قدیم و جدید و در این ضمن خلاصه‌ای از وقایع عالم از ابتدای خلقت تا عصر و زمان خود نگاشته و از کتب بسیار مفید شمرده می‌شود اما برای آن کسی که در علم تاریخ دستی داشته باشد. سن سل: موسوم به ژرژ مورخی بوده است یونانی. و «سن سل» در لغت یونانی لقب منشی پاپ یا کشیش بزرگ است چون این شخص همیشه در خدمت کشیش اعظم قسطنطنیه سر می‌نمود و منشی مخصوص او بود ملقب به این لقب شد. فوتش در سال هشتصد میلادی اتفاق افتاده و آنچه در باب اشکانیان نوشته معتبر و شایان قبول و اعتماد است. سنت کورو: از فضلای فرانسه و از خانواده‌ای نجیب بوده. در سال هزار و هفتصد و چهل و شش متولد شده و در اول عمر به خدمت عسکریه و نظامی مشغول گشته اما چون طبعاً میلی به این کار نداشت استعفا کرد و به تحصیل و تألیف پرداخت. مؤلفات عدیدم دارد خاصه در تاریخ. در سنه هزار و هشتصد و نه در گذشته است.

سنت مارتن: از فضلای فرانسه بود. تولدش در پاریس در هزار و هفتصد و نو و یک میلادی و فوتش در هزار و هشتصد و سی و دو. پدرش حرفه خیاطی داشت و سنت مارتن مدت طفولیت خود را در شاگردی پدر و آموختن همان حرفه گذرانید اما از اول عمر میلی مفرط به تحصیل علوم خاصه به یاد گرفتن السنه شرقیه داشت. در هزار و هشتصد و ده در سلطنت ناپلئون اول او را در مدرسه معروف به سلیتیک اجازه ورود دادند. در هزار و هشتصد و بیست داخل مدرسه اکتشاف اشیاء عتیقه شد. فی الحقیقه یکی از مؤسسين اساس مجلس آزاتیک پاریس، سنت مارتن می‌باشد. مدتی کتابداری دولت او را بود. مؤلفات عدیده دارد اما بهترین تألیف او تاریخ اشکانیان است. افسوس که موفق به اتمام آن نگشت یعنی اجل او را امان نداد. در سال هزار و هشتصد و سی و دو و بایی در اغلب فرانسه و سایر ممالک فرنگ بروز نمود و سنت مارتن در



جوانی — یعنی در سن چهل و یک سالگی — به این مرض مبتلا شده و راه آن جهان پیمود و دانشمندان را دچار تأسف بی حد و اندازه کرد. تاریخ اشکانیان سنت مارتن سرچشمه اطلاعات مفیده است از ابتدای سلطنت این طبقه شروع نموده تا سلطنت ولوجز اول را که در سنه پنجاه و یک میلادی به تخت سلطنت ایران نشسته و پادشاهی تیرداد را در ارمین مقارن امپراطوری نرون — قیصر روم — نوشته. دریغ که مرگ ناگهانی فرصت نداد این عالم متبحر خدمت خود را به عالم معرفت و تاریخ به انجام رساند.

سولپیس سور: از مورخین معروف بوده و به نگارش تاریخ ادیان بیشتر از سایر شعب این فن میل داشته. در شهر اکی تن در سال سیصد و شصت و سه میلادی متولد شده و اکی تن از شهرهای فرانسه است در سمت پیرنه. سولپیس سور در اول جوانی قاضی بود و به این شغل می پرداخت و غالباً در شهر تولوز زندگانی می کرد چون زوجه اش که طرف میل او بود در گذشت دنیا را ترک نمود و در سنه چهارصد و نه در یکی از صوامع مارسیل بسر برد. گویند در اواخر عمر ملبس به لباس کشیشی شد. وفاتش را بعضی در سال چهارصد و ده نوشته اند و برخی در چهارصد و بیست و نه. به هر حال پس از فوت لقب «متی» به او دادند یعنی وی را از ائمه عیسوی دانستند.

سیسرون: از فصیحای لاتین بوده و احدی در عصر او و بعد از او آن طلاقت لسان و فصاحت بیان را نداشته که سیسرون داشته. و سیسرون در لاتین چنان بوده است که سحبان در عرب و حالا در ممالک فرنگ هر کس را بخواهند به فصاحت و بلاغت بستانند می گویند سیسرون زمان خود است.

تولدش در سال صد و شش قبل از میلاد و در علم قضا نیز در آن وقت مثل و نظیر نداشته. در دایره دولت روم به حکومت های بزرگ و

مناصب عالی رسیده؛ هم سرداری قابل بوده هم حاکی کافی و هم عالمی بزرگ. در طریقهٔ فیلسوفی به اشراق و سبک افلاطون میل داشت. در حکمت و تاریخ و غیره تألیفاتش زیاد است. در سن شصت و چهار سالگی به حکم قیصر روم کشته شده.

سیلوستر دوساسی: از دانشمندان فرانسه است. در هزار و هفتصد و پنجاه و هشت در پاریس متولد شد و در هزار و هشتصد و سی و هشت درگذشت. هنوز طفل بود که پدرش که شغل قضا داشت درگذشت و مادرش وی را تربیت نمود؛ چون میلش را به السنهٔ شرقیه دید استادان که در زبان عبری و شامی و کلدانی و فارسی و ترکی مهارت داشتند بیاورد و او نزد آنها تحصیل کرد؛ به علاوه ایتالیائی و اسپانیائی و آلمانی از لغات فرنگ بیاموخت و این جمله را به خوبی می خواند و می نوشت مخصوصاً زبان عربی را از السنهٔ شرقیه خیلی خوب می دانست طوری که در مدرسهٔ دولتی هم معلم زبان عربی بود هم فارسی. استعداد و قابلیتش به درجه ای بود که ناپلئون اول لقب بارونی به او داد. از تألیفات او تاریخ مخصوص ساسانیان است، و ترجمهٔ کلیله و دمنه از عربی به فرانسه، و ترجمهٔ پندنامهٔ فریدالدین عطار از فارسی به فرانسه، و ترجمهٔ مقامات حریری به فرانسه، و ترجمهٔ سیوطی از کتب مقدماتی به فرانسه، و کتب مبسوطهٔ دیگر از عربی و کلدانی و غیرها. در نوشتن عربی چنان یدی طولی داشت که از جانب ناپلئون اول مراسلات به مشایخ اعراب حجاز و مصر و شام می نوشت و علما و ادبای آن ممالک حیرت و تعجب می کردند که این نویسندهٔ بارع قابل کیست که در خدمت ناپلئون است. یکی از فضایل عرب مخصوصاً به فرانسه سفر کرده به پاریس آمد و از وزارت امور خارجهٔ فرانسه دبیر عربی ناپلئون را طلب نمود. وی را به خانهٔ سیلوستر دوساسی دلالت نمودند به آنجا رفته وارد کتابخانهٔ او که شد به جای شخصی عرب، مردی فرنگی دید

سخن نگفته خواست مراجعت نماید؛ سیلوستر دوساسی به فراست دریافت و به عربی با او تکلم نمود. ادیب عرب برگشته نشست اما باز ساکت بود. سیلوستر دوساسی ملتفت شد که این شخص متحیر است و متعجب که آن مراسلات روان شیوا را چگونه شخصی می نویسد که از تکلم عاجز است؟ قلم برداشت و در حضور ادیب مقاله ای نگاشت فصیح و بلیغ، سلیس و بدیع. ادیب عرب یقین کرد که نگارنده نامه های ناپلئون همین فرنگی فاضل است منتهی این که معتاد به سخن گفتن به این زبان نشده با نهایت خرمی و بشاشت بیرون رفت و بعد از آن که چندی در پاریس توقف نمود به وطن خود بازگشت.

فلاندن : از نقاشهای مشهور و معروف فرانسه است. در شهر ناپل ایتالیا در سال هزار و هشتصد و نه متولد شده آن وقت که مورات از جانب ناپلئون اول پادشاهی ناپل داشت پدر فلاندن ناظر او بود از این رو در ناپل متولد شده در جوانی میل مفرضی به نقاشی داشت و ابتدا پیش خود و بدون استاد کار می کرد. در سال هزار و هفتصد و چهل و چهار (؟) سفری از فرانسه به ایتالیا نمود و به خدمت استادان بزرگ فایض شد و در اغلب نگارخانه ها از اساتید استفاده نمود و از روی پرده های معروف قطعات ساخت تا در فن نقاشی به کمال رسید و از نقاشهای مشهور عصر و زمان خود گردید، سپس سفری به الجزایر رفته در آنجا پرده ها ساخت. در سنه هزار و هشتصد و چهل در صحبت موسیو سرسی — سفیر فرانسه — به ایران آمد و دو سال در این مملکت بماند. در هزار و هشتصد و چهل و سه در هنگامی که خرابه های شهر نینوا منکشف شد دولت فرانسه او را مأمور خسروآباد موصل نمود. تصاویر بسیار از ابنیه جدید و عتیقه ایران و خرابه های بابل و نینوا از او باقی است. کست نامی که با او بوده شرح مسافرت و تحقیقات او را در ابنیه مزبوره در دو مجلد نگاشته و خود فلاندن نقشه آنها را برداشته است و آن از کتب نفیسه دنیا

بشمار می‌آید و نقشه‌های آن که در چند جلد بزرگ قرار داده شده بیشتر از صد و پنجاه صفحه می‌باشد و به قیمت بسیار گران به فروش می‌رسد چنان که خود نگارنده به مبلغ دویست تومان اکتیاع نموده و از این معامله غبنی ندارد زیرا که برای تاریخ ایران بهترین سندهاست. سال وفات فلاندن به درستی معلوم نیست.

فیلسترات: نگارنده‌ای یونانی است. تولدش در لنسن از جزایر آرشیپل که امروز لمنومی گویند در اول مائه دویم عیسوی و بعضی در آخر مائه اول نوشته‌اند چه در آتن و در رم فیلسترات معلم علم نحو و صرف بوده. در ضمن تألیفات خود گاه‌گاه از تاریخ اشکانیان چیزی ذکر می‌کند.

کاتومر: از فضیای فرانسه و از آنهایی است که در السنه شرقیه مهارت داشت. تولدش در هزار و هفتصد و هشتاد و دو و فوتش در هزار و هشتصد و پنجاه و هفت. از شاگردان ساسی بوده و تألیفات زیاد در تاریخ و زبانهای مشرقی دارد. از کتب عالم معروف مقریزی مصری چندین رساله به فرانسه ترجمه کرده است.

کالیستن: فیلسوف و طبیب و مورخ یونانی و برادرزاده و شاگرد ارسطو بوده و در سال سیصد و شصت و پنج قبل از میلاد متولد شده؛ از اطبای مخصوص اسکندر کبیر و تا باختر در کمال احترام در خدمت این قهرمان فاتح سر می‌نمود. در سنه سیصد و بیست و هشت قبل از میلاد در آن وقت که اسکندر در باختر اقامت داشت و خوش آمد گویان چاپلوس او را مقدس و معصوم و در عداد ارباب انواع و خداوندان می‌شمردند این فیلسوف دانا زیر بار این خرافات نتوانست برود و این اباطیل را قبول و باور نماید مدعیان و گویندگان این سخنان را استهزاء نمود بنابراین به حکم اسکندر او را در صندوق آهنین حبس کردند. مستحفظ صندوق از باز کردن در صندوق و تجدید نمودن هوای

داخله آن غافل شد آن حکیم کامل در صندوق آهن جان بداد. بعضی به جای صندوق آهن قفس آهن گفته اند اما قول اول اصح است. بالجمله یکی از خطبها و خطاها که به اسکندر نسبت داده اند همین ظلم فاحش و قتل این حکیم دانا است. کالیستن تاریخ اسکندر را از روز ولادت این پادشاه تا دو روز قبل از هلاکت خود به تفصیل نوشته است. این تاریخ تا هشتصد سال قبل از این مفقود بوده در هشتصد سال قبل کتابی به اسم کالیستن به زبان یونانی راجع به تاریخ اسکندر بدست آمد و در اقطار عالم شهرت کرد که تاریخ کالیستن پیدا شده و ابتدا که صنعت طبع در فرنگ منتشر شد اول کتابی که در السنه مختلفه چاپ کردند همین کتاب بود اما بعضی از محققین تصدیق ننمودند که این کتاب از تألیفات آن حکیم با فرهنگ است چه مطالب آن را آمیخته به افسانه دیدند و گفتند از شخص فیلسوف چنین کاری بس بعید بنظر می آید. فی الحقیقه آن کتابی که پیدا شد و به کالیستن نسبت دادند به قصه بیشتر شباهت دارد تا به تاریخ. به عقیده نگارنده این اسکندرنامه افسانه که به دست است همان کتاب منسوب به کالیستن می باشد که از زبان یونانی به عربی ترجمه کرده اند و از عربی به فارسی.

کرسینی: از اهالی ایتالیا بوده. تولدش در هزار و هفتصد و دو میلادی در مدن و فوتش در هزار و هفتصد و شصت و پنج در پیز. در اغلب علوم خاصه در ریاضی و فیلسوفی و تاریخ تألیفات دارد و در تطبیق تواریخ مهارت کامل داشته.

کلاپرونه: در سنه هزار و هفتصد و هشتاد و سه میلادی در برلن متولد شد و در هزار و هشتصد و سی و پنج در پاریس درگذشت. ابتدا به تحصیل علم شیمی پرداخت بعد السنه شرقیه آموخت. در سال هزار و هشتصد و پنج با سفیر روس به سفر چین رفت و در هزار و هشتصد و هفت مراجعت نموده کتب زیادی از چینی و مغولی و منچو ژاپنی با خود

آورد. در هزار و هشتصد و هشت از طرف آکادمی پترزبورغ مأمور قفقاز شد که به تحقیق حالات طوایف مختلفه ساکنه در سمت شمال و جنوب کوه قفقاز پردازد. در هزار و هشتصد و دوازده در شهر ویلنا مأمور به تعلیم و تعلم زبان مشرق شده در قشون کشی فرانسه از آنجا عزیمت نموده در هزار و هشتصد و پانزده به پاریس آمد. کتب و مؤلفات بسیار راجع به السنه و طوایف مختلفه آسیا از او به یادگار مانده و برای مورخین اقوال او سندی معتبر است.

کنت گوینو: از دیپلماتهای فرانسه و معاریف دانشمندان آن مملکت بود. تولدش در بر دو در هزار و هشتصد و شانزده اتفاق افتاده و با نگارنده خصوصیتی به کمال داشت. مؤلفات او تماماً نزد حقیر موجود است. کما هو حقه از حالات او با خبر نیستم همین قدر می دانم در اوایل سلطنت اعلیحضرت شاهنشاه جم جاه ناصرالدین شاه — خلدالله ملکه و سلطانه — با موسیو پیشون وزیر مختار فرانسه به ایران آمد و سمت نیابت سفیر مشارالیه را داشت. چندی هم به سمت شارژدافری مقیم طهران بود. صورتش در دسته سفرای دول متحابه در باغ نظامیه در تالار صف سلام رسم شده و باغ نظامیه از ابنیه مرحوم میرزا آقاخان صدراعظم نوری است که در سال هزار و دویست و هفتاد و یک بنا کرده. خلاصه کنت معزی الیه بعد از آن به مملکت خود بازگشت و در عهد سلطنت ناپلئون سیم امپراطور فرانسه به سمت وزیر مختاری به بعضی از بلاد فرنگ رفت و مجدداً در سنه هزار و دویست و هفتاد و هشت هجری به وزیر مختاری به طهران آمد. زمانی که نگارنده از نیابت ایالتین عربستان و لرستان به دارالخلافه معاودت نمود کنت گوینو وزیر مختار فرانسه در این پایتخت اقامت داشت. مرحوم پدرم حاجی علی خان اعتمادالسلطنه — غفرالله تعالی — را محرک و خود این ناچیز را مشوق به تحصیل و رفتن به پاریس شد. در هزار و دویست و هشتاد هجری که برای تحصیل

به پاریس رفتم کنت گوینو در این شهر معظم بود و در تعیین مدرسه و وضع تعلیم و تعلم من زحمت زیاد کشید و به جهت دوستی که با پدرم داشت مرا با اغلب خانواده‌های نجیب آشنا کرد و معرفی بسزا نمود و به واسطه او در میهمانیهای خاصه امپراطریس اوژنی زوجه ناپلئون سیم دعوت می‌شدم. در مراجعت از پاریس، کنت مشارالیه را در بندر پیره از بنادر یونان دیدم، در آن وقت وزیر مختار یونان بود، معلوم شد محض ملاقات این بنده از آتن به پیره آمده. از آنجا که مختصر وبائی در فرانسه بروز کرده بود کشتی ما را که «میل» می‌گفتند در بندر پیره اجازه توقف ندادند؛ کنت گوینو به زحمت زیاد مرا از کشتی بیرون آورده دو روز در پیره در قرانطین ماندم. روز سیم به آتن رفتم و شش شب در سفارت فرانسه مهمان کنت بودم. بعد از هشت روز توقف در یونان عازم اسلامبول شدم.

خلاصه حقوق بسیار از این شخص بر گردن من ثابت است افسوس که شرح حال او را به درستی نتوانسته‌ام بدست آرم. آنچه از گوشه و کنار معلوم نموده‌ام این است که در اواخر عمر در شهر رم اقامت داشته و چون نهایت به حجاری و نقاری مایل بود به مجسمه سازی مشغول شده از شدت مراقبت در این کار کور شد و در عمی درگذشت و نام نیکی از خود با تألیفات زیاد به یادگار گذاشت. از جمله مؤلفات او یکی تاریخ قدیم ایران است اگرچه مرتب نیست اما اصول تاریخی و انتقادات آن در کمال خوبی است و تحقیقات وافیه نموده. آنها که به دقایق علم تاریخ انس درستی نگرفته‌اند این تألیف منیف را با افسانه مخلوط می‌پندارند لکن نه چنین است پس از آن که مکرر به مطالعه آن مسطورات پرداختند خواهند دانست که اغلب آن تحقیقات اهمیت دارد و مقرون به صحت است فرضاً در بعضی مسائل جزئی سهوی کرده باشد چندان مستوجب معاتبه نیست و این گناهی است که در

شهر شما نیز کنند.

کنت کورس: مورخ معروف لاتین است. گویند در اوایل سائۀ اول عیسوی زندگانی می‌نموده اما این گفته مسلم نیست. به عقیده نگارنده در قرن چهارم بوده. تاریخ مفصل اسکندر کبیر را در ده جلد او نوشته است ولی جلد اول و دوم آن مفقود می‌باشد. بعضی تاریخ او را شبیه به افسانه دانسته‌اند. در هر حال به هر زبان خاصه به فرانسه ترجمه شده.

لارش: از فضلی فرانسه است در شهر دیژن در سنۀ هزار و هفتصد و بیست و شش میلادی متولد شده و در سال هزار و هشتصد و دوازده در پاریس درگذشته. در جوانی زبان انگلیسی را کاملاً تحصیل کرده بعضی از کتب معتبرۀ انگلیسی را به فرانسه ترجمه نمود. زبان قدیم یونان را مثل زبان فرانسه که زبان اصلی خودش بوده می‌دانست و از خدمات بزرگی که به علم تاریخ کرد این بود که تاریخ هردوت را به فرانسه ترجمه نمود و در آخر آن رساله‌ای در بیان عقاید خود در باب این تاریخ نوشت. با ولتر حکیم معروف معاصر بود و در بعضی مسائل فیلسوفی و تاریخی با او مخالفت و ضدیت داشت.

لانگلو: تولدش در دیپ بندر فرانسه در سال هزار و هشتصد و بیست و نه میلادی و فوتش در پاریس در هزار و هشتصد و شصت و نه اتفاق افتاده. عالم به السنۀ شرقیه بوده و تألیفاتش بسیار است از جمله تاریخی بوده از ارمن از مورخین قدیم وی آن را به فرانسه ترجمه کرده است.

لبو: فاضلی فرانسوی بود تولدش در پاریس در سنۀ هزار و هفتصد و یک میلادی و فوتش نیز در همین شهر در هزار و هفتصد و هفتاد و هشت اتفاق افتاده در کلژ دو فرانس معلم زبان لاتین بود و تاریخ رومیة الصغری یعنی امپراطورهای قسطنطنیه را او تألیف نمود.

لنکسپریه: تولدش در پاریس در سنه هزار و هشتصد و شانزده مسیحی، وفاتش در هزار و هشتصد و هشتاد و دو. در معرفت مسکوکات خاصه سکه‌های سلاطین مشرق زمین مهارت کامل داشته. کتابی در سکه‌های اشکانیان و ساسانیان تألیف کرده که زاید الوصف معتبر است.

لوسین: یکی از فضلا و مورخین معروف یونان است. تولدش در شهر ساموسات از شهرهای آسیای صغیر که امروز معروف به سامسات است و در ساحل فرات و شمال شرقی انطاکیه واقع اتفاق افتاده. و این بلد از آنجا که مسقط الرأس و مولد لوسین می‌باشد در میان مورخین و صاحبان فضایل و کمالات معروف است.

خلاصه لوسین در سال صد و بیست میلادی در شهر مزبور متولد شد. ابتدا به تحصیل علم فقه پرداخت و در شهر انطاکیه قاضی شد پس از چندی از قضا دست کشید و از اساتید عرفا و حکمای آن شهر گردید، و به این سمت اغلب بلاد آسیا و فرنگ حتی ناحیه گل‌نشین را که فرانسه حالیه باشد سیاحت نمود. در هر جا که می‌رفت و می‌بود عقاید دینی خود را به‌طور موعظه اظهار می‌کرد. در سن چهل سالگی به کلی دست از عرفان و درویشی کشیده تنها به حکمت پرداخت. اما معتقداتش در معقولات، و رای معتقدات حکمای آن عصر بود و در مجالس پیوسته رد اقوال آنها می‌نمود. کمد قیصر روم او را به مأموریت عمده‌ای به مصر فرستاد. در سال دویست میلادی در سن هشتاد سالگی در مصر درگذشت.

کتب و تألیفات زیاد در فیلسوفی و حکمت و عرفان و تاریخ از او به یادگار مانده. نوشتجاتش سراپا نمک و ملاح است، خیلی خوش-اسلوب و مرغوب. با دین نصرانی عداوت مخصوصی داشته. علمای نصاری او را ملعون و مطرود می‌دانند. کتب لوسین را به زبان فرانسه ترجمه کرده‌اند.

نونورمان: از فضلی فرانسه. تولدش در سنه هزار و هشتصد و دو میلادی، و فوتش در هزار و هشتصد و پنجاه و نه اتفاق افتاده. یکی از دانشمندان عصر و زبان خود بوده، در تواریخ قدیم و آثار عتیقه مهارت کامل داشته مخصوصاً در معرفت مسکوکات تألیفات معتبر دارد. و آن چه در باب تاریخ اشکانیان و سکه‌های آنها نوشته، ما جمله را سند دانسته‌ایم. اینک خلف فرزانه‌اش در قید حیات است و صاحب تصانیف و تألیف در تاریخ و غیره، رسائل مطبوعه دارد، و عالم فضل و انسانیت را مستفیض می‌نماید.

ماکس مولر: از فضلی آلمان. تولدش در سال هزار و هشتصد و بیست و سه میلادی، تحصیلش در لپزیک. زبان سانسکریت را به خوبی می‌خواند و در کمال فصاحت می‌نوشت. کتب دینی هندوها را ماکس مولر از زبان سانسکریت ترجمه نمود. آثار زیاد مخصوصاً در لغت سانسکریت از او باقی است. ماکس مولر یکی از فضلی بزرگ این عصر بشمار می‌آید.

مالت برون: از فضلی دانمارک بوده. در سنه هزار و هفتصد و هفتاد و پنج در ژوتلند شبه جزیره دانمارک متولد شده، و در هزار و هشتصد و بیست و شش در پاریس درگذشته. به واسطه خیالات آزادی‌طلبی او را از وطن مألوف راندند. ابتدا وی به مملکت سوئد رفت، بعد در هزار و هشتصد به پاریس آمد. مؤلفات بسیار از مالت برون به یادگار مانده از جمله جغرافیای تاریخی تمام کره ارض است در هفت جلد.

مالکلم = ملکم: از صاحب منصبهای انگلیس و از اهالی اکس بوده. در سال هزار و هفتصد و شصت و نه میلادی متولد شده و در هزار و هفتصد و هشتاد و دو مأمور هندوستان گردیده در آنجا متدرجاً به منصب ژنرالی و حکومت بمبئی نایل گردید. در هزار و هشتصد و هشت به سمت سفارت به ایران آمد. مقصود کلی از این سفارت و مأموریت آن که دولت

ایران را از صرافت دوستی ناپلئون اول بیندازد. در هزار و هشتصد و سی و یک به انگلیس مراجعت نمود و از اجزای مجلس پارلمنت شد. یادگارهای خوب راجع به تاریخ مشرق زمین از او باقی است. از آن جمله خلاصه تاریخ ایران می باشد. از زمان پیشدادیان تا اواسط سلطنت خاقان خلدآشیان فتحعلی شاه قاجار طیب الله مضجعه. این کتاب به تمام السنه معموله ترجمه شده و در این اواخر فارسی آن را در بمبئی طبع کرده اند و معروف به تاریخ ملکم است. وفات او در سال هزار و هشتصد و سی و نه اتفاق افتاده.

مری: از فضلی فرانسه. در هزار و شصت و چهل و سه میلادی متولد شده و در هزار و شصت و هشتاد درگذشته. مری اول شخصی است که لغت تاریخی و جغرافیایی نوشت و تألیف کرد و آن را به ترتیب مخصوصی جمع نمود و فی الحقیقه سرمشقی نافع به اخلاف خود داد و آن چه تا کنون لغت به این سبک تدوین و مرتب شده به سبک و پیروی او است و این تسهیل عمل را فضلی بعد از او از او دارند.

موسی خورنی: مورخ و نویسنده معروف ارمنی است که در سال سیصد و هفتاد میلادی در قصبه خورن متولد شده و در چهارصد و هفتاد و هشت درگذشته. بعضی را عقیده این است که موسی خورنی در قرن پنجم میلادی زندگانی می کرده. در هر حال ابتدا در ادبیات یونان تحصیل کاملی نمود. پس از آن به انطاکیه شام و اسکندریه مصر و شهر رم و قسطنطنیه سفر کرد. از آنجا که در تاریخ این مورخ را تدرب و تتبع کامل بوده، او را «هردوت ارمنه» می گفته اند. از مؤلفات معتبره او یکی تاریخ همین ملت است که در سال هزار و هفتصد و سی و هشت در لندن با ترجمه لاتین آن طبع کرده اند و در سنه هزار و هشتصد و چهل و یک نیز در ونیز با ترجمه فرانسه چاپ شده. چون مسطورات او از روی تحقیق بوده ما بدان خیلی استشهاد نموده ایم.

واپرو: از فضلالی معاصر و تولدش در سنه هزار و هشتصد و نوزده میلادی اتفاق افتاده. یادگار بزرگی که از اوباقی است لغت رجال معاصرین می باشد و لغت ادبیات و لغت فیلسوفی.

وایان: از فضلالی معروف فرانسه بوده و در معرفت مسکوکات قدیم مهارتی به کمال داشته. تولدش در سال هزار و ششصد و سی و دو میلادی و فوتش در هزار و هفتصد و شش اتفاق افتاده. ابتدا طبابت می کرده بعد کلبر و زیر لوئی چهاردهم که با او دوست بود و میل او را به تحصیل سکه های کهنه می دانست وی را مأمور بعضی بلاد فرنگ و آسیا و افریقا نمود تا برای موزه لوئی چهاردهم مسکوکات عتیقه بدست آرد. بعد از مسافرت طولانی، سکه های کهنه خوب به فرانسه آورد. کتب زیاد در شناختن مسکوکات خاصه سکه های سلاطین اشکانی تألیف کرده.

ویکتور دوروئی: از دانشمندان معاصر و فضلالی بزرگ این ایام است و نگارنده به ملاقات او فایز شده. در سال هزار و هشتصد و شصت و چهار که این فاضل متبحر وزیر علوم دولت فرانسه بود این بنده در دارالملک پاریس تحصیل می کردم و از مفاوضات نافعه معزی الیه مستفیض می شدم. در سال هزار و هشتصد و یازده میلادی در یازدهم ماه سپتامبر متولد شده در ریعان جوانی او، اقوام و عشیره اش در کارخانه گبلن پاریس که قالیه های بسیار ممتاز بافته می شود مشغول کار بودند. قالیه های این کارخانه از حیثیت نسج و رنگ و نقاشی چندان ممتاز است که گاهی یک تخته قالی به ده هزار تومان به فروش می رسد. خلاصه ویکتور دوروئی را در اول جوانی از تحصیل علم بازداشته به صنعت مشغول کردند اما از آنجا که ذوق و استعداد علم در هر کس باشد آن جاذبه شریفه او را به حال خود نمی گذارد و همواره به ذروه مزایا و معالی و اوج فضل و کمال دعوت می نماید ویکتور دوروئی

پس از چندی از صنعت دست کشیده در هزار و هشتصد و سی در مدرسه سنت برب مشغول تحصیل علوم شد. بعد در هزار و هشتصد و سی و سه در مدرسه نرمال به تکمیل فنون پرداخت. و در مدرسه رنر معلم علم تاریخ گشت. اما دو ماه بیشتر در آن مدرسه تدریس نکرد و به همین سمت در مدرسه هانری کاتر پاریس منصوب گردید و تا هزار و هشتصد و شصت و یک همان معلم علم تاریخ بود تا در مدرسه پلی تکنیک که از مدارس بزرگ دولتی است رتبه معلمی یافت. در هزار و هشتصد و شصت و سه وزارت علوم دولت فرانسه او را شد — در همان اوقات نگارنده با مشارالیه آشنا بود — در وزارت علوم بسی تغییرات داد و سبک تعلیم و تعلم را بهتر و خوبتر کرد و به تعلیمات او مدارس علوم طبیعی بساختند. الحق هیچ یک از وزرای عالم به این رشته کار و عالم مدنیت و انسانیت به قدر او خدمت نکرده اند. چون دستور العمل مخصوصی برای وضع تربیت اطفال خاصه دختران نوشته بود، قسیسین با او لطفی نداشتند. در سال هزار و هشتصد و شصت و نه به واسطه تعصبی که امپراطریس اوژنی زوجه ناپلئون سیم امپراطور فرانسه در مذهب کاتولیکی داشت به تحریک کشیشها که با ویکتور دوروئی خوب نبودند این فاضل تحریر را مجبور به استعفا نمود.

تألیفات وی بسیار است و هر کتاب که از آن طبع شده کمتر از دوست هزار نسخه چاپ نکرده اند. ویکتور دوروئی دانستن علم جغرافیا و تاریخ را شرط فضل و کمال می داند. مختصری از تألیفات او که نگارنده دارد جغرافیای ممالک و متصرفات رومیه الکبری است از زمان جمهوری تا اوان امپراطوری، جغرافیای تاریخی قرون متوسطه، نقشه جغرافیای تاریخی عالم، تاریخ روم و مللی که در تحت سلطنت روم بوده اند، تاریخ مقدس که خلاصه تورات است، تاریخ مفصل رومیه الکبری، تاریخ فرانسه، ایضاً تاریخ فرانسه، تاریخ یونان، تاریخ زمان

حال، تاریخ معاصرین، تاریخ عمومی عالم که مطبعه هاشت — کتاب فروش معروف پاریس — در تحت نظارت این فاضل بزرگوار طبع کرده. و تقریباً بیست جلد کتاب دیگر که در تاریخ و ترجمه حال ادباء و فضلاء است. و باز کتابها که نگارنده ندارد. در این وقت که سال هزار و سیصد و هشت هجری است بحمدالله زنده و در عالم افاقت و افادت است و امید است که آثار مفیده دیگر نیز از قلمش زینت بخش جهان درایت و دانش گردد.

هردین: مورخی است یونانی که در مائه سیم عیسوی زندگانی می کرده. در شهر رم از طرف قیصره به خدمات بزرگ مأمور بوده. تاریخ عصر خود را به دقت نوشته یعنی از سال صد و هشتاد میلادی تا دویست و سی و هشت را نگاشته. و تاریخ او به اغلب السنه ترجمه شده است.

هردوت: مورخ مشهور یونان و ملقب به ابوالمورخین در سال چهار صد و هشتاد و چهار قبل از میلاد در شهر هالی کارناس که امروز به بودرون معروف است از بلاد آسیای صغیر تابع ولایت آیدین متولد شده. در جوانی به مصر و آسیا سفر نموده و مقصودش از این مسافرت این بوده که در هر جا کسب اطلاعات کافی نماید. بعد از مسافرتی طولانی و دراز برای نگارش تاریخ خود در جزیره ساموس اقامت جست. در سنه چهار صد و پنجاه و شش قبل از میلاد در المپیاد به شرحی که پیش هم ذکر کرده ایم تاریخ خود را خواند. و اهالی آتن، ده تالان که معادل هفت هزار تومان پول حالیه ایران است به جهت زحمت این تألیف منیف به او تقدیم کردند.

در سال چهار صد و شش قبل از میلاد در ایتالیا درگذشت. از قدمای مورخین مغرب احدی نیست که به شأن و اعتبار هردوت باشد. و مخصوصاً در تاریخ مصر و ایران از پیشدادیان و کیان سند معتبری جز تاریخ هردوت فعلاً به دست نداریم.

هوی شبوس: از فضیای یونان و نویسندہ‌های معروف آن ملت است کہ در اسکندریہ مصر اقامت داشتہ و کتب زیاد از تاریخ و غیرہ تألیف نمودہ. از کتابهای مشہور او فرهنگی است در لغات مشکله غیر مستعمل زبان یونان. و در عصر او بلکہ در این زمان آن فرهنگ بہ کار طلابی کہ می‌خواہند اشعار و فیلسوفی یونان را تحصیل کنند نیک می‌آید. گویند عیسوی مذهب بودہ. فرضاً کہ ظاہراً پیروی دین نصاری نمی‌نمودہ، در باطن بہ این کیش و آیین اعتقادی راسخ داشتہ است. بہ زعم بعضی در قرن چہارم میلادی می‌زیستہ لکن جماعتی براین اند کہ تا سنہ ششصدونہ میلادی زندگانی کردہ است.

مورخین عرب و عجم

ابن اثیر جزری: ابن اثیر جزری صاحب کتاب کامل فی التاریخ، وی ابوالحسن عزالدین علی بن ابی‌الکرم است برادر ابوالسعادات مجدالدین مبارک ابن ابی‌الکرم صاحب کتاب‌النهایه فی غریب‌الحدیث و ابوالفتح ضیاءالدین نصرالله بن ابی‌الکرم صاحب کتاب المثل‌السائر. این سه برادر اواخر مائه سادسه و اوایل مائه سابعه را از وجود خویش آراسته‌اند و از آثار صاحب کامل یکی «اسدالغابه فی معرفه‌الصحابه» است در دو مجلد مشتمل بر احوال هفت هزار و پانصد نفر از اصحاب حضرت رسالت مآب صلی‌الله‌علیه‌وآله و دیگر لباب اختصار کتاب‌انساب. آنچه امروز انساب سمعانی می‌گویند همین مختصر ابن اثیر می‌باشد نه اصل کتاب انساب و اصل کتاب انساب سمعانی قدیم‌اً هم عزیزالوجود بوده و این زمان مفقودالوجود است. بنده نگارنده نسخه‌ای از این مختصر در کتابخانه مبارکه رضویه یافت. و به اتمام و توجه عمادالعلماء و المحققین و خلاصه‌الحکماء و المتألهین میرزا عبدالرحمن مدرس اول آستان فرشته پاسبان دام تأییده نسخه‌ای از روی آن نویسانید.

اصل انساب در هشت مجلد بوده و این اختصار ابن اثیر در سه مجلد است. و دیگر از آثار ابن اثیر، تاریخ می‌باشد که آن را «عبرة اولی‌الابصار» نامیده؛ و دیگر تاریخ دولت اتابکان موصل. نگارنده

از این تاریخ نسخه‌ای صحیح دارد؛ و دیگر تحفة العجایب و طرفة الغرایب؛ و دیگر کتاب الجامع الکبیر فی علم البیان؛ و دیگر کتاب الجهاد؛ و کتاب کامل را چنان که در حبیب السیر تصریح شده نجم الدین منشی به فارسی ترجمه کرده است و انشائی بلیغ آورده.

فوت صاحب کامل در شعبان سال ششصدوسی هجری اتفاق افتاد. **ابن حوقل:** ابوالقاسم محمد حوقلی بغدادی از مشاهیر علمای مائۀ چهارم هجری است. با آل حمدان معاصر و معاشر بوده و در جغرافیا و علم مسالک و ممالک از اساتید و اهل تصنیف است. علما را به کتابی که او در این فن پرداخته اعتمادی عظیم است و هر کس در این اثر جلیل امعان نظر نماید می‌داند که این مرد از تصنیف این کتاب به ملت اسلام خدمتی بزرگ نموده. نام ابن حوقل به واسطۀ این اثر در دنیا دوام و بقا به هم رسانیده است و این کتاب را به اسم سیف الدولۀ حمدانی نوشته و در دیباچه از القاب و معالی آن پادشاه بزرگوار شطری در قلم آورده است. و عمدۀ استناد وی به مشاهدات و معاینات خود در طی اسفار و طول رحلات می‌باشد و در همه جا مسافتهای مابین بلاد را منزل به منزل معین کرده. تاریخ شروعش به جهان گردی و هامون نوردی از مرکز دارالسلام بغداد پنجشنبۀ هفتم رمضان المبارک از سال سیصدوسی و یک است. و از کتاب ابوعبدالله جیهانی که وزیر امیر خراسان و از فلاسفۀ دوران بوده و کتاب ابن خردادبه که هر دو از تصانیف مشهورۀ مسلمین در علم جغرافی می‌باشد در مبادی این کتاب نام برده است. بنده نگارنده نسخه‌ای از آن که در یک هزار و هشتصد و هفتاد و دو میلادی در مطبعۀ بریل از شهر لیدن محروسه به نهایت اهتمام مطبوع افتاده است در تملک دارد.

ابن المقفع: نامش عبدالله است. در سخن و بلاغت به او مثل می‌زنند. رسایل بدیعه و عبارات عجیبه از آثار قلمیۀ او مأثور است.

اصلاً از اهل فارس و مجوسی مذهب بوده، عیسی بن علی عم سفاح خلیفه نخستین از بنی العباس او را مسلم ساخت. ابن مقفع منشی عیسی و از خواص اصحابش بود. از هیشم بن عدی حکایت است که گفته: ابن مقفع نزد عیسی بن علی آمد و گفت حب اسلام بردل من داخل شده می خواهم به دست تو مسلمانی گیرم. عیسی گفت باید این کار در حضور بزرگان وقت و سرهنگان جیش صورت پذیرد، بامداد ساخته این سعادت بوده باش. ابن مقفع آنجا بماند تا به شامگاه سفره عیسی می گسترده و او نیز بنشست و مشغول شد اما باز برآیین زردشتیان در حال غذا خوردن زمزمه می کردی. عیسی با او گفت تو بر عزم اسلامی و باز زمزمه مجوس می کنی؟ گفت ایها الامیر خوش ندارم که شبی بر من بگذرد در حالتی که به هیچ دین نباشم چون مسلمانی من به فردا افتاد امشب را باری بردین دیرین بپایم. پس علی الصبح عیسی کلمه اسلام تلقین فرمود، و ابن مقفع علی الرؤس دین حنیف تلقی نمود.

جاحظ می گفته است ابن مقفع و مطیع بن ایاس و یحیی بن زیاد هر سه در دین خود متهم بودند. برخی گفته اند عجب است که جاحظ خود را فراموش فرموده که اتهام وی به انحلال عقیده و فساد طریقه مثل آن سه است.

از مهدی بن منصور خلیفه مروی است که گفت هیچ کتاب زندقه ای را نیافتم الا آن که بیخ و ریشه آن از ابن مقفع بود. از آثار ابن مقفع ترجمه کلیله و دمنه است از پهلوی به تازی.

در کتاب نامه دانشوران تفصیل حال و کیفیت قتل ابن مقفع مشروح است و کشته شدن او به حکم منصور به دست سفیان نواده مهلب ابن ابی صفره به قول عمرو بن شیه صاحب کتاب تاریخ بصره در یکصد و چهل و دو یا سه و به قول ابوالمظفر یوسف واعظ سبط ابن الجوزی صاحب مرآة الزمان در یکصد و چهل و پنج به وقوع پیوست.

ابوریحان : محمد بن احمد البیرونی در اصناف علوم و فنون ریاضی و حید عصر و زمان خود بل آرایش قرون و اعصار بوده. گویند اصلش از بلده بیرون از توابع سند است. در خوارزم به تحصیل علوم و معارف پرداخته، در تمام سال یک روز که روز مهرگان باشد دست از این کار می کشید و به زحمت مؤنه اندوزی مشغول می شد. در سیر و تواریخ مسلم، و در فلسفه و هندسه بر جمله اقران مقدم، در معقول و منقول و مصنوع و محسوس مسلط، و در رسم اشکال فلکی و نقوش انجم و ابداع صنایع علمیه و نقشه کشی و آثار جغرافی مؤید.

در غزنه و بلخ و جوزجان رصدخانه ها بنا کرده و رنج سفر بسیار کشیده از جمله چهل سال در هندوستان بوده و مدتی هم در ری اقامت داشته. دیری در خدمت شمس المعالی قابوس با مکاتبی عظیم بسر می برده و کتاب «آثار الباقیه» را به نام او نگاشته. بعد از اتمام این کتاب به خوارزم رفته روزگاری در آستان مأمون خوارزم شاه رحل اقامت انداخته و منتهای احترام و توقیر را از آن پادشاه دیده. از آنجا سلطان محمود غزنوی او را طلبیده و به جایزه حکم صحیحی از بام قصر بيفکند اما طوری به زیر انداختند که آسیبی به او نرسید و به صله حکم صحیح دیگر شش ماه او را در حبس داشت، بعد از آن به عنایات وافر نواخت. پس از رهایی ابوریحان باز به خوارزم رفت. چون مأمون شاه مقتول شد، عزلت اختیار کرد و مشغول تألیف شد. همین که سلطان محمود درگذشت و دوره سلطان مسعود گشت عطایای وافر دربار ابوریحان مبذول داشت و او قانون مسعودی را به پاداش آن عطایا به اسم آن پادشاه نوشت: سلطان مسعود یک بار نقره خالص حمل فیلی کرده جایزه را بدو فرستاد وی قبول نکرد.

مناظرات ابوریحان با شیخ الرئیس مشهور است و ترجمه حالش در نامه دانشوران مبسوطاً مسطور، مصنفاتش بسیار می باشد و آنچه

دیده می شود آثار الباقیه عن القرون الخالیه، و قانون مسعودی، و کتاب تفهیم، و کتاب استیعاب فی صنعة الاسطرلاب است.

وفاتش در سال چهار صد و سی و اند هجری اتفاق افتاد. نقشه های جغرافیایی را هم اکنون بر آن اصول رسم کنند که او وضع کرده است.

ابوالفداء: صاحب تاریخ «المختصر فی اخبار البشر» الملك المؤید اسماعیل صاحب حماة الکردی از ملوک شام است و از اعلام اسلام بعد از مأمون خلیفه می گویند به فضل و علم وی از پادشاهان کسی نرسید. در فنون ریاضیه و معرفت جغرافیا و علم تاریخ و صناعت طب و کافه ادبیات از رجال عصر خویش بود. در علم طب کناشی^۱ نوشته و در مسالک و ممالک «تقویم البلدان» پرداخته و این کتاب را در اروپا به خط نسخ به طبع رسانیده اند با همه اختصار به فواید بیشتر مشتمل است.

نژاد این مرد بزرگ با نجم الدین ایوب پدر سلطان صلاح الدین می پیوندد. و شرح احوال وی را از فوات الوفيات و از مطاوی تاریخ مذکور که از عیون تألیفات او است و در ممالک عثمانیه به طبع رسیده و ابن الوردی بر آن ذیل نگاشته باید خواند.

نگارنده از آثار این پادشاه بزرگوار تاریخ مختصر و تقویم البلدان را دارا است.

فوتش به سن شصت، در هفتصد و سی و دو هجری افتاده است. ابن نباته معروف که از جیره خواران و راتبه داران او بوده در مرثیه اش چنین سروده:

ماللندی لایلسی صوت داعیه اظن ان ابن شادی قام ناعیه

۱. کناش (بهضم اول و تشدید ثانی) مجموعه یادداشت های طبی را گویند (فرهنگ فارسی معین).

ما للرجاء قد استدت مذهبہ
 نعی المؤید ناعیه فیہ اسفی
 کان المدیح له عرس بدولتہ
 یا آل ایوب صبراً ان ارثکم
 ہی المناہیا علی الاقوام دائرۃ
 ماللزمان قداسودت نواحیہ
 للغیث کیف غدت عنا غوادیہ
 فاحسن الله للسعرالغرافیہ
 من اسم ایوب صبر کان ینجیہ
 کل سیاتیہ منها دورساقیہ

اصطخری: ابواسحاق ابراہیم بن محمد اصلاً از مردم اصطخر فارس است. ولی در محلّہ کرخ از دارالسلام بغداد می نشستہ. وی از جملہ مصنفین اسلام است در علم جغرافی و معرفت مسالک و ممالک و کتابی کہ در این فن شریف نوشتہ در صمیم اعتبار و نصاب اعتماد واقع است. و عمدہ تعویل و اتکال اصطخری در کتاب مسالک الممالک بر کتاب صورالاقالیم است بہ تألیف شیخ ابوزید احمد بن سهل بلخی. بندہ نگارندہ از کتاب مسالک الممالک اصطخری نسخہ ای را بہ طبع بریل از شہر لیدن در تحت تصرف و تملک دارد.

المقدسی: عالمی ادیب و مورخ و محدث است. سمت او را چنین تعیین کردہ اند کہ شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد بن ابی بکر البناء الشامی المقدسی المعروف بالبشاری. این شخص از رحالین و سیاحین اهل اسلام است نظیر دو قریب العصر بل معاصرش ابن حوقل و مسعودی و از فرط تبہر در معرفت اقالیم و بلدان و امصار و ممالک کتابی در علم جغرافی تصنیف کردہ است کہ از اجل مصنفات این فن بشمار می آید. جملہ مطالب مابین عیان و مشاہدہ و بین نقل از ثقات و عدول دائرات اگر در سخنی اعتقاد راسخ و طمأنینہ صادق بہ ہم نرسانیدہ باشد بہ سوق کلام اشعار می نماید و موضوع این کتاب ممالک اسلامیہ است و از دیار خارج جز شاذنادرۃ کہ مسکن گروہی از مسلمین در آن باشد چیزی یاد نمی کند. مقارن اظهار این اثر و عرض این ہنر سلطنت و خلافت در اقلیم عراق بالطائع لله عبدالکریم عباسی

بوده است، و در ملک مصر بالعزیز بالله نزار فاطمی به تاریخ سیصد و هفتاد و پنج و این کتاب مستطاب مسمی به نام «احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم» می باشد و بنده را نسخه ای است از آن به طبع حروف مطبوعه بریل از شهر لیدن.

حافظ ابرو: اسم او لطف الله است. در ملک هرات از مادر زاده و در خطه همدان برمسند کمال و فضل قدم نهاده است.

فنی که این مرد بدان اشتها ریافته علم تاریخ است و صناعت انشاء، در این هردو هنر مقامی منیع و رتبه ای رفیع داشته. و او از افاضل دوران امیر تیمور گورکان است و به تشویق و تربیت آن پادشاه تکمیل شده و از عهد سلطنت میرزا شاهرخ شاه گورکان نیز قرب بیست و هشت سال دریافته است. و از مشاهیر رجال عالم که حافظ ابرو با ایشان سمت معاشرت بلکه با بعضی معاشرت داشته، یکی مولانا شرف الدین علی یزدی است صاحب تاریخ ظفرنامه، و دیگر امیر نورالدین شاه نعمه الله ولی پیشوای طائفه نعمه اللهیه از دراویش، و دیگر خواجه محمد مشهور به پارسا صاحب کتاب «فصل الخطاب» که از خلفا و اصحاب خواجه بهاء الدین نقشبند بود؛ و دیگر امیر قاسم انوار صوفی مشهور و عارف معروف که شهرتش شرق و غرب را فرو گرفته بوده است؛ و دیگر امیر شاهی شاعر مشهور سبزواری.

و در تسمیه حافظ مذکور به ابرو بعضی می گویند که ابروی پیوسته خوشنمای و زیبایی داشته است بحدی که اسباب معرفی او گردیده و به آن عضو ممتاز در میان مردم موسوم و معلوم شده، چنان که یکی از امراء عثمانیه به نظیر این جهت به عنوان «قره قاش» مشهور گردیده است. وطن بعضی آن که مشارالیه که از اهل خراسان بوده همانا اصلاً از الکای ابر خراسان که در حدود بسطام است بوده و ابری به ابرو تحریف یافته. علی ای حال این که او را به لقب حافظ می خوانده اند

به یکی از دو جهت بوده است: یا قرآن مجید را از برداشته و یا یکصد هزار حدیث حفظ نموده بوده چه این لقب در اصطلاح مسلمین به یکی از این دو معنی اطلاق می گردد. و مخصوصاً مصطلح علماء فن حدیث است که دانا و دارای متن و سند یکصد هزار خبر را «حافظ»، و دانا و دارای سیصد هزار خبر را «حاکم»، و ضابط جمیع اخبار را متناً و سنداً و رجالاً «حجة» می گویند.

باری از حافظ ابرو نشانی که موجب خلود او در عالم شده است کتاب «زبدة التواریخ بایسنقری» است. که مقبول افاضل جهان و مطبوع مورخین تمام کره ارض افتاده. حاجی خلیفه قسطنطینی در کشف الظنون می گوید زبدة التواریخ به زبان فارسی تألیف ملانورالدین لطف الله هراتی پسر عبدالله است که به حافظ ابرو اشتها دارد و در سال هشتصد و سی و چهار فوت شده، و این کتاب را برای بایسنقر میرزا تألیف کرده است، و آن را بر حوادث جمیع عالم و وقایع احوال بنی آدم در ربع مسکون علی التفصیل مشتمل قرار داده. و زمان تاریخ این کتاب از آغاز خلیفه است تا سال هشتصد و بیست و نه از هجرت. و غیاث الدین بن هماد الدین مشهور به خوند میر در تاریخ حبیب السیر خلاصه ای از احوال و مبدأ و مال حافظ ابرو مذکور داشته می گوید:

مولانا نورالدین لطف الله المشتھر به حافظ ابرو در سلک اعظم اصحاب انشاء و تصنیف و اکابر ارباب جمع و تألیف منتظم بود. آن جناب هروی المولد است اما در همدان نشو و نما یافته تحصیل نمود. حضرت صاحبقران گورکان را نسبت به آن فاضل عالی شأن التفات بسیار بود و همواره او را در مجلس خاص طلبیده همت عالی نهمت براسترهای خاطرش می گماشت و جناب مولوی بعد از فوت آن حضرت به ملازمت سده سنیه شاهرخیه شتافت و پرتو التفات شاهزاده پسندیده صفات میرزا بایسنقر بر صفحات احوالش تافت. و آن جناب زبدة التواریخ بایسنقری

را که مشتمل است بروقایع وحوادث عالم و چگونگی احوال و اوضاع بنی آدم در آن زمان فرخنده نشان تألیف نمود. و معظم وقایع ربع-مسکون را بر سبیل اجمال تا شهور سنه هشتصد و بیست و نه هجری در آن کتاب افادت ایاب درج فرمود.

چو حافظ سخن را بدینجا رساند سپهرش بساط سخن برفشاند تاریخ وفات و موضع انتقال حافظ ابرو از دارملال در این بیت که نوشته می شود مذکور است.

به سال هشتصد و سی و چهار در شوال وفات حافظ ابرو به شهر زنجان بود نگارنده می گوید که از کتاب زبدة التواریخ بایسنقری نسخه کامل در تصرف مالکانه دارم. و مصنف — اعلی الله مقامه — در آن نامه بلاغت علامه، کلام را به این عبارت افتتاح نموده است که:

«آغاز کتاب داستانها مجموع فذلک بیانها

حمد و ثنا و آفرین مالک الملکی را تواند بود که انشاء موجودات لمعه ای از اشعه انوار قدرت او لایح...». و من العجب که مفتح خطبه کتاب مستطاب جامع التواریخ تصنیف صاحب اجل وزیر تحریر خواجه رشید الدین همدانی — علیه الرحمه — نیز عین افتتاح مسطور است. صاحب بهجة التواریخ: شکر الله ابن شهاب الدین احمد رومی است. و این تاریخ را در هشتصد و شصت و یک هجری پرداخته. و در جمله موضوعات تاریخیه عقد ابواب کرده است.

فاضل قسطنطینی در کشف الظنون می گوید بهجة التواریخ را بر میزده باب مبوب نموده: یک: در بدو خلق؛ دو: در انبیاء علیهم السلام؛ سه: در نسب نبی (ص)؛ چهار: در مولد آن حضرت (ص)؛ پنج: در اولاد و ازواج آن بزرگوار؛ شش: در عشره مبشره؛ هفت: در کبار صحابه؛ هشت: در ائمه (ع)؛ نه: در مشایخ؛ ده: در حکما؛ یازده:

در ملوک عجم؛ دوازده؛ در بنی امیه و بنی عباس؛ سیزده؛ در آل عثمان. و این تاریخ خود فارسی است. اما در عهد سلطان سلیمان خان شاعری ترک «فارس» تخلص آن را به لغت بومی آن قیصر رومی ترجمانی کرده و تقدیم نموده است.

صاحب تاریخ جعفری: از این شخص نامی جز در کتاب کشف الظنون تا کنون ندیده ایم. و آن چه در این تألیف از تاریخ جعفری نقل نموده و نماییم به توسط روایت دیگران است. حاج خلیفه در ذیل تواریخ واسط می گوید و تاریخ السید جعفر بن محمد بن الحسن المعروف بالجعفری. از اینجا مستفاد می شود که این تاریخ، ملک واسط را است و صاحب آن جعفر بن محمد است و معلوم می شود که این شخص با آن که در موضوع مخصوص تألیف کرده ولی سخن را نسبت به سلاطین سلف و اخبار مستطرد نیز تعمیم داده.

صاحب تجارب الامم: ابوعلی احمد بن محمد بن یعقوب بن مسکویه از خاک ری بوده. در عموم علوم خصوصاً حکمت عملیه جز شیخ ابوعلی سینا نظیر نداشت. گروهی از علما که از جمله ایشان میرداماد است، در حق وی دعوی تشیع نموده اند.

خلاصه ای از شرح احوالش آن است که در اوایل عمر به توجهات دستور معظم ابو محمد مهلبی — وزیر معزالدوله دیلمی — تربیت یافت، و با ابن العمید و پسرش ابو الفتح ذوالکفایتین اختصاص به هم رسانید. چون ابو الفتح به فرمان عضدالدوله به هلاکت رسید، ابوعلی به آستان آن سلطان هند دوست شتافت و منصب خزانه داری در حق وی مبذول شد. و در آن روزگار به تألیف کتاب «تجارب الامم» پرداخت. و آن از وقایع عالم تاسنه هجریه سیصد و هفتاد و دو که سال فوت عضدالدوله است بیش نیست اما از نفایس تواریخ است و بر فواید حزم و عواقب افراط و تفریط احاطتی تمام دارد. بعضی از معاصرین در کتاب خود

نوشته‌اند ابوعلی در اصفهان مدفون است و اکنون قبر وی در محله خواجه مشهور است. و برخی گفته‌اند: در مراجعت از دربار خوارزمشاه در بیابان از تشنگی هلاک شده. در هر حال وفاتش در سنه چهارصد و بیست هجری افتاده و از معمرین عصر خود بوده.

از کتب او یکی کتاب الطهاره است که خواجه نصیرالدین طوسی — علیه الرحمه — از زبان تازی به فارسی نقل کرده و به اخلاق ناصری مشهور است، دیگر «جاویدان خرد» است که آن تصنیف شریف را بر اسلوب جاویدان خرد هوشنگ نوشته، و کتاب آداب الفرس والعرب، و کتاب ترتیب السعاده، و کتاب السیاسة، و کتاب ندیم الفرید، و کتاب الفوز الاکبر، و کتاب الفوز الاصغر که زیاده بر سیصد هزار بیت است، و کتاب مختار الاشعار، و کتاب مجموعه الخواطر. این مسکویه تمام عمر خود را به عزت و کامرانی گذرانیده و پیوسته با سلاطین و صدور و امراء محشور بوده است؛ رحمه الله علیه. (نقل از نامه دانشوران).

نگارنده را نسخه‌ای عتیق از کتاب الطهاره و نسخه جدید الاستکتاب از تجارب الامم و قطعه‌ای به طبع فرنگ هم از تجارب در تحت تملک است.

صاحب حبیب السیر: غیاث الدین بن همام الدین است و به لقب خوند میراشتهار دارد، و خاوندشاه مشهور به لقب میرخوند صاحب روضه الصفا جدمادری او است. غیاث الدین در ثلث اول مائه عاشره هجریه که عهد ظهور شاه اسماعیل صفوی — انا الله برهانه — می‌باشد، از معارف اهل خبر بشمار می‌آمده، و در هرات بوده و کتابهای بسیار مفید در تاریخ تألیف نموده، از آن جمله است:

خلاصه الاخبار که نگارنده نسخه‌ای عتیق از آن دارد و احوال ملک هرات و رجال آن در خلاصه الاخبار به قلم آمده، و دیگر مآثر الملوك که تألیفی است لطیف محتوی و مشتمل بر ابنیه و آثار سلاطین

روزگار و کلمات و حکم و تجارب ایشان؛ از این کتاب نیز نسخه‌ای در نزد نگارنده حاضر است. دیباچه را به نام امیرعلیشیر نوائی آراسته، و دیگر تاریخ الوزراء که دستورالوزراء نیز می‌خوانند. از این تصنیف خوندمیر نیز نسخه‌ای نگارنده استکتاب نموده؛ دیگر حبیب‌السیر که از فرط اعتبار و اشتها ر جای تعریف نیست. این تاریخ را فی‌الحقیقه از روضة‌الصفاء تلخیص کرده است. و از احوال رجال و اخبار اوایل قرن عاشر هجری که انقراض گورکانیان و معاصرین ایشان و ظهور سلسله صفویه و مایلحق بذلک است فوایدی بر آن افزوده. اصل شروع را در حبیب‌السیر بر حسب اشاره میرمحمدحسینی امیر خراسان کرده است و او چون کشته شد، و دورمش‌خان از قبل شاه اسماعیل فرمان‌گذار خراسان گردید، این تألیف را به نام خواجه حبیب‌الله ساوجی وزیر مملکت هرات از جانب شاه‌اسماعیل ختم نموده و از این جهت او را حبیب‌السیر نام نهاد و تا نهصد و بیست و هفت هجری اخبار سنوات را مذکور ساخته. از امتیازات عمده حبیب‌السیر بیان احوال طبقات رجال معاصرین سلاطین است بین التفصیل والاجمال. از جامعیت این تألیف مستفاد می‌شود که اسباب و مآخذ و اساس و مدارک خوندمیر به حد وفور بوده است.

این کتاب را در ایران و بمبئی به طبع رسانیده‌اند و نگارنده در نسخه خویش به رسم علمای اروپا فهرستی از اعلام رجال و بلدان و کتب اضافه نموده است و زیاده از دوست و پنجاه تومان به این مصرف مفید رسانیده. اکنون هر مطلب را می‌خواهد فی‌الفور می‌گشاید و این اختراع از فواید جلیله مردم مغرب زمین است. اختتام حبیب‌السیر را که مشتمل است بر عجایب و نوادر غالباً افزاز کرده و جداگانه نویسانده‌اند. نگارنده چندین نسخه از اختتام بالخصوص مالک است. در فوت خوندمیر حاجی خلیفه می‌گوید: «توفی بعد سنة ثلاثین و تسع-

صاحب روضة الصفا: محمد خاوند شاهی مشهور به امیر خوند از معاصرین سلطان حسین میرزای بایقرا است و در دولت او اعتباری عظیم داشت. وزیر دانش پرور امیر علیشیر نوائی را با او توجهات مخصوص بوده کتاب روضة الصفا را به اسم او نوشته. دخترزاده او خوند میر صاحب حبیب السیر در ترجمه وی چنین می گوید: «حضرت مخدوم امجد امیر خوند از سایر اولاد عظام امیر خاوند شاه بلکه از اکثر علمای فضایل پناه به جودت طبع سلیم و سلامت ذهن مستقیم امتیازی تمام داشتند. و در ایام جوانی تحصیل کمالات نفسانی نموده در علوم معقول و منقول نقش مهارت بر لوح خاطر نگاشتند. وفور وقوف آن حضرت در فن تاریخ و صنعت انشاء به مرتبه ای بود که قلم سخن آرا از تبیین به عجز و قصور اعتراف دارد و کمال بلاغت آن مهر سپهر سیادت در تحریر حکایات و تقریر روایات درجه ای داشت که بیان بنان فصحاء توضیح آن را کماینبغی از جمله محالات می شمارد. تألیف کتاب افادت ایاب روضة الصفا بر ثبوت این دعوی برهانی است معین، و تلطیف عبارات آن نسخه فصاحت انما بر وقوع این معنی دلیلی است مبرهن. و راقم حروف نسبت به آن حضرت علاقه فرزندی ثابت دارد. و به زبان گستاخی خود را در سلک شاگردانش می شمارد؛ سبحان الله! غلط گفتم انتساب قطره به دریا عین بی ادبی است. و اقتباس ذره از خورشید والاغایت بوالعجبی.

چه نسبت ذره را با مهر انور
 نمی شاید خزف در عند گوهر
 اگر خواهم که باشد آبرویم
 همی گویم که من شاگرداویم
 نه شاگردم غلام کمترینم
 به گرد خرمن او خوشه چینم
 غرض از اظهار این شرف آن که اگر کلک سخن گذار در این مقام
 بیش از این در ذکر مکارم اخلاق و محاسن آداب آن حضرت مبالغه

کند، شاید که مردم عیب جوی بنا بر نسبت مذکور به خودستایی حمل نمایند و گفتار این بی مقدار را داخل لاف و گزاف دانسته زبان اعتراض بگشایند، لاجرم از اطناب اجتناب نموده مرقوم قلم خجسته رقم می گرداند که حضرت ابوی مخدومی را در اواخر ایام حیات میل به انقطاع و انزوا شد و از اختلاط خلایق دامن همت در چیده مدت یک سال در گازرگاه روزگار گذرانید، و اکثر اوقات را به کسب سعادات اخروی و کمالات معنوی مصروف گردانید. در ماه رمضان سنه اثنی و تسع مائه به واسطه عرض مرض سوء القیبه از آن مقام به شهر مراجعت نموده بر بستر ناتوانی افتادند و مدت دو ماه صاحب فراش بوده در دویم ذیقعد سنه ثلث و تسع مائه از محنت آباد جهان به ریاض راحت افزای جنان انتقال فرمودند. وفات آن حضرت در سن شصت و شش سالگی دست داد و دفنش در مزار شیخ بهاء الدین عمر اتفاق افتاد. انتهى.

روضة الصفا را که هفت مجلد است. در این عهد همایون بر حسب حکم شاهنشاه اسلام پناه خلد الله سلطانه امیر الشعرا رضاقلی خان صاحب- التالیفات و الآثار تذیل کرد و به اضافه اخبار چهار صد ساله در سه جلد دیگر آن اثر جلیل را تکمیل نمود. مجلدات عشر را کاملاً در دارالخلافة طهران با اهتمامی تمام به طبع رسانیدند و انتشار دادند.

طبری: صاحب تفسیر کبیر و تاریخ شهیر ابو جعفر محمد بن جریر- بن یزید بن خالد است از مردم طبرستان که در آمل متولد شده به تاریخ دوست و بیست و چهار هجری. در علم فقه و حدیث و تفسیر و تاریخ از ائمه هر چهار فن شمرده می شود و بالخصوص در فقهات مشی جداگانه داشته خارج از چهار مذهب، و هیچ یک از فقهاء اربعه اهل سنت و جماعت را تقلید نکرده است. علماء حدیث و رواة اخبار او را در هر نقل، ثقه و صادق می دانند و می گویند تاریخ طبری اصح تواریخ است و اثبت آنها. ابوبکر خوارزمی شاعر کاتب خواهرزاده طبری بوده

لهذا در نسبت وی طبرخزی نیز می‌گویند که مرکب است از طبری و خوارزمی.

اصل تاریخ طبری که به عربی است همانا در ایران ندرتاً یافت می‌شود و این فارسی که در دست مردم است ترجمه محمد بن بلعمی وزیر آل سامان می‌باشد. و قطعه‌ای از اصل تاریخ طبری را که فرنگان بدست آورده و به طبع رسانیده بودند نگارنده مشاهده کرده. ممکن است که تاکنون همه را یافته و مطبوع ساخته باشند. این تاریخ از آثار بزرگ اسلام است.

حاجی خلیفه می‌فرماید: تاریخ امام ابوجعفر طبری از تواریخ مشهوره جامعه اخبار عالم است از اول خلیفه شروع کرده و تا سیصد و نه ختم نموده و «تاریخ الاسم والملوک» نامیده است.

این جوزی گفته: که طبری در ذکر وقایع و اخبار بسطی تمام داده و کتاب را در مجلدات بسیار پرداخته و این که متداول و مشهور است خلاصه‌ای از آن مبسوط و مختصری از آن مطول می‌باشد و این مختصر را بلعمی ترجمه نموده. و در طبقات ابن سبکی مسطور است که ابن جریر با اصحاب خود گفت: هل تنشطون لتاریخ العالم من ادم الی وقتنا هذا؟ گفتند: کم قدره. گفت: انه ثلثون الف ورقة. گفتند: هذا یفنی الاعمار قبل اتمامه. گفت: انسالله وانا لیه راجعون ماتت الهمم. پس به اختصار آن کوشیده تاریخ خود را نیز به اندازه اختصار تفسیرش رسانید.

بالجمله فوت طبری در سیصد و ده هجری به بغداد افتاد. قاضی ابن خلکان می‌گوید: من در قرائه صغری از ملک مصر نزدیک صفح مقطم قبری را دیدم که بر سنگی به بالای سرش نوشته و مکتوب بود: هذا قبر ابن جریر الطبری که زیارت آن می‌کردند چنین می‌پنداشتند که قبر طبری صاحب تاریخ است و بر خطا بودند چه علی التحقیق و بلاشک

وریب طبری در بغداد مرده و به خاک رفته.

مسعودی مورخ: علی بن الحسین علیه الرحمة در میان اهل خبر به تحقیق و صحت روایت و تثبت تام ممتاز است. وی مائۀ ثالثۀ هجریه و ثلث اول مائۀ رابعه را دریافته. آثار جلیل المقدار بر جبهۀ روزگار نگاشته و یادگار گذاشته از آن جمله است:

مروج الذهب و معادن الجواهر که در علم تاریخ و السنۀ ارباب خبر مطویاتش سند و حجت است. و کتاب اخبار الزمان و من ابادم الحدثان که گوئیا به جامعیت و جلالت آن کمتر کتاب در تاریخ و احوال امم و اخبار عالم نوشته شده. و کتاب الاوسط که هم در فن شریف تاریخ است. نفوس متیقظه و قلوب متفطنه پیوسته در انتظار دیدار این دو تصنیف بزرگوار می گذرانند. نگارنده در خلاصۀ الاثر، خود دیده است که از اخبار الزمان، مسعودی نقل نموده اگر بلا واسطه است پس این کتاب تا مائۀ حادی عشر موجود بوده و شاید در ممالک مصر و شام و جزیرۀ العرب یافت شود. و دیگر کتاب البیان فی اسماء الائمة، و کتاب الخوارج، و کتاب المقالات فی اصول الدیانات، و کتاب الرسائل والاستذکار بما مرفی سالف الاعصار، و کتاب التاریخ فی اخبار الامم من العرب والعجم، و خزائن الملوک، و سر العالمین و غیر ذلک.

و من العجب علماء شیعه، مسعودی را از رجال خود می دانند، اگرچه آثارش جمله بر سبک اهل سنت و جماعت در قالب تصنیف ریخته شده و از شواهد این دعوی کتاب اثبات الوصیۀ لسیدنا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است که اهل رجال در فهرست کتب او آورده اند. و نسخه ای از آن فعلا در تحت تملک علامۀ محدث حافظ عصر صاحب آثار طنانه، یکانۀ زمانه، حاجی میرزا حسین طبرسی نوری — شید الله شریعة باطالة عمره و اعلاء امره — می باشد.

شیخ ابوعلی می گوید: المسعودی هذا من اجلة العلماء الامامیه

ویدل علیه ملاحظه اسامی کتبه و مصنفاته و هو ظاهر النجاسی والعلامة و ابن داود. و از کسانی که بر تشیع وی تصریح کرده اند سید رضی- الدین علی بن موسی المشهور به ابن طاوس می باشد. در کتاب نجوم. و سخن این بزرگوار برهان قاطع است و حجت ساطع که او است صاحب کرامات مشهور و مقامات ماثور و آثار عظیمه و کتب کریمه که هریک را آیتی جلیل می باید شمرد علی الخصوص کتاب مهمات فی صلاح- المتعبد و تتمات لمصباح المتعبد که در ده مجلد آن را ترتیب داده است. و بعضی از مجلداتش در دست علماء زمان زیارت شده و علی الخصوص ایضاً کتاب کشف المحجّة لثمرّة المهجّة که تصنیفی به- نهایت نفیس و لطیف می باشد، و دو نسخه ممتاز از آن در تحت تصرف جناب مستطاب امین الاسلامی سلطان العلمائی حاجی میرزا محمود قزوینی دام تأییده است. و این زمان که وزارت انطباعات با نگارنده تعلق دارد این نسخه مبارک به طبع رسید و انتشار یافت. باری تشیع مسعودی را منکری نیست الا فاضل کرمانشاهی آقا محمد علی جامع مقام الفضل.

صاحب فوات می گوید: مسعودی از ذریه عبدالله بن مسعود بود. و او در سیصد و چهل و شش جهان را بدرد گفت. **یاقوت حموی:** ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله رومی الجنس حموی المولد بغدادی الدار.

در کودکی از دیار حماة اسیر گرفته شد و عسکر بن ابی نصر حموی تاجر او را در بغداد بخرد و پرورد. و چون یاقوت بزرگ شد شطری از نحو و لغت بخواند و به امر مولی مسافرت تجارت آغاز نهاد. و غالب اسفار او به جزیره کیش و عمان بود. تا به موجب برودتی و کراهتی عسکر تاجر او را آزاد کرد و از خود دور ساخت. یاقوت به اجرت کتابت مسایه معاش تحصیل می نمود. و از مطالعه کتب

منتسخه فوائد و اطلاعاتی به هم رسانید. بعد از چندی عسکر به سر ملاطفت آمده مال التجاره با وی تسلیم کرده به عادت پیش، او را به سفر کیش فرستاد. وقتی که یاقوت از آن مسافرت بازگشت، عسکر مرده بود از مال التجاره و محصول آن سفر بضاعتی به هم رسانید و ورثه را به مالی راضی ساخت و مشغول تجارت شد. و در جمله کتاب می خرید و می فروخت پس در حال اشتغال به بازارگانی آثار جاودانی گذاشت: مثل کتاب معجم البلدان که از آثار بزرگ دولت اسلامی است، و کتاب المشترك و ضعاالمختلف صقعا، و کتاب معجم الادباء.

مؤلف از این هرسه تصنیف نسخه های نفیس دارد و هکذا از مراصدالاطلاع که تلخیص معجم البلدان است نسخه ای به طبع اروپا دارد. و از یاقوت کتب دیگر نیز نوشته اند که تاکنون ندیده ایم. می گویند یاقوت به مذهب خوارج مایل بود و این بسیار غریب است. فوتش به نص قاضی شمس الدین احمد بن خلکان در ششصد و بیست و شش در خانی که به ظاهر مدینه حلب بوده روی نموده است. و ابن اثیر صاحب کامل در حق کتب موقوفه یاقوت وصایت وی فرموده.

فہرستہا

آ

آنا ۴۵

آنورنس باکتریانا ۴۵

آباس ۴۶

آباسی ۴۵

آب زال ۱۰۱

آبست ۴۶

آبسکون (جزیره) ۱۰۰

آبلستان ۱۰۳

آبنیکم ۴۶

آبوس ۴۶

آپامه ۱۳۰

آپامنا بایلینیا ۴۶

آپامنا مدیا ۴۷

آپا مئامزپتامیا ۴۶

آپامنا مزنس ۴۶

آپامه ما ۴۷

آپا وارا کتیکا ۴۷

آپل لدر ۱۲۱

آپل لونیا آسیریا ۴۷

آپی ۱۲۱

آتروپاتنا ۴۷، ۴۸

آتروپاتی ۹۱

آتن ۸۹، ۱۲۱، ۱۳۴، ۱۴۶، ۱۴۹

۱۵۶

آتوریا ۴۸

آت هنه ۱۲۱، ۱۳۶

آتیللا ۱۱۲

آثار الباقیه عن القرون الخالیه ۱۶۱، ۱۶۲

آتوریا ۵۹

آداب الفرس و العرب ۱۶۸

آدرانو چنوم ۴۸

آدم (ع) ۱۷۲

آدیان ۴۸

آذرباد ۴۷

آذربایجان ۴۷، ۴۸، ۵۵، ۵۶

۵۹، ۶۸، ۶۹، ۹۱، ۱۰۹

آراییا ۴۸

آراییا تیرا ۵۲

آراییا دزرتا ۵۰

آراییا فلیکس هرور ۵۱

آراییتا ۵۲

آرگیپائی ۵۹
 آرساوریا ۵۹
 آرنیا ۵۹
 آریا ۶۰، ۶۱
 آریاکا ۶۲
 آریانا ۶۲
 آرین ۱۲۱
 آریوس ۶۳
 آروتوس ۶۶
 آریا ۶۴
 آزی مینر ۶۵، ۶۸
 آساک ۶۶
 اسپادانا ۶۷
 اسپئی ۶۷
 اسپینر ۶۷
 آستانبا ۶۷
 آساکنی ۶۷
 آسیا ۱۵، ۱۸، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۲،
 ۳۳، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱،
 ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۶۵، ۶۸، ۷۸،
 ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۲۷،
 ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۴،
 ۱۵۶
 آسیای صغیر ۳۵، ۴۰، ۶۵، ۶۸، ۷۲،
 ۸۳، ۱۰۲، ۱۲۵، ۱۵۶
 آسیای میانه ۹۹
 آسیای وسطی ۳۸
 آسیری ۳۵، ۴۷، ۴۸، ۶۸، ۷۱، ۹۳،
 ۱۱۰
 آشور ۶۸، ۱۳۶
 آغری داغ ۵۵، ۱۰۹

آراختس ۵۲، ۵۳
 آراخزیا ۵۲، ۵۳، ۵۴
 آرادوس ۵۴
 آارات ۵۵
 آراکس ۵۶
 آراکسس ۵۵
 آراکسس مزپتام ۵۵
 آراکوس ۵۶
 آرام ناهارایم ۵۶
 آریلا ۵۶
 آریپای ۴۶، ۱۱۱
 آرتاحوئانا ۶۱
 آرتاکئانا ۵۶
 آرتاکس ۵۷
 آرتاکساتا ۵۷، ۶۰
 آرتاکوانا ۶۰
 آرتاکی کرتا ۵۷
 آرتیتا ۵۷
 آرتیتا آسیریا ۵۷
 آرتوین ۶۸
 آرتی کنه ۵۸
 آرز ۵۸
 آرزانه ۵۸
 آرساسیا ۹۵
 آرساکیا ۵۸، ۹۵
 آرسامزاتا ۵۸
 آرسانیاس ۵۸
 آرسیسا ۶۷، ۹۵
 آرسیسپالوس ۵۸
 آرشیپل ۶۵، ۱۴۶
 آرگانا ۵۹

آفریقا ۲۶، ۲۹، ۳۲، ۳۳، ۳۸، ۳۹، ۴۳، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۵۴
 آفریکانوس ژولیوس ۱۲۲
 آقا تانجلوس ۱۲۲، ۱۲۳
 آقاخان نوری ۱۴۸
 آکامپسیس ۶۸
 آکرا با ۶۹
 آکی لثم ۶۹
 آگریا ۲۹
 آلاتا ۶۹
 آلاسا ۶۹
 آلانی ۶۹
 آل ایوب ۱۶۳
 آلبانا ۶۹
 آلبانوس ۷۰
 آلبانیا ۶۹
 آلبانیا ییله ۷۰
 آلتون داغ ۷۳
 آل حمدان ۱۵۹
 آل سامان ۱۷۲
 آل عثمان ۱۶۷
 آلکساندر اولتیم ۷۱
 آلکساندر تیگریما ۷۱
 آلکساندر سور ۱۲۱
 آلکساندریا آدپارو پامیزوم ۷۰
 آلکساندریا آراخز ۷۰
 آلکساندریا آریا ۷۰
 آلکساندریا اوکسیانا ۷۱
 آلکساندریا باییلن ۷۰
 آلمان ۴۱، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۵۲

آلوسه ۶۹
 آلوتنا ۷۱
 آلونی ۷۱
 آمل ۱۷۱
 آمس مارسلن ۶۲، ۱۲۳
 آنابن ۷۱
 آناپا ۴۵
 آناتو ۷۱
 آناتولی ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۵۹، ۶۴
 ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۸۶، ۱۰۰، ۱۰۱
 ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵
 آناتولیکم طما ۷۲
 آناکسی ماندرا ۲۸
 آنالیبلا ۷۲
 آتموسباس ۷۲
 آتوخیا ۱۰۹
 آنجازیا ۴۵
 آنطیوخوس ۷۲، ۱۰۳
 آنطیوخیا مارزیانا ۷۲، ۷۳
 آنقره ۱۰۲
 آنکباری تیس ۷۳
 آنکتیل ۱۲۳
 آننی بی ۷۳
 آنویل ۱۲۴
 آنی ۴۶
 آنیبال ۵۷
 آیدین ۶۴، ۱۰۵، ۱۵۶

الف

ابراهیم (ع) ۷۳، ۸۵، ۱۰۰، ۱۰۱
 ابرخراسان ۱۶۴

احسا ٦٩، ٩٠
 احسن التقاسيم في معرفة الاقاليم ١٦٤
 احقاف ٥٠، ٥١
 احمد بن سهل بلخي ١٦٣
 اخبار الزمان و من ابادته الحدثان ١٧٣
 اختا نيزود ٦٩
 اخلاق ناصري ١٦٨
 ادرميد ٥٧
 ادرين (قيصر روم) ١٢٢
 ادس ٧٢، ٧٤، ١٣٥
 ادس سا ٧٣
 ادكس ٢٨
 اراتوس سنتس ٢٨
 اران ٥٥
 اربل ٤٨، ٥٦
 ارتوين ٦٠
 اردانوج ٤٨
 اردستان ٥٨
 اردشير اول (پادشاه ساساني) ٦٢،
 ١٠٧، ١٢٦
 اردهان ٤٨، ٦٠
 ارز ١٢٤
 ارزنجان ٦٠
 ارشيبيل ٦٤
 ارطغرل ٨٦
 ارفخشذ ٧٦
 اروپا ٢٦، ٣٨، ٦٤، ٦٥، ١٠٤،
 ١٣٢، ١٣٦، ١٦٢، ١٦٩، ١٧٥
 ارزنة الروم ٤٦، ٤٨، ٥٥، ٥٨، ٦٠،
 ٦٨، ٧٥، ٩٤
 ارس ١١١

ابن اثير ١٥٨، ١٧٥
 ابن بطوطه ٩٣
 ابن جرير ١٧٢
 ابن جوزي ١٧٢
 ابن حوقل ٧٢، ٧٤، ٧٦، ٩٣، ١٥٩،
 ١٦٣
 ابن خردادبه ١٥٩
 ابن خلکان ١٧٢، ١٧٥
 ابن داود ١٧٤
 ابن سبكي ١٧٢
 ابن سراييون ٧٢، ٩٣
 ابن طاوس ١٧٤
 ابن العميد ١٦٧
 ابن فقيه ٧٧
 ابن مسكويه ١٦٧، ١٦٨
 ابن مقفع ١٥٩، ١٦٠
 ابن الوردی ١٦٢
 ابوبكر خوارزمي ١٧١
 ابوجعفر طبري ١٧٢
 ابوريحان بيروني ١٦١
 ابو عبد الله جيهاني ١٥٩
 ابو علي سينا ١٦٧، ١٦٨، ١٧٣
 ابو الفتح ذوالكفایتين ١٦٧
 ابو الفداء ١٦٢
 ابو محمد مهلبی ١٦٧
 اييورد ٤٧، ١١٠
 اتوماندوس ٥٣
 اتيماندر ٧٣
 اتين ١٢٤
 اتيوبي ٣٨، ٣٩
 اثبات الوصية ١٧٣

۸۹، ۹۱، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸
 ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷
 ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۳۰
 ۱۳۶، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰
 اسکندرون ۶۵
 اسکندریه ۲۷، ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۳۴
 ۱۵۳، ۱۵۷
 اسکندریه پاروپامیز ۷۰
 اسکندریه هرات ۷۰
 اسکی ارجیش ۵۹
 اسکی شهر ۹۲
 اسلامبول ۵۴، ۸۷، ۱۲۳، ۱۲۴
 ۱۴۹
 اسماعیل صفوی (شاه) ۱۶۸، ۱۶۹
 اشک اول ۶۶
 اشکانیان ۱۷، ۲۰، ۴۱، ۴۳، ۷۴
 ۸۵، ۸۷، ۹۵، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۱۲
 ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۳۹
 ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۲
 اصطخر ۸۹
 اصطخری ۱۰۲، ۱۶۳
 اصفهان ۶۷، ۸۷، ۱۶۸
 اطنه ۸۲
 اعتماد السلطنه (محمدحسن) ۲۰
 اعتماد السلطنه (علی) ۱۴۸
 افاغنه ۵۲
 افراتس ۷۴
 افغانستان ۵۲، ۵۳، ۶۱، ۷۰، ۷۳
 ۷۸، ۸۶، ۸۷، ۹۴، ۱۰۲
 افلاطون ۱۴۴
 افي طاليت ۷۵

ارسطو ۱۴۶
 ارض تیه ۴۹
 ارغنداب ۴۶، ۵۲، ۵۳، ۷۳
 ارغنی ۵۹، ۸۵
 ارمن ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۳، ۸۶
 ۹۲، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۱، ۱۲۲
 ۱۲۳، ۱۴۳، ۱۵۰
 ارمنستان ۴۰، ۴۶، ۵۵، ۵۶، ۵۷
 ۵۹، ۶۳، ۶۸، ۹۱، ۱۰۰، ۱۰۵
 ۱۱۱
 ارمنستان صغیر ۶۰
 ارمنستان کبیر ۵۹، ۶۰، ۶۸، ۸۸
 ۹۲
 ارمنیه ۸۶
 ارومی ۶۰
 ازبید ۸۷
 اسئوس ۶۴
 اسپانیا ۴۱، ۶۶، ۷۹، ۱۲۴، ۱۳۳
 استاراتون ۱۰۲
 استراباد ۹۷، ۱۰۰، ۱۱۳
 استرابین ۱۶، ۲۷، ۲۸، ۶۱، ۸۹
 ۹۹، ۱۲۵
 استرالی ۴۱
 استوکویس ۱۲۵
 استیعاب فی صنعة الاسطربلاب ۱۶۲
 اسحاق کمنن ۱۴۱
 اسد الغابة فی معرفة الصحابة ۱۵۸
 اسرهوئن ۷۲، ۷۴
 اسکندر مقدونی ۲۸، ۴۷، ۵۳، ۵۴
 ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۷، ۶۸، ۷۰
 ۷۱، ۷۲، ۷۹، ۸۰، ۸۴، ۸۵، ۸۷

اندیا ۷۸
 انساب سمعانی ۱۵۸
 انطاکیه ۱۰۳، ۱۲۳، ۱۵۱، ۱۵۳
 انطيوخوس ۴۷
 انکران ۵۲
 انگلیس ۴۱، ۱۲۵، ۱۳۵، ۱۳۷
 ۱۴۱، ۱۵۳
 اوپ پر ۱۲۶، ۱۲۷
 اوچرنیکو ۹۸
 اوچ فالوی ۱۲۷
 اوچ کلیسا ۱۱۱
 اورفه ۴۶، ۷۲، ۷۳، ۸۲، ۸۷، ۹۸
 اوزب ۱۲۷
 اوژنی (امپراطریس) ۱۴۹، ۱۵۵
 اولانوس ۱۰۳
 اولتی ۴۸، ۶۰، ۶۸
 اهل سنت ۱۷۳
 ایبری ۶۹
 ایبریا ۷۹
 ایدومیا ۷۹
 ایران ۱۶، ۱۹، ۲۰، ۲۷، ۳۵، ۴۰،
 ۴۲، ۴۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۶۰،
 ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۷۶، ۷۹، ۸۶، ۸۷،
 ۸۸، ۹۰، ۹۴، ۹۶، ۹۹، ۱۰۵،
 ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۱۹،
 ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۶، ۱۳۸،
 ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۶،
 ۱۶۹
 ایرج ۴۳
 ایرماجیل ۹۶
 ایروان ۶۰، ۱۱۱

افیون قره حصار ۹۹
 اقلیدس ۱۳۴
 اکباتان ۷۵، ۷۷، ۹۵، ۱۳۷
 اکباتانا پرسیا ۷۷
 اکباتانای مغستان ۷۷
 اکتریاس طیب ۹۷، ۱۲۶
 اکسوس ۱۶، ۷۱، ۸۴، ۱۱۳
 اکی تن ۱۴۳
 اگز نفون (-گزنفن) ۶۸، ۱۰۷
 آگوست (قیصرروم) ۲۹، ۱۰۲، ۱۳۵،
 ۱۳۶
 البانوس (رود) ۱۰۳
 البستان ۱۰۳
 البطیحه ۴۶
 التوس ۷۷
 الجزایر ۳۹، ۶۴، ۱۰۱، ۱۴۵
 الجزیره ۵۶، ۵۹، ۶۹، ۷۲، ۷۳،
 ۷۴، ۸۲، ۸۷، ۹۱، ۱۰۸، ۱۱۰
 الحجر ۵۲
 المیباد ۱۳۴، ۱۵۶
 الولد (کوه) ۷۶
 الین ۱۲۶
 الیمائیس ۷۸
 اماسیه ۱۰۲، ۱۲۵
 الامامیه ۱۷۳
 امبری ۱۳۳
 امیر خواند ۱۷۰
 امیرشاهی سبزواری ۱۶۴
 امیل لواسور ۱۲۶
 انبار ۷۳، ۹۰
 اندوس ۷۸، ۷۹

ايره نوپوليس ۸۰

ايزاطيخه ۸۰

ايزد خواست ۸۰

ايزيدراشارا كسى ۱۲۸

ايطاليا ۴۰، ۶۶، ۷۹، ۱۲۵، ۱۳۲،

۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۷،

۱۵۶

ايك سيوفا كوروم ۸۰

ايمانوس ۸۰

ايمرهلى ۷۹، ۱۰۶

ايميرنى ۵۹

ايوان كيف ۱۰۴، ۱۲۸

ب

بئونى ۱۳۱

بابل ۳۵، ۴۲، ۴۶، ۵۷، ۶۸، ۷۰،

۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۶، ۸۸،

۹۴، ۹۶، ۹۹، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱،

۱۴۵

باب الابواب ۷۰، ۹۹، ۱۱۱

باب المندب ۹۹

باييلن ۸۰

بايللنيان ۸۲

باتانايه ۸۲

باتنه ۸۲

بات هيس ۸۲

باختر ۸۳، ۸۴، ۸۵

بادغيس ۸۶

بادية العرب ۵۰، ۵۱

باديس ۸۲

بارباريكوم ۸۲

باردين ۸۲

باريس ۸۳

بازكانى ۸۳

باسكاتيس ۸۳

باس ناژ ۱۲۸

باطوم ۶۸، ۸۲

باطيس ۸۲

باغ نظاميه ۱۴۸

باكترا ۸۳، ۸۴

باكتريانا ۸۳

باگاستانا ۸۳

باليس بيگا ۸۵

باسى ۶۶

باميان ۹۴

بايبورد ۶۰، ۶۸

بايزيد ۹۴

بايسنقرميرزا ۱۶۵

بتليس ۵۸، ۶۰، ۱۰۹

بحراحر ۹۴

بحرخزر ۷۹، ۸۳، ۹۸، ۱۰۸، ۱۱۱

بحرين ۵۰

بخت النصر ۹۰

بخت النصر ناخو كوتال ۸۱

بدحسان ۸۵

بدهرون ۸۵

بدهل ۸۵

بدهلم ۸۵

بردو ۱۴۸

برست ۱۲۹

برلن ۱۴۷

بروجرد ۷۸

بندریپره ۱۴۹	بروسه ۸۶
بندرتیز ۹۳	بریا ۸۶
بندر جرون ۱۱۱، ۱۱۲	بریتوس ۸۶
بندر ریشهر ۱۰۵	بریزا ۸۶
بندر عباس ۱۱۲	بز ابده ۸۶
بندر هرموز ۹۲، ۱۰۴	بساسیری ۷۲
بندقیبر ۷۸	بسان ۸۵
بن سیپا ۸۶	بست ۴۶
بنی امیه ۱۶۷	بسطام ۱۶۴
بنی عباس ۱۶۰، ۱۶۷	بصره ۴۶، ۵۰، ۶۹، ۹۰
بوآنا ۸۶	بطلمیوس ۱۶، ۲۷، ۲۸، ۵۱، ۶۲
بودرون ۱۵۶	۸۳، ۸۴، ۹۴، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶
بوزغاد ۱۰۲	۱۰۹، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۱
بومادوس ۸۶	بغداد ۴۷، ۷۲، ۷۵، ۸۰، ۸۶، ۹۰
بهاء الدین عمر ۱۷۱	۱۰۰، ۱۳۷، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۷۲
بهاء الدین نقشبند ۱۶۴	۱۷۳، ۱۷۴
بهجة التواریخ ۱۶۶	بقرة الفرات ۹۸
بهرام چویننه ۱۰۹	بقلان ۱۰۲
البیان فی اسماء الائمہ ۱۷۳	بلاش ۱۱۱
بیتاک ۸۶	بلخ ۶۱، ۶۲، ۸۳، ۸۴، ۹۸، ۱۰۱
بیت اللحم ۸۵	۱۶۱
بیت المقدس ۶۶، ۷۴، ۹۰، ۱۰۲	بلعمی ۱۷۲
۱۲۹، ۱۳۹	بلقay سوریه ۴۸، ۴۹
بی تی نیا ۸۶	بلوچستان ۶۱، ۹۱، ۹۳، ۹۶، ۱۰۴
بیرثا ۸۷	بلور داغ ۸۰، ۸۴
بیروت ۸۶، ۱۰۲	بلیناس ۱۳۲
بیرون ۱۶۱	بمبئی ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۹
بیرم جک ۶۰، ۷۲، ۸۲، ۹۸، ۱۰۱	بمپور ۹۱
بیزانس ۱۰۹، ۱۲۴	بنجپور ۹۳
بیستون ۱۷، ۶۰، ۶۸، ۷۴، ۷۵	بندامیر ۱۰۱
۷۶، ۸۳	بندربوشهر ۱۰۵

بیسان ۴۹

بیلیخا ۸۷

بین النهرین ۷۴، ۹۱

پ

پادو ۱۳۵

پارا ۸۷

پارای تاسن ۸۹

پارت ۸۷

پارتاسنی ۸۷

پاروپامیسوس ۸۷

پاریس ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷

۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷

۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴

۱۵۵، ۱۵۶

پازارگاد ۸۸، ۱۰۸

پازی تگریس ۸۸

پافلاگونیا ۸۸

پالسطینا ۸۸

پالمیر ۵۰

پالو ۵۸، ۸۵

پترا ۵۲

پراسیا ۸۸

پرس ۸۸

پرسارمینا ۸۸

پرس پلیس ۸۹

پرسیکوس سینوس ۸۹

پرکپ ۱۲۹

پروفزائیا ۹۱

پری سابرا ۹۰

پزی دنیوس ۱۳۰

پطرزبورغ ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۴۸

پلرن ۱۳۱

پلوتارک ۱۰۵، ۱۳۱، ۱۳۶

پلونیز ۶۴

پلیب ۲۹، ۱۳۲

پلین (- بلیناس) ۲۹، ۱۳۲، ۱۳۳

۱۳۶

پنت ۹۰

پنت اکسن ۹۱

پنتوس ۹۰

پنجاب ۶۱

پنج گور ۹۳

پندنامه فریدالدین عطار ۱۴۴

پوبل ۷۷

پورا ۹۱

پولتا ۹۸

پوم بدیثا ۹۱

پومپونیوس ۲۹

پیرنه ۱۴۳

پیزدی ۸۳

پیشاور ۵۳

پیشدادیان ۱۹، ۷۶، ۹۹، ۱۵۳

۱۵۶

پیشون (مسیو) ۱۴۸

ت - ث

تئون ۱۳۳، ۱۳۴

تاپوری ۹۱

تاتارستان ۶۲، ۹۲، ۹۸

تارتاری ۹۲

تاریخ اتابکان موصل ۱۵۸

تربت حیدریه ۶۶
 ترتیب السعاده ۱۶۸
 ترکستان ۱۵، ۶۳، ۸۶، ۸۷، ۹۲
 ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۲۷
 ترمذ ۷۱
 تریپولی ۹۲
 تفسیر طبری ۱۷۱
 التفهیم ۱۶۲
 تقویم البلدان ۱۶۲
 تکریت ۹۳
 تگران ۹۲
 تگرانوگراد ۹۲
 تل ابراهیم ۴۷
 تمیم ۵۱
 تنگه هرسوز ۹۰
 تور ۴۳
 تورات ۴۳، ۴۶، ۵۵، ۷۵، ۷۶، ۸۰
 ۸۵، ۸۹، ۹۵، ۹۹، ۱۱۰، ۱۵۵
 توران ۴۳، ۶۲، ۸۶، ۱۲۷
 توسیدید ۱۳۴
 تولوز ۱۴۳
 تهامه ۴۹، ۵۰، ۵۱
 تهران ۴۷، ۹۶، ۱۴۸، ۱۷۱
 تیانشان ۷۳
 تبیر (قیصر روم) ۱۲۵
 تیت لیو ۱۳۵
 تیرداد (پادشاه اشکانی) ۱۲۲، ۱۲۳
 ۱۴۳
 تیروس ۹۲
 تیزا ۹۳
 تیزیا ۹۳

تاریخ الامم والملوک ۱۷۲
 تاریخ بصره ۱۶۰
 تاریخ جعفری ۱۶۷
 تاریخ روم ۱۲۱
 تاریخ روم و مللی که در تحت سلطنت
 روم بوده اند ۱۵۵
 تاریخ رومیة الکبری ۱۵۵
 تاریخ طبری ۱۷۱، ۱۷۲
 تاریخ عموسی عالم ۱۵۶
 تاریخ فرانسه ۱۵۵
 تاریخ قیاصره روم ۱۴۰
 تاریخ کاشغر ۵۴
 تاریخ گرجستان ۱۲۹
 تاریخ معاصرین ۱۵۶
 تاریخ مقدس ۱۵۵
 تاریخ الوزراء ۱۶۹
 تاریخ هردوت ۸۹، ۱۲۶، ۱۳۹
 ۱۵۰
 تاریخ یونان ۱۵۵
 تاریخ یهود ۱۴۰
 تاسیت ۱۳۳
 تاواگن ۱۲۴
 تبت ۶۳
 تبت صغیر ۸۴
 تبریز ۴۸
 تنه ۷۸
 تجارت الامم ۱۶۷، ۱۶۸
 تحفة العجایب و طرفة الغرایب ۱۵۹
 تخت جمشید ۱۷، ۵۶
 تخت سلیمان ۸۸
 تراژان ۱۲۱

تیسفون ۹۹، ۱۰۵، ۱۰۶

تیمور گورکانی (امیر) ۷۱، ۷۴، ۱۶۴

ثرثار ۱۰۹

ثمود ۵۱

ج

جاحظ ۱۶۰

جاسک ۸۲، ۱۰۴

جامع التواریخ ۱۶۶

الجامع الكبير في علم البيان ۱۵۹

جاویدان خرد ۱۶۸

جدیس ۵۱

جرمن (طایفه) ۲۶

جرون (بندر) ۱۱۱، ۱۱۲

جزیره ابن عمر ۸۶، ۹۷

جزیره ردرس ۱۳۰

جزیره ساموس ۱۵۶

جزیره العرب ۱۷۳

جزیره کیش ۱۰۳، ۱۷۴

جعفر بن محمد بن الحسن جعفری ۱۶۷

جعفر بن محمد رازی ۹۶

جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت

شرقی ۵۵، ۶۹، ۷۲، ۷۴، ۷۷

۹۳، ۹۰

جغرافیای تاریخی قرون متوسطه ۱۵۵

جغرافیای ممالک و متصرفات رومیه

الکبری ۱۵۵

جوزجان ۱۶۱

جوسلین دوم ۷۴

الجهاد ۱۵۹

جهان‌نما ۵۳، ۷۷

جیحون ۱۶، ۲۴، ۴۳، ۶۲، ۶۳

۷۱، ۸۴، ۹۴، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۶

۱۱۳

چ

چدلنگتن ۱۳۷، ۱۳۸

چمن سلطانیه ۱۰۹

چنگیزخان ۴۵، ۹۴

چهارشنبه ۸۶

چهارمحال ۷۷

چین ۳۸، ۵۱، ۶۲، ۸۰، ۹۲، ۱۲۷

۱۳۷، ۱۴۷

ح

حاجی ترخان ۱۲۲

حاجی خلیفه ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۲

حافظ ابرو ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶

حام بن نوح ۳۳، ۴۳

حبشه ۳۸

حبیب الله ساوجی ۱۶۹

حبیب السیر ۱۵۹، ۱۶۵، ۱۶۸

۱۶۹، ۱۷۰

حتران ۱۰۱

حجاز ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۱۴۴

حدود العالم من المشرق الى المغرب ۹۳

حدیثه ۶۹

حران ۷۳

حسن آباد ۱۶

حسین طبرسی نوری (میرزا) ۱۷۳

حسین خان قاجار قزوینی ۵۹

حسین میرزای بایقرا (سلطان) ۱۷۰

الحضر ۹۳

حضر موت ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۱۰۱، ۱۰۳

حلب ۴۶، ۴۸، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۸۲

۸۶، ۹۴، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۹

۱۷۵

خلوان ۶۹

حله ۸۱، ۸۶

حماة ۱۶۲، ۱۷۴

حمدالله مستوفی ۵۵، ۷۲، ۷۴، ۷۷

۹۰

حیره ۷۰، ۱۱۲

خ

خارا کس ۷۱، ۱۰۳

خاریسپا ۸۴

خانقین ۵۷

خاوند شاه ۱۶۸

ختن ۸۰، ۱۰۱

خجند ۷۱

خداوندگار (ولایت) ۸۶، ۹۹، ۱۰۳

خراسان ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۶، ۹۷

۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۶۱، ۱۶۴

خرپوت ۵۸، ۶۰، ۱۰۱

خرطوم ۳۸

خزاین الملوک ۱۷۳

خسروآباد موصل ۱۲۷، ۱۴۵

خلاصة الاثر ۱۷۳

خلاصة الاخبار ۱۶۸

خلم ۱۰۱

خلیج اسکندرون ۶۵

خلیج چناق ۶۵

خلیج العقبة ۴۸، ۴۹، ۵۲

خلیج فارس ۴۹، ۵۰، ۵۴، ۵۶، ۷۸

۸۲، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۹۳، ۱۰۳

خنوس ۱۰۸

خوار ۱۰۱، ۱۲۸

خوارج ۱۷۵

خوارزم ۱۶، ۴۳، ۱۰۷، ۱۶۱

خوارزشاه ۱۶۸

خورن ۱۵۳

خوزستان ۶۸، ۷۸، ۸۸، ۹۰، ۱۰۰

۱۰۳، ۱۲۸

خوندسیر ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰

خوی ۶۰

خیوه ۱۰۶

د

دارا (پادشاه کیانی) ۴۷، ۵۶، ۶۰

۷۶، ۷۹

دارا (شهر) ۹۳

داراب ۹۴

دارابگرد ۹۴

دارگمان ۹۴

دارنده ۷۲

داريوش هخامنشی ۹۹

داغستان ۴۱، ۶۹، ۷۰

داماس ۹۴

دامغان ۱۱۲

دانمارک ۱۵۲

دانوب (رود) ۹۹

دانویل ۱۶، ۴۶، ۵۳، ۶۹، ۷۱

۷۷، ۸۶، ۹۱، ۹۶، ۹۷، ۱۰۲،
 ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵
 ده ۹۴
 دبا ۹۴
 دجله ۳۹، ۴۶، ۴۸، ۵۶، ۶۰، ۶۲
 ۶۸، ۷۱، ۷۵، ۸۲، ۸۶، ۸۷، ۸۸
 ۹۳، ۹۴، ۹۹، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۰
 ۱۲۸
 ددول ۱۳۵
 درابسا کا ۹۴
 درانگا ۹۴
 دربند ۶۹، ۷۰، ۱۱۱
 دررالنجان فی تاریخ بنی الاشکان ۱۵
 ۱۷، ۲۱، ۷۴، ۸۵، ۸۷، ۹۳، ۹۴
 ۹۷، ۱۱۸، ۱۱۹
 درنده ۱۰۳
 دریاچه آرال ۲۴
 دریاچه ارومیه ۹۹
 دریاچه زره ۷۰، ۷۳، ۹۷
 دریاچه سیستان ۹۷
 دریاچه طبریه ۸۶
 دریاچه وان ۵۷، ۵۸، ۵۹
 دریای آرال ۹۹
 دریای آرف ۶۹، ۹۰، ۱۰۵
 دریای احمر ۴۹
 دریای اریط روم ۸۹
 دریای اثره ۶۶
 دریای جرجان ۹۶، ۱۰۵
 دریای خزر ۲۴، ۵۵، ۵۹، ۶۲، ۶۹
 ۷۰، ۹۹، ۱۰۴
 دریای دیلم ۱۰۴

دریای سفید ۳۹، ۶۵، ۶۶
 دریای سیاه ۴۵، ۶۵، ۶۸، ۶۹، ۷۱
 ۷۹، ۸۶، ۹۱، ۱۰۶، ۱۱۱
 دریای طبرستان ۱۰۵
 دریای عمان ۴۹، ۶۲
 دریای گرگان ۱۰۴، ۱۱۳
 دریای مازندران ۹۲، ۱۰۴، ۱۱۲
 دیای مدیترانه ۳۸، ۱۰۲، ۱۳۶
 دریای مرمره (مارمارا) ۶۵، ۶۶، ۸۹
 دریای مکران ۸۰
 دریای مندب ۵۰
 دریای نیریز ۵۶
 دریای هیرکانی ۱۰۴
 دزفول ۷۸
 دستگرد ۵۷
 دستور الوزراء ۱۶۹
 دشت قبیاق ۹۲، ۹۸، ۱۰۵
 دشت موش ۵۸
 دکنی ۱۳۵
 دگوسس ۷۶
 دلاس ۹۴
 دلیوس ۹۱
 دماغه کارپل ۸۲
 دمتریوس ۹۴
 دمشق ۸۲، ۹۴
 دن ۹۲، ۹۹
 دنقلا ۳۸
 دنپیر ۹۸
 دنیسر ۹۳
 دنی طلحماری ۱۳۵
 دورا ۹۴

رضاقلی خان هدایت ۱۷۱
 رقه ۷۲، ۸۷، ۱۰۹
 رم ۲۹، ۴۶، ۶۶، ۱۱۲، ۱۲۱
 ۱۲۵، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۴
 ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۶
 رسوزا ۱۳۶
 رود اردن ۸۵
 رود ارس ۴۶، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۹۱
 رود اشوس ۹۴
 رود اوقوم ۷۱
 رود ایبریا ۶۰
 رود بلیخ ۷۳، ۸۷
 رود بهدینان ۸۶
 رود پلوار ۵۶
 رود پنجاب ۵۳، ۶۲، ۶۷، ۷۸، ۱۰۶
 ۱۱۳
 رود تازماک ۵۲
 رود ثرثار ۹۳
 رود جاغجاغا ۵۵
 رود جوروق ۶۸
 رود خابور ۵۵، ۵۶، ۶۹
 رود دیاله ۴۷، ۵۷، ۹۴
 رود ریون ۹۶
 رود ستلیج ۱۱۳
 رود سمور ۷۰، ۱۰۳
 رود سند ۵۲، ۸۲، ۸۷، ۸۹
 رود سیحون ۸۳
 رود فاز ۴۵
 رود قویان ۴۵، ۹۸
 رود کارون ۷۷، ۷۸، ۸۸
 رود کر ۵۵، ۵۶، ۶۹، ۱۰۰، ۱۰۹

دوسارا ۹۴
 دوبلن ۱۳۵
 دودیانا ۹۴
 دوشان تپه ۴۷
 دهستان ۶۶، ۶۷
 دیادین ۹۴
 دیاربکر ۵۷، ۵۹، ۸۵، ۹۳، ۱۰۸
 ۱۰۹
 دیپ ۱۵۰
 دیژن ۱۵۰
 دیسه آرک ۲۸
 دینون ۱۳۶
 دیودور ۱۳۶
 دیوس کوریا ۹۵

ذ

ذمار ۱۰۴

ر

رازس ۹۵
 رأس الخنزیر ۶۵
 رئون ۹۶
 راک ۹۵
 رامباسیا ۹۶
 رتبیل ۵۴
 رزنا ۹۷
 رس ۸۱
 رستم ۵۴
 رشید الدین فضل الله همدانی (خواجه)
 ۱۶۶
 رصافه ۷۲

زاریا سپا ۸۴، ۹۸	رود مدوس ۵۶
زاریس ۹۷	رود مراد چای ۵۸
زال (پدر رستم) ۵۴	رود سرک ۷۱
زاوه ۶۷	رود ولگا ۹۷، ۱۲۲
زاینده رود ۷۷	رود هری ۶۰
زبدۃالتواریخ بایسنقری ۱۶۵، ۱۶۶	رود هیرمند ۴۶، ۵۲، ۵۳، ۶۳، ۷۳
زراسپ ۸۴	روس ۴۵، ۴۸، ۵۵، ۵۹، ۷۹، ۹۲
زراناس ۱۴۰	۹۸، ۱۴۷
زردگور (قریه) ۷۷	روضۃ الصفا ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱
زریم ۱۴۰	روم ۲۹، ۳۲، ۳۸، ۴۳، ۶۱، ۶۵
زغما ۸۲، ۹۸	۹۰، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۳
زنجان ۱۶۶	۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۳
زند و اوستا ۶۳	۱۴۴
زوزن ۱۰۰	روم قلعه ۴۶
زهاب ۵۷	رومیان ۹۳
	رومیۃ الکبری ۵۱
	رها ۷۳
ژ	
ژتاپات ۱۳۹	ری ۵۸، ۹۵، ۹۶، ۱۶۱، ۱۶۷
ژرارد و عیسوس ۱۳۹	ریشهر (بندر) ۱۰۵
ژرژالنسن ۱۳۸، ۱۳۹	ریقیط ۱۳۸
ژرمن (طایفه) ۴۱	رین نیکوس ۹۷
ژوتلند ۱۵۲	
ژوزف پا ژوزفوس ۱۳۹، ۱۴۰	ژ
ژوستن ۸۵، ۱۴۰	زابدیسنا ۹۷
ژول آفریکن ۱۲۲	زاب سفلی ۴۸
ژولیوس ۱۴۰	زاب علیا ۴۸
ژیین ۱۴۱	زابلستان ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۷۰
	زابوس مینر ۹۷
س	زادرا گارتا ۹۷
ساییری ۹۸	زارانجی ۹۷
ساتالا ۵۹	زارنگ ۹۱

ساردا ناپال ۱۱۰	سلماس ۶۰
سارماسیا ۹۲، ۹۸	سلنی ۹۹
ساری ۹۷	سلوسی ۱۰۵
ساریگا ۹۸	سلوسینا ۹۹
ساسانیان ۱۷، ۲۰، ۴۲، ۴۳، ۵۷، ۶۲، ۶۹، ۹۵، ۱۲۳، ۱۳۹، ۱۴۴	سلوکوس ۴۷
۱۵۱	سلوکوس کالینوکوس ۱۰۹
ساطران ۹۳	سلوکوس نیکاتر ۷۲، ۸۰، ۹۹
ساکا (=ساس) ۹۸	سلوکیا ۴۶
سالی سرای ۷۱	سلیمان (ع) ۸۵
سام بن نوح ۳۲، ۳۹، ۴۳، ۶۴	سلیمان خان (سلطان) ۱۶۷
ساموسات ۱۵۱	سماوه ۸۶
سبا ۵۰، ۵۱	سمرقند ۸۴، ۱۰۸
سبستوپلی ۹۵	سمنان ۹۹
سپوتاس ۹۹	سمنگان ۱۰۱
ست کاپی ۱۰۵	سمیرامیس (ملکه بابل) ۵۳، ۵۷
سحبان (شاعر عرب) ۱۴۳	۷۰، ۸۰
سخوم قلعه ۴۵	سمیرم ۷۷
سدرنوس (=سدرن) ۱۴۱	سمینا ۹۹
سرخس ۹۸	سنت آلس ۱۴۱
سرمسی (مسیو) ۱۴۵	سنت آگوستین ۱۲۴
سزار کانتوس ۱۴۱	سنت کوروا ۱۴۲
سزاره ۱۲۹	سنت مارتین ۱۴۲
سغد ۸۴	سنجار ۹۳، ۱۰۰
سفاح (خلیفه عباسی) ۹۰، ۱۶۰	سنجر سلجوقی (سلطان) ۱۰۰
سفیان ۱۶۰	سند ۷۸، ۱۶۱
سقراط ۱۳۲	سن سل ۱۴۲
سقلاب (طایفه) ۲۶	سنگارا ۱۰۰
سکیلاکس ۷۹	سوند ۱۵۲
سگزی ۸۴	سودان ۳۳
سلم ۴۳	سوریه ۴۹، ۹۸، ۱۳۵
	سوز (=سوس) ۱۰۰

شادياب ٤٨
 شارا کس ٧١، ١٠١، ١٠٣، ١٢٨
 شاران ١٠١
 شارپوت ١٠١
 شاررا ١٠١
 شاطراموتی ته ١٠١
 شام ٥١، ٥٤، ٨٦، ١٠٢، ١٢٥
 ١٣٠، ١٤٤، ١٧٣
 شامات ٦٥، ٦٨، ١٠٥
 شاهرخ گورکاني ١٦٤
 شاهنامه فردوسی ٤٢
 شہام ١٠٣
 شحر ٥٠، ٥١
 شرف الدین علی یزدی ٧٤، ١٦٤
 شط العرب ٤٩، ٥٠، ٧٥، ٧٨، ٨٨
 ٩٠، ١٠١، ١٢٨
 شطیط ٧٨
 شکرالله بن شهاب الدین احمد رومی
 ١٦٦
 شماییک ٧١
 شمس المعالی قابوس ١٦١
 شنعار ٨٠، ٩٩
 شواب ١٠١
 شوار ١٠١
 شوش ٧٨، ١٠٠
 شوستر ٧٨، ١٠٠
 شهربان ٤٧
 شهرزور ٥٦، ٩٤، ١٠٠
 شیراز ٥٦، ٨٩
 شیروان ٦٩، ٧٠، ١٠٣
 شیروانات ٦٩

سوزیا ١٠٠
 سوزیان ٧٨، ١٠٠
 موس ٧٨
 سوکاندا ١٠٠
 سولپیس سور ١٤٣
 سیازوروس ١٠٠
 سیبری ٩٨
 سیتاسن ١٠٠
 سیحون ٦٢، ٦٣، ٧١، ١٠٧، ١١٣
 سیدری ١٠٠
 سیدنوس ١٠٠
 سی رنکس ٩٧
 سیروپلی ١٠٠
 سیروس ١٠٠
 سیستان ٥٣، ٥٤، ٦٠، ٧٠، ٧٣
 ٩١، ٩٤، ٩٧، ٩٨
 سیسرون ١٣٠، ١٤٣
 سیسیل ١٣٦
 سیف الدوله حمدانی ١٥٩
 میلوستردوساسی ١٤٤، ١٤٥
 سیمبرا ٥٩
 سیمساط ٥٨
 سینوپ ٦٦، ٨٨
 سیواس ٦٠، ٧٢، ١٠٣، ١٠٥، ١٢٢
 ١٢٥
 سیوطی ١٤٤

ش

شاپور اول ساسانی ١٢٢
 شاتی ٨٠
 شاته میته ١٠١

شیعه ۱۷۳

شیو ۱۰۱

عاطف بیک ۴۰

عانه ۷۲

عباس صفوی (شاه) ۱۱۲

عباسیان ۹۰

عبدالرحمن (میرزا) ۱۵۸

عبدالکریم عباسی ۱۶۳

عبدالله بن مسعود ۱۷۴

عثمانی ۵۹، ۵۵، ۴۸، ۲۹

عدن ۱۰۴، ۵۱، ۵۰، ۴۹

عراق ۱۶۳، ۹۰، ۶۲

عراق هجم ۹۵، ۸۴، ۶۲، ۱۶

عراق عرب ۸۸، ۶۸، ۵۶، ۳۵، ۲۷

۱۳۷، ۱۲۸، ۱۰۷، ۹۰

عربان (شهر) ۶۹

عربستان ۵۱، ۴۹، ۴۸، ۴۲، ۳۹

۱۴۸

عرب گیر ۱۰۳

العزیز بالله (نزارفاطمی) ۱۶۴

عسقلان ۶۶

عشق آباد ۶۶

عضدالدوله ۱۶۷

عرقوف ۱۰۰

عکه ۸۵

علی بن ابی طالب (ع) ۱۷۳

علی خان اعتماد السلطنه ۱۴۸

علی بن الحسین (ع) ۱۷۳

علیشیر نوائی (امیر) ۱۶۹، ۱۷۰

عمادالدین زنگی ۷۴

عمان ۱۷۴، ۹۰، ۵۰

عمرو بن شیه (ع) ۱۶۰

عیسی (ع) ۱۲۹، ۱۲۸، ۸۵، ۷۴

ص

صابئین ۴۷

صاروخان ۶۴

صفویه ۱۶۹

صلاح الدین (سلطان) ۱۶۲

صورااقالیم ۱۶۳

صیدون ۱۰۲

ط

الطائع لله (خلیفه عباسی) ۱۶۳

طاق کسری ۱۰۵

طالقان خراسان ۱۰۲، ۴۵

طانائیس ۹۲

طبرخزی ۱۷۲

طبرستان ۱۷۱، ۹۱

طبری ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱

طبقات (ابن سبکی) ۱۷۲

طخارستان ۱۰۲، ۱۰۱

طخاری ۱۰۱

طرابلس ۹۲

طرابوزان ۹۰، ۸۶

طسم ۵۱

طلحمار ۱۳۵

ظ

ظفرنامه ۱۶۴

ع

عاد ۵۱

عیسی بن علی ۱۶۰

عیلام ۸۹، ۶۸

عین تاب ۹۴

غ

غزنه ۱۶۱

غور ۱۰۲

غوریا ۱۰۲

غیاث الدین بن هماد الدین (خوندمیر)

۱۶۸، ۱۶۵

ف

فارس ۷۷، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۴

۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۶۰

فتزبور ۹۳

فتحعلی شاه قاجار ۱۵۳

فرات ۳۹، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۵، ۵۶

۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۵، ۶۹، ۷۱، ۷۲

۷۴، ۷۵، ۸۱، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۱

۹۸، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۹

۱۲۸، ۱۵۱

فرانسسه ۶۶، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴

۱۲۵، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۵

۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴

۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۲

۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵

فراو ارتش ۷۶

فراه ۷۱، ۸۷

فردوسی طوسی ۹۸

فسا ۸۸

فرنگ ۱۹، ۲۴، ۲۹، ۳۵، ۳۹، ۴۰

۴۱، ۴۲، ۶۳، ۷۳، ۹۲، ۱۲۰

۱۳۱، ۱۳۴، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۷

۱۴۸، ۱۵۴، ۱۶۸

فرنگستان ۱۲۷

فروم ۱۳۸

فرهنگ فارسی معین ۱۶۲

فریدون ۴۳

فلاندن ۱۴۵، ۱۴۶

فلوایاس ۱۰۲

فلسطین ۶۶، ۷۹، ۸۵، ۸۶، ۸۸

۱۰۲، ۱۳۹

فلسفی (دکتر نصرالله) ۱۰۶

فلوویوس و گوم ۱۰۹

الفوز الاصغر ۱۶۸

الفوز الاکبر ۱۶۸

فنیسیا ۱۰۳

فنیقیه ۲۸، ۱۰۲

فوستل دوکولانژ ۱۰۶

فهرج ۹۱

فیروز شاپور ۹۰

فیریژی ۱۰۲

فیلسترات ۱۴۶

فیلفوس ۵۴

ق

القائم باسراشه ۷۲

قارص ۴۶، ۴۸، ۶۰

قاسم انوار ۱۶۴

قالاتیا ۱۰۲

قالاش ۸۰

قالیله ۱۰۲

قاموس الاعلام ۵۳، ۶۱، ۷۰

قانون مسعودی ۱۶۱، ۱۶۲

قرآن مجید ۱۶۵

قرادنگیز ۴۵، ۶۹، ۹۰، ۹۵، ۹۹

قراسو (قرسو) ۵۵، ۵۸، ۱۰۰، ۱۰۱

۱۰۳

قرقیسیاء ۷۲

قره باغچه ۵۷

قره تاش ۱۶۴

قره حصار ۶۰

قزادار ۹۳

قزل رباط ۶۷

قزمل ۵۳

قسطمونی ۸۸

قسطنطنیه ۱۹، ۵۷، ۷۲، ۱۱۲، ۱۲۹

۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۰، ۱۵۳

قصدار ۹۳

قصر شیرین ۵۷

ققاز ۳۶، ۴۱، ۴۳، ۶۵، ۶۹، ۷۱

۷۹، ۹۸، ۱۰۶، ۱۴۸

قلعه بست ۵۲

قلعه جعبر ۹۴

قلعه ری ۹۶

قلعه الشرفه ۸۷

قلعه الفرخان ۹۶

قلعه قارص ۱۰۲

قلعه کوتوند ۷۸

قلعه نمرود ۶۸

قم ۱۰۶

قندر ۵۳

قندهار ۴۶، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۱۳۷

قوجه ایلی ۸۶

قورنه ۷۵، ۸۸، ۱۲۸

قورنه بغداد ۴۶

قوسس ۱۰۶

قونیه ۱۰۴

قهرمانیه ۱۲۲

قباویه ۱۲۷

قیرایلی ۱۰۴

قیساریه ۱۲۹

قیصریه ۱۰۳

ک

کائیسارا ۱۰۲

کابالا کا ۶۹، ۱۰۳

کابل ۵۳، ۵۴، ۶۷، ۷۰، ۷۳، ۱۰۶

کابل سوار ۶۹، ۱۰۳

کاپادس ۶۰، ۱۰۳، ۱۰۵

کاپوت ۱۰۳

کاتنا ۱۰۳

کاتا اوینا ۱۰۳

کاتابانوم ۱۰۳

کاتب چلبی ۵۳

کاتمر ۱۴۶

کادی ۱۰۳

کادیاب ۴۸

کادینا ۱۰۳

کاراکس ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴

کارالیس ۱۰۴

کاران ۱۰۱

کارانا ۱۰۴

کاربلا ۱۰۴

كتاب المقالات في اصول الديانات ١٧٣
 كتزيفون ١٠٥
 كدوس ١٠٣
 كراسوس ١٠١
 كراق ١٠٥
 كراقوس ١٠٥
 كربلا ١١١
 كرخ ١٠٤، ١٦٣
 كرخه (رود) ١٠١، ١٠٣
 كردستان ٦٥، ١٠٠
 كردستان ارمن ٥٨
 كردستان عثمانی ٦٨
 كرسونثوس ١٠٥
 كرسینی ١٤٧
 كركوك ٤٨، ٩٤
 كرمان ٦١، ٨٢، ٨٩، ٩٠، ٩١، ١٠٤
 كرنه ١٠٦
 كس سرای ١٠٥
 ككش ١٠٦
 كشف الظنون ١٦٥، ١٦٦
 كشف المحجة لثمره المهجة ١٧٤
 كشمير ١٠٥
 كف ١٠٦
 كلاپ رته ١٤٧
 كلبر ١٥٤
 كلدانيان ٨١
 كلدہ ٤٢، ٧٩، ٨٢
 كلشی ١٠٦
 كلشید ٦٠، ٦٨، ٧٩، ١٠٦، ١٠٨
 كلکاری ١٠٦

كارتاژ ١٣٢
 كارخا ١٠٤
 كارشا ١٠٤
 كاركوف ١٠٠
 كارم ١٠٣
 كارمانا (- كارمانيا) ١٠٤
 كارناس ١٥٦
 كازاكا (- كانزاكا) ٤٨
 كازيارثيو ١٠٤
 كاس پيرا ١٠٥
 كاسپيانا ١٠٤
 كاسپين ٧٦
 كاس سين ١٠٥
 كاشان ٥٨
 كاشغر ٨٠، ١٠٤
 كالاش ٦٨
 كاليون ٨٦
 كاليستن ١٤٦، ١٤٧
 كامان ١٠٥
 الكامل في التاريخ ١٥٨، ١٧٥
 كام مانن ١٠٥
 كانال سونز ٤٩، ٥٢
 كانان ١٠٥
 كپرنیک ١٣١
 كپی ١٠٥
 كتاب الاوسط ١٧٣
 كتاب الخوارج ١٧٣
 كتاب الرسائل والاستذكار بما
 ١٧٣
 كتاب السياسة ١٦٨
 كتاب الطهارة ١٦٨

کوه نمرود ۵۸
 کوه وزوو ۱۳۳
 کوه هندوکش ۱۱۱، ۸۷، ۸۴، ۶۳
 کیانیان ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۵۶، ۴۳
 ۱۵۶، ۱۳۹
 کیپر (- کیپر) ۶۰، ۵۵، ۵۲، ۱۶
 ۷۱، ۶۹، ۶۸، ۶۲
 کیچ ۱۰۶
 کیخسرو ۸۹، ۸۸، ۸۰، ۷۹، ۷۱
 ۱۱۸، ۱۰۸، ۱۰۰، ۹۶
 کیرس شاتا ۱۰۷
 کیروس شاطرا ۷۱
 کیش (جزیره) ۱۷۵، ۱۰۳
 کیکاوس ۱۱۸، ۱۰۰، ۹۶
 کیلا کاری ۱۰۶

ک

کاليله ۱۳۹
 کدروزی ۹۱
 کدروادبویون ۷۴
 گرجستان ۱۲۹، ۱۰۶، ۷۹، ۶۹، ۵۹
 گرگان ۱۱۳، ۱۰۵، ۹۷، ۴۷، ۱۶
 گرگر ۷۸
 گوال پرسیس ۱۰۸، ۱۰۷
 گورکانیان ۱۶۹
 کیلان ۱۰۰

ل

لابانا ۱۰۸
 لارستان فارس ۱۰۴
 لارشه ۱۵۰، ۱۲۶

کلیتارک ۱۳۶
 کليله ودمنه ۱۶۰، ۱۴۴
 کماریا ۱۰۶
 کمی زنا ۱۰۶
 کنت کورس ۱۵۰
 کنت گوینو ۱۴۹، ۱۴۸
 کنعان (سرزمین) ۸۸، ۸۵، ۳۹
 ۱۰۵، ۱۰۱
 کنعان بن نوح ۴۳
 کوار ۶۰
 کوآنا ۱۰۶
 کوددا ۱۰۶
 کوراب ۱۰۰
 کوراسم ۱۰۷، ۱۶
 کوراسمی ۱۰۶
 کور کورا ۹۴
 کورومیترن ۱۰۷
 کوش بن حام بن نوح ۸۲
 کوفه ۵۳
 کونا کسا ۱۰۷
 کونیک ۶۰
 کوه اورنت ۷۶
 کوه ایماثوس ۹۸
 کوه بالخان ۸۳
 کوه بیک کول ۱۰۸، ۴۶
 کوه پاطاق ۱۰۶
 کوه سینا ۵۲
 کوه قاف ۸۷
 کوه قالیقلا ۵۵
 کوه ماسیس ۵۵
 کوه مین گول ۵۵

مأجوج ۹۲، ۹۹، ۱۱۱	لاریسا ۶۸
مآرب ۵۰، ۵۱	لازستان ۱۰۸
ماتایا ۶۸	لازیکا ۱۰۸
ماراکالدا ۱۰۸	لانگلو ۱۵۰
ماردین ۸۶، ۹۳، ۱۰۸	لباب اختصار کتاب انساب ۱۵۸
مارسیل ۱۴۳	لبنان ۹۲، ۱۰۲
مارک اول ۱۲۱	لیو ۱۵۰
مارکانیا ۱۱۲	لرستان ۷۸، ۱۰۶، ۱۴۸
ماروکا ۱۰۸	لطف الله حافظ ابرو ۱۶۴
مازندران ۹۱، ۹۷، ۱۱۳	لغت نامه دهخدا ۵۶، ۶۰، ۷۴، ۷۷
ماساژت ۹۸	۷۹، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۷
ماساکسا ۱۰۸	۹۸، ۹۹، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸
ماسکا ۱۰۸	لمنو ۱۴۶
ماسیس ۱۰۹	لندن ۸۱، ۱۳۸، ۱۵۳
ماسیوس ۱۰۸	لنسن ۱۴۶
ماکس مولر ۱۵۲	لنکسپریه ۱۵۱
ماکو ۶۰	لوئی پانزدهم ۱۲۴، ۱۳۵
ماکییراتکا ۱۰۹	لوئی چهاردهم ۱۵۴
مالت برون ۱۵۲	لوئی شانزدهم ۱۳۵، ۱۴۱
مالستان ۵۲	لوسین ۱۵۱
مأون (خلیفه عباسی) ۱۶۲	لونورمان ۱۵۲
مانوئل گمن ۱۴۰	لهراسب ۹۰
ماوراء النهر ۱۰۷	لهستان ۹۲
المثل السائر ۱۵۸	لیبی ۳۹
مجسطی ۱۳۱، ۱۳۴	لیپزیک ۱۵۲
مجمع العلماء ۱۲۱	لید ۱۲۵، ۱۳۹
مجموعه الخواطر ۱۶۸	لیدن ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۴
محله خواجه ۱۶۸	لیدیا ۶۴
محمد بن احمد البیرونی ۱۶۱	لیکوس ۱۰۸
محمدپارسا (خواجه) ۱۶۴	
محمد حسینی (میر) ۱۶۹	

م
مآثر الملوك ۱۶۸

- محمدخاوند شاه ۱۷۰
محمدصادق تویسرکانی ۱۱۳
آقا محمدعلی کرمانشاهی ۱۷۴
محمود غزنوی ۱۶۱
محمود قزوینی ۱۷۴
مختار الاشعار ۱۶۸
المختصر فی اخبار البشر ۱۶۲
مداین ۴۶، ۹۹
مدوس ۱۰۶، ۱۰۹
مدینه ۵۱
مرآة البلدان ۹۶، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۲۰
مرآة الزمان ۱۶۰
مرصد الاطلاع ۱۷۵
مراکش ۳۹
مراکند ۱۰۸
مرری ۱۵۳
مرغش ۶۰، ۱۰۳
مرند ۶۰، ۱۰۹
مرو ۵۳، ۷۲، ۷۳، ۸۴، ۱۱۲
مروج الذهب ۱۷۳
مرودشت ۵۶
مروشاهجان ۱۰۸
مروپوتامی (=مزپتامی) ۵۶، ۵۹
۷۳، ۹۳
مسالك الممالك اصطخری ۱۶۳
مسجد اقصی ۷۴
مسعودی ۱۶۳، ۱۷۳، ۱۷۴
مسقط ۵۰، ۵۱
مسیح (ع) ۲۵، ۴۵
المشترك وضعاً و المفترق صقعا ۱۷۵
مصر ۱۹، ۲۷، ۲۸، ۳۲، ۳۵، ۳۸
۴۰، ۷۲، ۷۹، ۸۲، ۸۹، ۱۲۱
۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۴۴، ۱۵۱
۱۵۶، ۱۶۴، ۱۷۲، ۱۷۳
مطلع الشمس ۱۲۰
مطیع بن ایاس ۱۶۰
معبد آپلن ۱۳۲
معجم الادباء ۱۷۵
معجم البلدان ۸۲، ۱۷۵
معز الدولة دیلمی ۱۶۷
معمره العزیز ۷۵، ۱۰۱
معیله ۵۱
مغول ۴۱
مغولستان ۷۳
مقامات حریری ۱۴۴
مقلسی ۷۴، ۷۷، ۹۳، ۱۶۳
مقدونیه ۴۰، ۵۳، ۷۱، ۹۵
مقریزی ۱۴۶
مکران ۸۲، ۹۳، ۱۰۴
مکه ۵۱
ملاذگرد ۵۸
ملاطیه ۵۸، ۶۰
ملکم (سرجان) ۱۵۲
مناسکاتینا ۹۴
منتظم ناصری ۱۲۰
منصور دوانیقی (خلیفه عباسی) ۸۰
۹۰، ۹۶، ۱۶۰
منگیرلی ۴۵، ۹۵، ۹۶، ۱۰۶، ۱۰۸
سورات ۱۴۵
موسی خورنی ۸۹، ۱۲۳، ۱۵۳
موش ۶۰، ۱۰۹
موصل ۴۸، ۵۶، ۹۴، ۱۰۸، ۱۱۰

نعمۃ اللہ ولی (شاہ) ۱۶۴
نمرود بن کوش بن حام ۸۰
نوبہ ۳۲، ۳۸
نوزور ۹۴
النهاية فی غریب الحدیث ۱۵۸
نیز اکامپی ۱۰۹
نیزی بی ۱۰۹
نیسه ۸۷، ۱۱۰
نیسه فوریوم ۱۰۹
نیشابور ۱۰۰
نیگده ۱۰۳
نینوا ۶۴، ۶۸، ۱۱۰، ۱۲۷، ۱۴۵

و

واپرو ۱۵۴
وادی السباع ۱۰۸
والارسات ۱۱۱
والیدوس موریس ۱۱۱
وان ۶۰، ۸۶
وان دریسی ۵۸
وایان ۱۵۴
ورامین ۱۰۱
ولتر ۱۵۰
ولوجز اول ۱۴۳
ولوژیا ۱۱۱
ویکتور دوروئی ۱۵۴
ویلنا ۱۴۸

ه

هارسوزیا ۱۱۱
هاریا زوس ۱۱۱

موکسوئن ۱۰۹
موروندا ۱۰۹
مهدی (خلیفۂ عباسی) ۱۶۰، ۹۶
مهرداد ۱۱۱، ۹۰
مہلب بن ابی صفرۃ ۱۶۰
میافارقین ۱۰۹
میرخوند ۱۶۸
میلان ۱۴۱
میوت ۱۳۶

ن

نائین ۵۸
نابو خود ۹۴
ناہل ۱۴۵
ناپلئون ۱۵۳، ۱۵۵
ناپلئون اول ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵
ناپلئون سیم ۱۴۸، ۱۴۹
نارمالخا ۱۰۹
ناسا درس ۱۰۹
ناصرالدین شاہ قاجار ۱۵، ۱۳۸، ۱۴۸
نامۂ دانشوران ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۸
ناووسہ ۶۹
نپتواز ۱۳۵
نجران ۵۱
نجف ۴۹، ۷۰، ۱۱۲
نجم الدین ایوب ۱۶۲
نجم الدین منشی ۱۵۹
نرون ۱۱۱، ۱۴۳
نسا ۱۱۰
نصیبین ۹۳، ۱۰۹
نصیرالدین طوسی (خواجہ) ۱۶۸

هیت ۶۹
هیشم بن عدی ۱۶۰
هیدل برگ ۱۳۹
هیرا ۱۱۲
هیرکان ۴۷، ۱۶
هیرکانیا ۱۱۳، ۱۱۲
هیفاز ۱۱۳
هیکاتی ۲۸

ی

یاجوج ۹۹، ۱۱۱
یافت بن لوح ۴۳، ۴۳، ۶۳
یاقوت حموی ۶۹، ۷۲، ۷۷، ۸۲
۹۳، ۹۶، ۱۰۱، ۱۷۴، ۱۷۵
یاکسارت ۱۱۳
یثرب ۵۱
یحیی بن زیاد ۱۶۰
یزد ۸۰
یمانه ۴۹، ۵۰، ۵۱
یمن ۴۹، ۵۱، ۱۰۴
ینبوع ۵۱
یونان ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۳۸، ۴۰، ۵۱
۶۱، ۶۵، ۶۶، ۷۹، ۱۱۷، ۱۲۱
۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۰
۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۰
۱۴۱، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳
۱۵۶، ۱۵۷
یونس (ع) ۱۱۰، ۱۱۱
یهودا ۱۲۹

هامبورگ ۱۲۶
هانری کاتر ۱۵۵
هرات ۵۶، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۷۰، ۸۶
۱۰۰، ۱۰۴، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۶۹
هردوت ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۵۹، ۶۲
۶۳، ۶۴، ۷۵، ۷۶، ۹۹، ۱۲۵
۱۳۴، ۱۵۶
هردین ۱۵۶
هرقل (ملک قسطنطنیه) ۵۷
هرماپلیس ۱۰۴
هرموز ۵۴، ۱۱۲
هرود ۱۰۲
هری رود ۶۴
هری شبوس ۱۵۷
هکاتم پیلس ۱۱۲
هلند ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۹
هلیوگابال ۱۲۲
همالایا و هیمالایا ۷۸، ۸۰، ۸۷
همدان ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۱۶۴، ۱۶۵
هندوستان و هند ۱۵، ۱۹، ۳۵، ۴۰
۵۱، ۵۳، ۶۱، ۶۳، ۶۷، ۷۸
۷۹، ۸۷، ۹۶، ۱۰۶، ۱۱۷، ۱۲۳
۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۲
۱۶۱
هنری رلنسن ۱۳۷، ۱۳۸
هوشنگ ۱۶۸
هوسر ۶۴
هون نی ۱۱۲
هیپاتی ۱۳۳
هیپارک ۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱

